باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۳۰۱۹	
ردوبندی دیویی: ۱۳۱۲ هـ ۱۶۲ ت ۴۷۹/ ۲۹۷ مرجع ☐	
سرشناسه: کاشانی، محمدتقی بن حسین، ۱۲۳۶ - ۱۳۲۱ق.	
عنوان قراردادی:	
عنوان: هدایة المسترشدین.	
شرح پدیدآور:	
کاتب: محمدحسن گلپایگانی	تاریخ کتابت:
محل نشر: تهران ناشر: مدیرالدوله	تاریخ نشر: ۱۳۱۲ق
صفحه شمار: ۳۶۸ ص	مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱۶	نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐	
واقف: قائم مقام	تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۱۶
یادداشتها: ناقص الاول و در انتها دارای افتادگی اوراق است. عنوان دیگر: هدایة المسترشدین فی رد المضلین. هدایة الجاهلین	
موضوع(ها): ۱. اسلام - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. قرآن - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. مسیحیت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.	
شناسه(های) افزوده: الف. گلپایگانی، محمدحسن، کاتب. ب. قائم مقام، محمدمهدی، واقف. ج. عنوان. د. عنوان: هدایة المسترشدین فی رد المضلین. هـ. عنوان: هدایة الجاهلین	
فهرستنگار: شیبانی	تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۸

الف

۶/ ۱

ح ج ۸۹

تقدیمی آقای حاج قاسم [illegible] بهمن ۱۳۱۶

۴۹۷۸

نقص

هدایة المسترشدین
تألیف محمد تقی کاشانی

در جواب هنری مارتن

مراتب ایمان وسایر احوال این بزرگواران را بنویسیم کتاب بزرگی میشود
مثلا شما نصرانی چگونه میگوئید که اینها همه با این کثرت و با این همه مراتب
که دارند مدعی هستند و قول ایشان قبول نیست و این حرف را
درباره آن چهار نفر که مدعی هستند با آن حالتی که از آنها مکرر
گفتیم و بعد از این نیز خواهیم گفت نمیگوئید و خبر آنها را قبول
میکنید و حال آنکه بسیاری از کسانیکه معجزات خاتم انبیا را
نقل کرده اند که بچشم خود شان دیده اند مرتبه آنها بقدری است
که این چهار نفر حواریون اگر بجاروب کشی آستان آنها مأذون
شوند باید نهایت افتخار را بکنند خلاصه آنکه خود نصاری
میگویند که همه زمان نبوت حضرت عیسی ع سه سال و سه ماه
وسه روز بود و نیز گفته اند همه کسانیکه با او ایمان آورده بودند
هفتاد و یکنفر بودند و یکی از آنها که عیسی ع کمال اعتماد را باو
داشت یهودا بن سمعان اسخریوطی بود که مرتد شد و عیسی را
باعتقاد خود نصاری او تسلیم جماعت یهود کرد و او را بردار کشیدند
و باعتقاد خود آنها او را کشتند و در این مدت سه سال و سه
ماه و سه روز آنحضرت در یکجا آرام نگرفت و کسی بخدمتش مشرف
نشد مگر جمعی و از این جهت نقل کنند کان معجزاتش کم بودند بلکه
بقول پادری منحصر بچهار نفر تاریخ نویس بودند و تمام مدت نبوت

اسید زدائی شد
تاریخ ۱۵ آذر ۴۸

۱۳۰۱۹

وقف نمود میرزا محمود خان ... الدوله

فصل اول

نبوت حضرت خاتم انبیا بیست و سه سال بود و همه مردم و اصحاب
همیشه اوقات در جهاد و غیر جهاد در خدمت او مشرف بودند
و از این جهت عدد نقل کنند کان معجزات آنحضرت در همه طبقات
بسرحد تواتر رسیده است و قریب بصد اصل بلکه زیادتر از موثقین
و معتبرین داریم که در بسیاری از آنها معجزات محمدیه و اوصیای
او را بچشم خودشان دیده اند و ثبت کرده اند و زیاده از چهل
تاریخ و کتاب حدیث داریم که همه بسرحد تواتر رسیده است
در ثبت معجزات اثر و واحدی در آنها تشکیک نکرده است
که اکثر آنها با ائمه متصله بعهد اثر بوده است و بسیاری از آنها
قریب بعهد اثر نوشته شده است و مثل نهج البلاغه که حضرت
امیر المؤمنین تصریح بدین معجزات اثر نموده است داریم
و با آنکه از اول اسلام تا این زمان بسیاری از طوایف کفار از
یهود و نصاری و مجوس و هنود و سلاطین مغول و تاتار تتبع از
معجزات خاتم انبیا کرده اند و بر آنها معلوم شده و مسلمان
شده اند و کتابها بر حقیت دین محمدیه و نسخ دین موسی و عیسی و
بطلان احکام و اعمال و اعتقادات که در این زمانها یهود و نصاری
دارند که هرگز آنها فرموده موسی و عیسی نیست و در توریه و انجیل
آسمانی نیست نوشته اند تا بحال نشنیده ایم که یکنفر مسلمان از دین

و از علمای یهود و نصاری در این زمان نصارا بسیاری مسلمان شده اند

وقف

دین اسلام بیرون رفته باشد و داخل در دین کفار شده باشد
پس میگوئیم که تتبع نکردن نصرانی و غیر آن از معجزات خاتم انبیاء
و از در ورا ایستادن و انکار نمودن ضرری بحال اهل اسلام ندارد
و نیز میگوئیم که مسلمین چون موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و
نسبت کذب به افراد در باره انها جایز نمیدانند بلکه کفر میدانند
با وجود این چگونه کسی را در مقابل انها میتراشند و معجزات از برای
او جعل میکنند و حکم میکنند باینکه هر کس امروز بشریعت موسی
یا عیسی رفتار کند کافر است و شریعت و احکام دین انها منسوخ است
پس عقل سلیم حاکم است باینکه مسلمین چون عداوت قلبی ندارند
با انبیای گذشته بلکه اخلاص و ارادت قلبی با انها دارند اگر خبری نقل
نقل نمایند که منافات با بقاء احکام شریعت انها داشته باشد
معتمد و مقبول است بخلاف یهود و نصاری از انکه با محمد ص عداوت
دارند از این جهت اگر خبری نقل نمایند که منافی نبوت انسرور باشد
مقبول و مسموع نیست زیرا که حرف مدعی در باره مدعی خصوص انکه
نهایت عداوت را هم داشته باشد مسموع نیست مؤلف گوید
که انصاف انست که اگر بواسطه تصریح خدا در قران مبین فرموده
خاتم النبیین ص نبود که خبر از نبوت بسیاری از انبیای گذشته داده اند
و در قران مجید تصریح باسم مبارک بسیاری از انها فرموده اند و

فصل اوّل

و دوازده وصی اثنی عشر و تصریح باسم مبارك آنها فرموده اند اثبات نبوت موسی و عیسی و سایر پیغمبران در این زمان در نهایت اشکال و صعوبت بود پس در این صورت کسیکه دین خاتم انبیاء را نداشته باشد نمیتواند اثبات نبوت انها را بکند چنانچه پیش گفتیم مگر اینکه مسلمان شود آن وقت بتصریح قرآن و فرموده آنحضرت نبوت ایشان برا او ثابت شود و بدانکه اهل اسلام همگی بفرموده خدا در قرآن و فرموده پیغمبر آخر الزمان اعتقاد بنبوت همه پیغمبران گذشته دارند و اعتقاد بنبوت انها را واجب میدانند و کذب و افترا در حق انها کفر میدانند و در کتاب هدایة الطالبین این مطلب را بتفصیل نوشته ام و نیز در انجا اثبات نبوت خاتم انبیاء را بطریقی کرده ام که شبهه از برای هیچ کس باقی نمیماند بلکه اگر یهود و نصاری و مجوس دست از عصبیت و لجاجت بردارند و بدقت از روی انصاف ان کتاب را ملاحظه نمایند همگی مسلمان خواهند شد نظم پاك باید کرد دل را از لجاج تا ببیند حالتی با احتجاج ورنه در گوش ابوجهل عنود هیچ سود از گفتن احمد نبود و بدانکه یك حرف دیگر پادری نصرانی این بود که نصاری میگویند باقرار مسلمین و نصاری عیسی بن مریم ع معهود پیش از مبعوث شدن محمد ص پیغمبر بود پس چون استصحاب مذهب مسلمین حجت است بمقتضای استصحاب دین عیسی مستصحب و ثابت است

است و نسخ آن ثابت نیست پس در اینصورت بر مسلمین لازم است
که زوال و نسخ دین عیسی را ثابت نمایند جواب میگوئیم که جواب
این مطلب از آنچه پیش گفتیم مستفاد میشود علاوه بر آن نیز از
چند وجه دیگر جواب میگوئیم اول آنکه میگوئیم شما نصاری هستید
بچه دلیل استصحاب را حجت میدانید بجهت آنکه هر چیزی که هست
جایز است که آن چیز همیشه باشد و جایز است که همیشه نباشد و
زایل شود پس حکم بهمیشه بودن آن چیز بدون دلیل باطل است اگر
بگوئید که شما مسلمین نیز استصحاب را حجت میدانید میگوئیم
مسلمین استصحاب را حجت میدانند بجهت احادیثی که از پیغمبر ص
انها و اوصیای او وارد شده است حجیت استصحاب و حجت بودن
این احادیث فرع ثبوت نبوت پیغمبر انها است در واقع پس اگر نبوت
پیغمبر انها ثابت نباشد چنانچه شما میگوئید در اینصورت استدلال
باین احادیث بر حجیت استصحاب نتوان کرد و استصحاب حجت
نخواهد بود و اگر نبوت محمد ص ثابت باشد و در واقع پیغمبر باشد
پس زوال دین موسی ع و عیسی ع و نسخ دین انها ثابت است پس بر یهود
و نصاری واجب است که بدین اسلام درایند و اطاعت احکام شریعت
او را نمایند و نیز میگوئیم اعتبار استصحاب و ثبوت ان در شریعت
محمد ص تمسک بان برای یهود یا نصاری جایز نیست تا اینکه بگویند

فصل اول

بگویند با استصحاب دین موسی یا عیسی ع ثابت است مگر آنکه ثابت نمایند
اعتبار استصحاب و حجیت آنرا در شریعت موسی یا عیسی ع و اعتبار
استصحاب در شریعت آنها معلوم نیست و حجت دیگر قوم اینکه لابد است
در استصحاب از ثبوت حکم مستصحب در زمان اول بوجه اجمال
و اینکه شک بشود در بقاء آن در زمان متاخر و شبهه نیست
در اینکه ثبوت دین عیسی ع و معجزات آن بر اهل اسلام در زمان
اول ثابت نیست بجهت آنچه گفتیم و بعد از این خواهیم گفت که
نقل کنندگان معجزات عیسی ع در طبقه اولی منحصر است بچهار نفر
تاریخ نویس که بسر حد تواتر نرسیده است پس در اینصورت
وجهی از برای جواز جاری کردن استصحاب دین عیسی ع نیست و
نیز میگوئیم که اهل اسلام قطع بمستصحب که نبوت موسی ع و عیسی ع
باشد ندارند مگر بتصریح قرآن و خبر دادن پیغمبر آخر الزمان ص
پس در اینصورت یعنی استصحاب نیز میگوئیم بنصاری اگر
استصحاب در این مقام جائز و معتبر باشد یهود استصحاب دین
موسی ع را مینمایند پس بر نصاری لازم خواهد بود که نسخ دین
موسی ع را ثابت نمایند وجه سیم آنکه بر فرض اینکه استصحاب در این
مقام جائز باشد و معتبر باشد میگوئیم که از شروط جاری کردن
استصحاب تفحص از مزیل است زیرا که اهل اسلام استصحاب را از

وقف

از باب اصل حجت میدانند و میگویند دلیل بی دلیلی است
و معارضه با هیچ دلیلی اگرچه دلیل ضعیف باشد نمیکند پس نصرانی
بدون تفحص و بحث از حقیقت نبوت محمد صلعم نمیتواند متمسک باستصحاب
شود و اگر تفحص کرده بود مطلع میشد که هزاران هزار اخبار
هست بر حقیقت دین محمد صلعم و ثبوت معجزات او باخبار متواتره
که همه آنها دفع حکم این استصحاب را مینمایند در اینصورت چگونه
حکم این استصحاب تا این زمان باقی است و چگونه نصرانی میتواند
تمسک باین استصحاب بکند و حال آنکه استصحاب معارضه با یک
خبر واحد نمیکند وجه چهارم آنکه میگوییم علمای اسلام
اختلاف کرده اند در حجیت استصحاب و ده قول و زیاد تر در
آنست که در اینجا لازم نیست که این اقوال را ذکر نماییم و باعث
طول کلام بشود جمعی از آنها منکر حجیت استصحاب مطلقا میباشند
و این تمسک نصرانی باستصحاب وارد نمیاید بر این جماعت که
اصلا استصحاب را حجت نمیدانند و آنکسانیکه استصحاب را حجت
میدانند اختلاف کرده اند در اقسام شک در استصحاب بچند
قول و جماعتی که حجت میدانند جمعی میگویند که حجیت استصحاب
از باب وصف ظن ببقاء حکم مستصحب است و جماعتی دیگر میگویند
که حجیت آن از باب اخباری است که وارد شده است که فرموده‌اند

فهو دلیل لا تنقض الیقین بالشک و این قول در نظر حقیر اقوی
میباشد پس میگوئیم بنا بر اینکه حجیت آن از باب اخبار باشد این
اخبار شامل استصحاب نبوت عیسی و منصرف بافعال و اعتقادیه
نمیشود چنانچه هر کسیکه تامل نماید در این اخبار و سؤالاتیکه از
ائمه طاهرین علیهم السلام کرده اند و جوابی که انها فرموده اند
این مطلب را میدانیم و بیشتر ازین مطلب انکه میگوئیم استصحاب
در اصول اعتقادیه جایز نیست و مستفاد از این اخبار نیست
مگر اینکه مستصحب از موضوعات خارجیه یا لغویه یا از احکام
شرعیه عملیه باشد پس هرگاه مستصحب از احکام شرعیه اصلیه
اعتقادیه باشد استصحاب در ان جایز نیست و معتبر نیست
زیرا که گفتیم مستفاد از اخبار نیست مگر جواز استصحاب حکم
عملی نه حکم اعتقادی بلکه بعضی گفته اند که هرگاه اعتقاد بچیزی
بر وجه یقین حاصل شود و بعد بجهتی شک حاصل شود در ان
اعتقاد ممکن نیست حکم کردن ببقاء اعتقاد بجهت زوال اعتقاد
بسبب شک در ان پس در این صورت تکلیف معقول نیست و اگر
حجیت استصحاب از باب وصف ظن بقا باشد پس میگوئیم که از
چند وجه تمسک باستصحاب در این مقام جایز نیست و بر فرض
اینکه جایز باشد میگوئیم که حاصل شدن ظن ببقاء حکم شرعی

شرعی که آن ممنوع است چنانچه در اصول فقه تفصیل آن گذشته
پس فرض اینکه ظن ببقاء حکم شرعی که آن حاصل بشود میگوییم
که عمل کردن باین ظن در مسئله نبوت ممنوع است از جهت آنکه
بر فرض حصول آن میگوییم که ظن در اصول دین و مسائل
اعتقادیه معتبر نیست حجت نیست و دلیلی بر حجیت آن نیست
بلکه ممکن است که بگوییم در همه [illegible] از اعتقادات
تا ثابت نشود بدلیل عقلی یا دلیل نقلی راجع بعقل باشد یا دلیل نقلی
قطعی باشد ظن حاصل نمیشود در وقتیکه شک حاصل شود
در بقاء مستصحب که آن اعتقاد باشد [illegible] شک ناشی
میشود از تغییر یافتن بعضی [illegible] منحلّت
آن چیز از حیثیت وجود [illegible] گفتیم ظاهر
شد اینکه هرگاه شک بشود در نسخ اصل شریعت جایز نیست
تمسک کردن باستصحاب بجهت اثبات بقاء آن شریعت وجه پنجم
آنست که میگوییم اصل صفت نبوت امری است قائم بنفس نبی و
استصحاب آن بمعنی است بجهت آنکه قابلیت ارتفاع هرگز ندارد
پس در این صورت میگوییم که مرجع نبوت مستصحبه نیست مگر
وجوب تدین بجمیع ما جاء به النبی السابق و شبهه نیست در
اینکه ما قطع داریم باینکه اعظم ما جاء به النبی السابق خبر دادن

فصل اول وقف

٦٢

دادن اوست از نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله ص و بشارت دادن
اوست با مدن آنحضرت با امت خودش چنانچه شاهد است بر این
مطلب قول خدا تعالی که حکایت از حضرت عیسی ع میفرماید که
با امت خودش فرمود انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی
من التوریة و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد پس
در اینصورت با شما احتجاج [illegible] که حضرت عیسی ع آورده است علیه السلام
موقت میباشد با مدن محمد ص دین حضرت عیسی که عبارت
باو بشارت داده است از جمیع احکام موقته بوجه اجمال با مدن
محمد ص و ارتفاع آنها [illegible] مسلمین بقاء این دین ضروری از
برای آنها [illegible] پس میگوئیم که اگر مراد
نصرانی [illegible] از این احکام موقته بوجه اجمال
بسبب بشارتی که گفتیم پس مسلمین منکران دین دیگر اند و اگر
مراد از دین حضرت عیسی ع این احکام موقته است پس این
مذهب مسلمین است پس در حقیقت بعد از اینکه احکام دین عیسی ع
موقته شد رافع نمیخواهد که بگوئیم نسخ شد بلکه معنی نسخ
دین عیسی ع انتهاء مدت احکام معلوم موقته است بوجه
اجمال و حجت [illegible] اینکه میگوئیم با وجود اینکه تمسک نصرانی
باستصحاب از چند جهت معیب و باطل است چنانچه وجوه [illegible]

بطریقی که ما ذکر کردیم حال میگوئیم که بر فرض اینکه متمسّک
بالاستصحاب در این مقام جایز باشد اما آنچه قاطع است بر اعتبار الحمد
بر اثبات نبوت محمدیه موجود است بطریقی که هیچ شبهه از برای
هیچکس باقی نماند و نیز بسیاری از معجزات آنحضرت بر وجه تواتر
ثابت است و یکی از معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا قیامت
باقی است پس میگوئیم که اینها رافع استصحاب و مزیل آن و ناسخ
دین موسی و عیسی میباشد و چنین در رساله هدایة الطالبین
که در اصول دین و اصول مذهب نوشته ام این مطلب را ذکر
نموده ام و معجزه بودن قرآن را از چند وجه ثابت کرده ام
از این جهت در این رساله مختصر ذکر کردیم و ایضاً در آن رساله
آیات توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران گذشته را که مدح محمد ص و
نبوت او داده اند ذکر نموده ام و اثبات نبوت محمدیه و نسخ دین
موسی و عیسی را بطریقی کرده ام که اصلا شبهه از برای صاحبان
انصاف که خالی از عصبیت و عناد و لجاج باشند باقی نماند
مؤلف گوید که چون اینجا رسیدم دانستم پس بدانکه چون کیفیت احتجاج
و مناظره حضرت امام رضا صلوات الله علیه با جاثلیق نصرانی
در مجلس مأمون مناسب این مقام است با جوابهائی که آنحضرت
بجاثلیق داده بعینه جوابها است از این جهت تفصیل آنرا ذکر

در این رساله بعبارت فارسی ذکر مینمائیم تا خواص و عوام از
کلمات شریفه آن حجت خدا بهره مند گردند و تفصیل این است
که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج و صدوق در کتاب عیون اخبار
الرضا از حسن بن محمد نوفلی روایت کرده اند که چون آنحضرت
بخراسان تشریف آوردند مامون ملعون بفضل بن سهل وزیر
خود امر کرد که جمیع سایر از اصحاب مقالات را مانند جاثلیق بزرگ نصارا
که از علمای نصاری بود و رأس الجالوت که از علمای یهود بود
و علما و روسای صابئین و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و
نسطاس رومی و جماعتی از متکلمین را تا استماع کلام حضرت امام
را و استماع کلام ایشان را نماید پس فضل همه آنها را جمع نمود
و مامون را از جمع کردن آنها خبر داد مامون علیه اللعنه هر
کدام از آنها را تعظیم مناسب حال نمود و گفت شما را برای آن
خواستم تا با پسر عم من که از مدینه تشریف آورده اند مناظره
کنید پس باید فردا صبح نزد من حاضر شوید گفتند اطاعت میکنیم
و برخاستند و رفتند و حسن بن محمد نوفلی میگوید من خدمت
حضرت امام رضا بودم که یاسر خادم امام آمد و عرض کرد
ای سید من مامون سلام میرساند شما را و میگوید برادرت فدای
تو باد جمع شده اند بر من اصحاب ادیان و متکلمین اهل ملل پس

پس اگر صبح تشریف میاورید که استماع گفتگوی ایشان را نمائید
اختیار با شماست و اگر خشم باشد من با این جماعت بخدمت
شما مشرف شوم آنحضرت فرمودند سلام مرا برسان و بگو که
بر مقصود شما اطلاع حاصل شد و صبح با مجلس حاضر میشوم
نوفلی میگوید چون یاسر بیرون رفت آنحضرت بمن فرمود ای
نوفلی چه غرض باشد مامون را در جمع کردن من با اهل شرک
و اصحاب مقالات من عرض کردم [illegible] شما باد مقصود
او امتحان است تا بدانند [illegible] شما را در علم و [illegible] بتحقیق
که بنای مامون بر اساسی است [illegible] مقالات و متکلمین
و اهل شرک اصحاب انکار [illegible] میگویند
خدا واحد یگانه است میگویند [illegible] او را بکن و
اگر میگوئی محمد رسول خداست میگویند اثبات نبوت او را
بکن و در هر باب مجادله و مناظره میکنند و مغالطات براد
مینمایند از ایشان باید حذر کرد جانم فدای شما باد آنحضرت
تبسم فرمودند و بعد فرمودند ای نوفلی میترسی که ایشان حجت
مرا قطع کنند بر من عرض کردم بخدا قسم که من از این باب نترسیدم
و امید چنانست که شما بر ایشان ظفر یابی پس آنحضرت فرمودند
یا نوفلی اتحب ان تعلم متی یندم المامون قلت نعم قال اذا

فصل اول وقف

۳۲

اذا سمع احتجاجي على اهل التوریة بتوریتهم و على اهل الانجیل بانجیلهم و على اهل الزبور بزبورهم و على الصابئین بعبرانیتهم و على اهل الهرابذة بفارسیتهم و على اهل الروم برومیتهم و على اصحاب المقالات بلغاتهم فاذا قطعت كل صنف و دحضت حجته و ترك مقالته و رجع الى قولي علم المامون ان الموضع الذي هو بسبیله لیس بمستحق له فعند ذلك یكون الندامة منه و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم معنی كلام آنحضرت اینست كه ای نوفلی آیا دوست داری كه بدانی كه بعد از چه وقت پشیمان خواهد شد گفتم بلی فرمود وقتیكه بشنود احتجاج مرا بر اهل توریة بتوریة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بعبرانی ایشان و بر هرابذة بفارسی ایشان و بر اهل روم برومی ایشان و بر اهل مقالات بلغات ایشان پس هرگاه باطل كنم حجت انهارا و قطع كنم گفتگوی انهارا و رجوع كنند بقول من در انوقت مامون پشیمان خواهد شد و خواهد دانست كه او مستحق خلافت نیست پس فرمودند و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم خلاصه انستكه نوفلی گفته است كه چون صبح شد فضل بن سهل بخدمت انحضرت مشرف شد و عرض كرد مامون منتظر قدوم شریف شما میباشد انحضرت مشغول وضو شدند و بعد از ان از منزل

مردودند و زاعمند آن شخصانند و نكوهیدگانند یا غبیاء گفتارانند آنش هنگام انان و مدعیان پرستانانند و اهله هیربد مبرزین نیایش استغفار الله

داحضة ای زائلة باطلة

تجمع

منزل بیرون تشریف آوردند و من در خدمت ایشان بودم تا مجلس
المأمون وارد شدند و بسیار جمعیت کرده بودند و محمد بن جعفر
وجمعی از طایفهٔ بنی هاشم حاضر بودند پس چون آنحضرت بمجلس
وارد شدند مامون با محمد بن جعفر و جماعت بنی هاشم و سائر اهل
مجلس همه از جا برخاستند و محمد بن جعفر با بنی هاشم ایستاده
بودند و امام ع با مامون نشستند تا آنکه امام ع امر فرمود ایشانرا
بجلوس پس هر کدام بمقام خود نشستند پس مامون بعد از یکساعت
با آنحضرت صحبت کردند و بعد از آن مامون بجاثلیق گفت یا جاثلیق
هذا ابن عمی علی بن موسی بن جعفر و هو من ولد فاطمة بنت
نبینا محمد ص و ابن علی بن ابی طالب فاحب ان تکلمه و تحاجه و تنصفه
فقال الجاثلیق کیف احاج رجلا یحتج علی بکتاب انا منکره و نبی
لا اومن به فقال له الرضا ع یا نصرانی فان احتججت علیک بانجیلک
اتقر به قال الجاثلیق و هل اقدر علی دفع ما نطق به الانجیل نعم
والله اقر به علی رغم انفی فقال له الرضا ع سل عما بدا لک واسمع
الجواب فقال الجاثلیق ما تقول فی نبوة عیسی و کتابه هل تنکر منهما
شیئا قال ع انا مقر بنبوة عیسی و کتابه و ما بشر به امته و اقرت به
الحواریون و کافر بنبوة کل عیسی لم یقر بنبوة محمد ص و بکتابه و لم
یبشر به امته قال الجاثلیق الیس انما یقطع الاحکام بشاهدی عدل

عدلین قال ع بلی قال فاقم شاهدین من غیر اهل ملتك علی نبوة محمد
ممن لا تنکره النصرانیة وسلنا مثل ذلك من غیر اهل ملتنا قال
الرضاء ع الان جئت بالنصفة یا نصرانی الا تقبل منی العدل المقدم
عند المسیح بن مریم ع قال الجاثلیق ومن هذا العدل سمه لی قال ما
تقول فی یوحنا الدیلمی قال بخ بخ ذکرت احب الناس الی المسیح قال
فاقسمت علیك هل نطق الانجیل ان یوحنا قال ان المسیح اخبرنی
بدین محمد العربی وبشرنی به انه یکون من بعدی فبشرت به الحواریین
فامنوا به قال الجاثلیق قد ذکر ذلك یوحنا عن المسیح وبشر بنبوة
رجل وباهل بیته ووصیه ولم یلخص متی یکون ذلك ولم یسم لنا القوم
فنعرفهم قال الرضا ع فان جئناك برجل یقرء الانجیل فتلا علیك
ذکر محمد واهل بیته وامته اتؤمن به قال سدیدا قال الرضا لقسطاس
الرومی کیف حفظك للسفر الثالث من الانجیل قال ما احفظنی له
ثم التفت الی راس الجالوت فقال الست تقرء الانجیل قال بلی لعمری
قال فخذ علی السفر الثالث فان کان فیه ذکر محمد واهل بیته وامته
فاشهدوا لی وان لم یکن فیه ذکره فلا تشهدوا لی ثم قرء ع السفر
الثالث حتی اذا بلغ ذکر النبی ص وقف ثم قال ع یا نصرانی انی اسئلك
بحق المسیح وامه اتعلم انی عالم بالانجیل قال نعم ثم تلا علینا ذکر محمد
واهل بیته وامته ثم قال ع ما تقول یا نصرانی هذا قول عیسی بن مریم

نصفة بکسر اول وحرکت ثانی و ثالث بمعنی نصف بمعنی انصاف است و داد ... بخ بخ بتکرار و بفتح اول و سکون ثانی کلمه ایست که گفته میشود در وقت خوشنودی و خوشی ... یا نازیدن و ثنا گفتن و اعراب بخ بخ وجهها است که در ... قاموس گفته است ... سلمه الله

مریم فان کذبت ما ینطق به الانجیل فقد کذبت موسی و عیسی ع و متی
انکرت هذا الذکر وجب علیک القتل لانک تکون قد کفرت بربک
ونبیک وکتابک قال الجاثلیق ولا انکر ما قد بان لی من الانجیل
وانی لمقر به قال الرضا ع اشهدوا علی اقراره و معنی حدیث
انست که مامون بجاثلیق گفت این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر
علیهم السلام است و از فرزندان فاطمه [illegible] است و از فرزندان
علی بن ابیطالب است میخواهم که احتجاج و گفتگو با ایشان
بکنی از روی انصاف پس [illegible] گفت یا امیر المؤمنین چگونه احتجاج
کنم با مردی که احتجاج میکند [illegible] بکتابی که من منکر آن میباشم و
به پیغمبری که من ایمان به [illegible] ندارم [illegible] از کتاب
قرانست پس آنحضرت فرمود [illegible] احتجاج کنم بر تو
بانجیل تو آیا اقرار میکنی بآن جاثلیق گفت آیا قدرت دارم
بر دفع چیزیکه انجیل بآن ناطق است بلی بخدا قسم اقرار میکنم
بچیزیکه در انجیل است پس آنحضرت فرمود سؤال کن از آنچه
خواهی جاثلیق گفت چه میگوئی در نبوت عیسی و کتاب او آیا
انکار میکنی این دو را آنحضرت فرمود من اقرار دارم بنبوت
عیسی ع و کتاب او و بآنچه بشارت داده است امت خود را از
نبوت محمد ص و اقرار کرده اند حواریون ببشارتی که عیسی ع داده

فصل اول

داده است و منکرم بنبوت این عیسائی که اقرار به نبوت محمد و کتاب
او نکرده باشد و بشارت نداده باشد بان امت خود را مراد
انستکه چنین عیسائی نیامده است بلکه ان عیسی بن مریم قطعی است
که اقرار به نبوت محمد کرده است و شهادت حواریون و ایات انجیل
را هم بعبارت میروند جاثلیق گفت اینست که قطع کرده میشود احکام
بدو شاهد عادل ... فرمودند بلی جاثلیق گفت دو شاهد عادل
اقامه کن از اهل ملت خود بر نبوت محمد از کسانیکه انکار نکنند
او را ... نصرانیت تا بان اقرار بیاوریم و سؤال کن دو شاهد
عادل ... بر نبوت عیسی آنحضرت فرمود اکنون سخن از
راه انصاف ... آیا از من قبول نمیکنی تو عدل مقدم
نزد عیسی بن مریم ... کیست این عدل اسم او را از برای
من بگو آنحضرت فرمود چه میگوئی در حق یوحنای دیلمی جاثلیق را
خورسند شد بشنیدن اسم یوحنا و گفت یاد کردی دوست ترین مردم
نزد مسیح آنحضرت فرمود قسم میدهم تو را بعیسی پسر مریم آنکه ناطق
نشده است انجیل باینکه یوحنا گفت که مسیح خبر داد مرا بدین محمد عربی
و بشارت داد مرا باینکه بعد از من محمد میاید پس بشارت دادم من
بامدن محمد پس ایمان اوردند حواریون بمحمد جاثلیق گفت این خبر را
یوحنا از مسیح گفته است و بشارت داده است بنبوت مردی ظهور

و ظاهر و اهل بیت او و وصی او و تعیین نکرده که در کدام زمان ظاهر
خواهند کرد و اسم نبرده از برای ما که ایشان از چه قوم باشند تا
اینکه بشناسیم ما ایشان را انحضرت فرمود اگر بیاورم کسی را که خوانده
باشد انجیل را پس بخواند بر تو ذکر محمد و اهل بیت و امت او را از
انجیل آیا ایمان می‌آوری بتو با و گفت البته انحضرت با نسطاس رومی
فرمودند آیا سفر سیم انجیل را یاد داری [illegible] نسطاس گفت یاد ندارم
از انپس روی بر اس الجالوت [illegible] فرمودند و با و فرمودند آیا انجیل را
خوانده گفت بلی فرمودند [illegible] سفر سیم انجیل را [illegible] ان ذکر محمد
و اهل بیت باشد [illegible] ذکر او باشد
شهادت نمیدهید از برای [illegible] انجیل خواندند
تا انجائیکه ذکر محمد و اهل بیت [illegible] فرمود ای نصرانی
قسم میدهم ترا بمسیح و مادر او انکه بر تو روشن شده است که من
عالم میباشم با نجیل گفت بلی پس انحضرت بخواند بر او ذکر محمد و
اهل بیت او و امت او را پس فرمود ای نصرانی این قول عیسی پسر
مریم است پس اگر تکذیب میکنی انچه ناطق شده است بان انجیل پس
بتحقیق تکذیب کرده موسی و عیسی و کتاب خود را و هرگاه انکار
بکنی تو ایشان را واجب میشود بر تو قتل چنانکه کافر شده تو
بخدای خود و بپیغمبر خود و کتاب خود جاثلیق گفت که انکار

انکار نمیکنم این چیز را که تصدیق نامی شده از برای من از انبیاء
بدرستیکه من اقرار دارم باین سخن آنحضرت فرمود شاهد باشید بر اقرار
او پس بعد از آن امام ع کلماتی فرمودند که ترجمه آن اینست فرمود
ای جاثلیق سؤال کن از آنچه خواهی جاثلیق گفت خبر دهید مرا از
حواریون عیسی ع که چند نفر بودند و از علمای انجیل که چند نفر بودند
آنحضرت فرمودند علی الخبیر سقطت یعنی بر مرد آگاهی رسیدهٔ و
این سؤال را پرسیدی اما حواریون دوازده نفر بودند افضل و اعلم
ایشان لوقا بود و اما علمای انجیل سه نفر بودند یوحنای اکبر باجی و
یوحنا در قرقیسیا و یوحنای دیلمی بزجار و نزد او بود ذکر پیغمبر ما
و ذکر اهل بیت او و امت او و او بشارت داد امت عیسی ع و بنی
اسرائیل را بظهور ایشان پس بعد از آن حضرت فرمود ای نصرانی
بخدا قسم ما ایمان داریم بآن عیسائی که ایمان آورده است بمحمد ص
و هیچ گناهی نداریم ما بر عیسای شما مگر اینکه ضعف داشت و روزه
کم میگرفت جاثلیق عرض کرد علم خود را باطل کردی و من گمان نمیکردم
مگر اینکه شما اعلم اهل اسلام میباشی امام ع فرمود بچه جهت
این حرف را میگوئی عرض کرد بجهت اینکه فرمودید عیسی ع نماز و روزه
کم میکرد و حال آنکه عیسی ع هرگز یک روز افطار نفرمود و هیچ شبی
هرگز نخوابید و همیشه روزها روزه بود و شبها مشغول نماز بود

بود آنحضرت فرمودند از برای که روزه میگرفت و نماز میکرد پس جاثلیق
کُنگ شد دیگر نتوانست سخن بگوید منظور آنحضرت این بود که جمعی
بسیاری از نصاری عیسی را خدا میدانند و خود جاثلیق هم این اعتقاد
را داشت براو ثابت کند بطریقیکه خودش اقرار کند باینکه عیسی
خدا نیست پس بعد از آن آنحضرت فرمود ای نصرانی سؤال میکنم ترا
از مسئلهٔ جاثلیق عرض کرد سؤال کنید اگر بدانم آنرا جواب میگویم
آنحضرت فرمود انکار میکنی اینکه عیسی مردگان را زنده میکرد
باذن خدای خودش جاثلیق گفت انکار نمیکنم او را و لیکن میگویم
آنکسیکه مرده را زنده میکند و بینا میکند کور مادرزاد را و شفا
میدهد هر کسی را که مرض برص داشته باشد او خدا است و مستحق
پرستش است آنحضرت فرمود بتحقیق که [illegible] مثل آنچه عیسی کرد و
یسع مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد را بینا کرد و مرض برص را
شفا داد و بر روی آب راه رفت و قوم او او را بخدائی پرستش نکردند
حزقیل پیغمبر نیز مثل عیسی زنده کرد سی و پنج هزار نفر را بعد از
آنکه شصت سال از مردن ایشان گذشته بود و بتحقیق که قریش
بخدمت پیغمبر ما جمع شدند و خواهش نمودند که مردگان ایشان را
زنده گرداند پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را با ایشان بقبرستان فرستاد
و مردگان ایشان را باسم اینها ندا کرد بصدای بلند که ای فلان و فلان

فلان پیغمبر خدا میگوید که از قبرهای خود برخیزید پس از قبرهای
خود شان برخاستند وخاک از سر وروی خود شان می افشاندند
پس قریش از انها سؤال کردند از امور ایشان بعد از ان خبر دادند
انها جماعت قریش را که محمد پیغمبر خداست وبرحق است واز جانب
خلاق عالم مبعوث است وما دوست داریم که زمان او را درک
کنیم وبا او ایمان بیاوریم وتحقیق که پیغمبر ما کور مادر زاد را شفا
داد و[illegible] انکه بمرض برص وجنون گرفتار بودند همه را شفا داد وبها[illegible]
وطیور وجن وشیاطین با او سخن میگفتند وما او را خدائی [illegible]
نکردیم اگر [illegible] عیسی را بخدائی قائل میشوید وجایز میدانید
جایز است انبیای [illegible] وخزقیل را دو خدا بدانید زیرا که
این [illegible] پیغمبران [illegible] کرد از مرده زنده کردن ومثل ان
از معجزات دیگر پس بعد از ان انحضرت فرمود بدرستیکه قومی از
بنی اسرائیل بیرون امدند از شهرهای خود شان از ترس طاعون و
انها چندین هزار نفر بودند پس میرانید خدا ایشانرا در یکساعت
وسایر مردم اهل قریه از برای انها چالها کندند وانها را در چالها
ریختند ومدت طولانی بگذشت که استخوانهای انها پوسیده و
ریزیده شد پس یکی از پیغمبران بر انها بگذشت وتعجب از حال انها نمود
از بسیاری استخوان پوسیده انها خداوند عالم وحی فرمود بان

برص [illegible] است که [illegible] شدن [illegible] تمت

بان پیغمبر کرایا میخواهی زنده کنم ایشانرا و پیغمبر ایشان باشی وانذار کنی ایشانرا ان پیغمبر عرض کرد بلی پس خدا وحی فرمود بان پیغمبر تا بخواند ایشان را پس ان پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید و زنده شوید بامر خداوند عالم پس همه انها زنده شدند و برخاستند و خاک از فرق خود شان می افشاندند پس بعد از ان انحضرت فرمودند که ابراهیم خلیل الرحمن [illegible] گرفت چهار مرغ را و انهارا قطعه قطعه کرد و بر سر هر کوهی جزئی از انها را گذارد پس بخواند انها را [illegible] زنده شدند و نیز داوود هم شناختند و نیز موسی بن عمران [illegible] هفتاد نفر را از اصحاب خود را بکوه طور برد تا کلام الهی را استماع [illegible] کلام الهی را بمودند گفتند تو خدا را [illegible] بمن موسی گفت من نمی بینم خدا را پس انها گفتند ایمان بتو نخواهیم اورد تا به بینیم بچشم سر خدا را پس خدا صاعقه نازل کرد و همه انهارا هلاک کرد و سوختند پس موسی تنها بماند پس گفت خدایا من اختیار کردم از قوم خود هفتاد نفر را و ایشانرا باخود اوردم تا شاهد حال من باشند و من تنها میان قوم خود بروم چگونه تصدیق خواهند کرد مرا قوم من باانچه خبر دهم انهارا باانچه گذشته است پس کاش میخواستی تو هلاک ایشانرا و مرا پیش از انکه بکوه طور بیائیم ایا

ایا هلاک میکنی ایشانرا بسبب آنچه کردند سفهاء از ما پس خدا ایشانرا
زنده کرداینید این هفتاد نفر را پس بعد از آن آنحضرت بنصرانی
فرمودند تو بر قبول نکردن این سخنان که از پیغمبران ذکر نمودم
قادر نیستی زیرا اگر تو دیر انجیل و زبور بر صدق آنچه گفتم ناطق
است پس اگر هر کسی که مرده زنده کند و کور مادر زاد را بینا کند
و صاحب برص را شفا دهد باید آنها را خدا بگیرند و انها را
پرستش نماید پس باید که این جماعت پیغمبران را خدا دانست عزرا
حزقیل و الیسع تو هم این جماعت را خدا بدان و قائل شو یا بگیر
خدا است تعالی پس بعد از آن فرمودند ما تقول یعنی چه میگوئی
ای نصرانی هذا القول قولک و لا اله الا الله یعنی
قول شما است این که گفتید حقاست و نیست خدائی مگر خدای
خالق عالم پس بعد از آن آنحضرت روی براس الجالوت کردند و فرمودند
ای یهودی روی خود را بمن کن تا سؤال کنم از تو از ده آیاتی که نازل
شده بود بر موسی بن عمران آیا یافته تو در تورات از خبر محمد
و امت او که باین وجه نوشته است در تورات که در وقتیکه بیایند
امت آخر الزمان تابعان شتر سوار که تسبیح کنند آنها پروردگار
خود را باهتمام تمام تسبیحی تازه در مساجدی که آنها تازه بنا
کرده باشند پس باید که بنی اسرائیل جلد و ایشان و در ملک

ملک ایشان بزنند آرام کرده دلهای ایشان پس تحقیق کرده
دستهای ایشانست شمشیرها که انتقام میکشند از کفاری که
در اطراف زمینند همین تفصیل در توریه نوشته است پس
رأس الجالوت گفت بلی یافته ایم که در توریه همین تفصیل مذکور
است پس بعد از آن آنحضرت بجاثلیق فرمود ای نصرانی هیچ عالم
هستی بکتاب شعیای پیغمبر ع گفت من آن کتاب را حرف
بحرف میدانم آنحضرت برأس الجالوت و جاثلیق هر دو فرمود
آیا دانسته اید در کتاب شعیا این کلام را که بود بقوم خود
ای قوم من بدرستی و تحقیق دیدم صورت راکب حمار را
که جامههای نور پوشیده بود و دیدم صورت شتر سواری را که نور او
مانند روشنی ماه است گفتند بلی شعیا در کتاب خود چنین
فرموده است پس بعد از آن حضرت فرمود با نصرانی هل تعرف فی
الانجیل قول عیسی ع انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جائی
هو الذی یشهد لی بالحق کما شهدت له و هو الذی یفسر لکم کل
شیء و هو الذی یبدئ فضائح الامم و هو الذی یکسر عمود الکفر
فقال الجاثلیق ما ذکرت شیئا من الانجیل الا و نحن مقرون به
فقال ع اتجد هذا فی الانجیل ثابتا قال نعم یعنی آنحضرت فرمود
ای نصرانی هیچ در انجیل دیده که عیسی فرمود من میروم بنزد

نزد پروردگار خودم و پروردگار شما و فارقلیطا بعد از من
خواهد آمد و شهادت خواهد داد بحقیّت و نبوّت من همچنانکه
شهادت میدهم من بحقیّت و نبوّت او و بیان و روشن میکند
از برای شما هر امر پوشیده را و او ستمکارها ظاهر میکند فضایح
امتهائی که کافرانند و او سنگی که میشکند ستون کفر را پس جاثلیق
گفت اینچه ذکر کردی [illegible] از انجیل ما بان اقرار داریم پس آنحضرت
فرمود این کلمات را در انجیل [illegible] یافته گفت بلی بعد از ان آنحضرت
کلام [illegible] که ترجمه ان اینست ای جاثلیق آیا خبر نمیدهی مرا
از انجیل اوّل [illegible] یافتید آنرا از شما در نزد کی یافتید آنرا
و کی بود که وضع کرد از برای شما این انجیل را جاثلیق گفت ناپدید
نگشت انجیل از ما مگر یکروز بعد از ان انجیل را یافتیم بحال خود
بی تغییر و تبدیل یوحنا و متّی انجیل را بما رسانیدند بعد از ان
آنحضرت فرمود ای جاثلیق چه قدر کم معرفت بوده باحوال انجیل
و علماء ان پس اگر حال براین وجه بود که تو گمان میبری چرا اختلاف
میکردند علمای شما در انجیل که امروز در دست شماست و اگر انجیل
بر عهد اوّل بود اختلاف در ان واقع نمیشد ولکن تورا اعلام میکنم
از حال انجیل که دانستن ان فایده دارد از برای تو بدانکه چون
انجیل ناپدید شد نصارای اجتماع کردند نزد علمای انجیل پس گفتند

گفتند بانها که عیسی کشته شد و انجیل ناپدید شد و شما علما
میباشید در این باب چه میگوئید پس لوقا و مرقانوس و یوحنا
و متی گفتند که انجیل در سینهای ماست و ما علمای انجیل میباشیم
و ما جزو بجزو انرا بیرون میاوریم و میخوانیم بر شما باید که شما
در روز هر یکشنبه حاضر شوید در کنیسها تا ما بر شما بخوانیم جزو
جزو انجیل را تا همه انرا جمع کنیم [illegible] ناپدید شدن
انجیل محزون مباشید و کنیسها را خالی نگذارید پس بعد از ان
لوقا و مرقانوس و یوحنا و متی [illegible] کردند ان
برای شما این انجیل [illegible] بعد از انکه انجیل
اول ناپدید شد و این چهار نفر [illegible] اول بودند
میباشند پس بعد از ان [illegible] تو انچه را
۱۲ این گفتم از حال انجیل جاثلیق گفت پیش از این نادانسته بودم و الحال
دانستم و بر من روشن شد نهایت علم شما بانجیل و تحقیق شنیدم
از شما چیزها که دل من گواهی میدهد بانکه انها حق است
و علم و فهم من بحال انجیل زیاد شد بسیار پس انحضرت فرمودند ای
جاثلیق چگونه است شهادت این چهار نفر نزد تو گفت شهادت
انها مقبول است و این چهار نفر علمای انجیل اند و هر چیز که شهادت
بدهند حق است پس انحضرت بمامون و سایر اهل مجلس فرمودند

فرمودند شاهد باشید بر آنچه جاثلیق گفت پس همه گفتند ما
شاهد شدیم پس بعد از آن آنحضرت بجاثلیق گفت بحق عیسی
مریم مادر او و تورا قسم میدهم آیا میدانی تو اینکه متی گفته است
که مسیح پسر داود است و داود پسر ابراهیم و ابراهیم پسر اسحق است
و اسحق پسر یعقوب است و او پسر یهودا است و او پسر حضرون است
و مرقانوس در نسب عیسی گفته است که او کلمة الله بود فرود
آورد او را در جسد آدمی پس گردید انسان و لوقا گفته است
بتحقیق که عیسی و مادر او انسانی بودند از گوشت و خون
پس داخل شد در ایشان روح القدس پس باز شما میگوئید که عیسی
فرمود با تحقیق که من میگویم از برای شما و قول من حق است
بدرستی و تحقیق که بالا نمیرود باسمان مگر کسیکه از آسمان فرود
آمده باشد مگر کسیکه سوار شتر میشود خاتم پیغمبران ص که او بالا
میرود باسمان و نزول میکند و فرود می آید پس چه میگوئی ای
جاثلیق در این قول جاثلیق گفت این قول عیسی پسر مریم است
و ما انکار نمیکنیم از آن پس آنحضرت فرمود چه میگوئید در قول لوقا
و مرقانوس و متی در حق عیسی و آنچه نسبت باو داده اند جاثلیق
گفت بنهادند دروغ گفتند بر عیسی آنحضرت بمامون و سایر اهل
مجلس فرمود ای قوم آیا جاثلیق در اول تزکیه ایشان نکرد و گفت

گفت ای علمای انجیل آنچه میگوید بصدق و حق است
و جاثلیق تکذیب میکند انها را و میگوید با انچه انها در حق عیسی
گفتند دروغ گفتند جاثلیق گفت ای امام مسلمانان دوست
میدارم که درگذری از امر اینها انحضرت فرمود گذشتیم پس
انحضرت فرمود ای نصرانی سوال کن از هر چه میخواهی هر مشکلی
که از برای تست جاثلیق گفت هر این سوال کند ایشانرا کسی دیگر
غیر از من بخدا قسم که گمان نمیکنم که در میان علمای مسلمانان مثل
شما باشد پس انحضرت روی خود را بجانب راس الجالوت کرد و خطاب
نمودند و فرمودند تو سوال میکنی یا من سوال کنم گفت من
سوال میکنم و قبول نخواهم کرد از شما حجتی مگر انکه از تورات
باشد یا از انجیل یا از زبور داود یا از صحف ابراهیم باشد
یا از صحفهای موسی باشد انحضرت فرمود قبول مکن از من
هیچ حجتی را مگر انکه ناطق باشد بان تورات بر زبان موسی پسر عمران
و انجیل بر زبان عیسی پسر مریم و زبور بر زبان داود علیهم السلام
پس راس الجالوت گفت از کجا ثابت شده است نبوت محمد ص
انحضرت فرمود شهادت داده است بنبوت او موسی پسر عمران و
عیسی پسر مریم و داود که خلیفه خدا است در زمین اما موسی
پسر عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و فرمود زود باشد که بیاید

بباید شمارا پیغمبری از برادران شما پس باید که شما تصدیق کنند
اورا و بشنوید احکام اورا و تو میدانی که بنی اسرائیل را برادرا
نیست غیر از اولاد اسماعیل اگر میدانی قرابت بنی اسرائیل را
با اسمعیل و سبب انچنانی که میانه اسرائیل و اسمعیل است
از جانب ابرهیم ع پس راس الجالوت گفت این سخن موسی است
انکار نمیکنیم ما [illegible] انحضرت فرمود آیا امده است شما را
پیغمبری از برادران بنی اسرائیل غیر از محمد ص گفت نیامده است
پس انحضرت فرمود [illegible] نیست انچه گفتیم نزد شما گفت صحیح است
ولکن میخواهم که تصحیح کنید [illegible] از توریه پس انحضرت
فرمود آیا [illegible] توریه گفته است امد نور از جانب
طور سینا و روشن شد از برای مردمان از کوه ساعیر و استعلی
یافت و بلند شد بر ما از کوه فاران راس الجالوت گفت میدانم
این کلمات را در توریه نوشته است لکن تفسیر انرا نمیدانم انحضرت
فرمود خبر میدهم من ترا از تفسیر ان اما انچه فرمود امد نور از
جانب طور سینا ان وحی خدای تعالی است که نازل فرمود انرا بر
موسی ع بر کوه طور سینا و اما انچه فرمود روشن شد از برای
مردمان از کوه ساعیر ان کوهی است که وحی کرده است خدای تعالی
بسوی عیسی ع پسر مریم بر او اما انچه فرمود بلند مرتبه شد ان نور

نور تابید از کوه فاران پس این کوه کوهی است از کوههای مکه
که میان او و میان مکه یکروز راه است پس انحضرت فرمود چه
میگوئی تو و اصحاب تو در اینکه شعیای پیغمبر ع فرموده است
که در توریه دیدم که میگوید دو سوار اند که روشن میشود زمین
از این دو سوار یکی از انها بر حمار سوار است و یکی دیگر سوار
شتر است پس یا کیست راکب حمار و کیست راکب شتر راس الجالوت
گفت نمیدانم کیستند خبر دهید مرا از انها انحضرت فرمود اما
راکب حمار پس ان عیسی ع است و اما راکب شتر پس ان محمد است
ایا شما انکار میکنید این سخن را از توریه گفت نه انکار
نمیکنم از ان پس انحضرت فرمود ایا میشناسی حیقوق پیغمبر را گفت
بلی میشناسم او را فرمود حیقوق که [illegible] است در کتاب شما [illegible]
حیقوق ناطق است فرمود میاورد خدا تعالی بیان خود را از کوه
فاران و پر میگرداند اسمانها را از تسبیح احمد ع و امت او حمل میکند
لشکر او را در دریا هم چنانکه حمل میکند در بیابان و می اورد از برای
ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس مراد بان کتاب قران
است ایا میدانی این گفته حیقوق پیغمبر را و ایمان داری بان راس
الجالوت گفت بتحقیق که این کلام حیقوق پیغمبر است و اما انکار
نمیکنیم قول او را پس انحضرت فرمود داود پیغمبر ع است فرموده در

و نشت فرمیر از محمد بن ...

فصل اوّل

در کتاب زبور و تو میخوانی ان کتاب را که بار خدایا مبعوث کن
و بفرست برپای دارنده سنت را بعد از زمان فترت هیچ میشناسی
پیغمبری را که برپای دارنده سنت باشد بعد از فترت غیر از محمد ص
راس الجالوت گفت میدانم که این سخن گفته داود است اما مراد او
عیسی پسر مریم است و ایام او ایام فترتها ست انحضرت فرمود این سخن
تو از راه جهالت است [illegible] براستیکه عیسی ع از سنت
مخالفت نکرد و سنت را و موافق سنت توریه بود تا خدا او را باسمان
بالا برد و در انجیل نوشته است که ان ابن البرة ذاهب والفارقلیطا
جائی من بعده [illegible] خلق را برمیدارد رونده است
و بارقلیطا اینده است [illegible] و او اسان میکند دشواریها را
و امرهای پوشیده را بر شما روشن میکند و شهادت میدهد از
برای من هم چنانکه شهادت میدهم من از برای او و من اورده ام از
برای شما مثلها را و او میاورد از برای شما تاویلها را ایا قبول داری
اینسخن را از توریه گفت بلی بعد از ان انحضرت براس الجالوت گفت
سؤال میکنم ترا از پیغمبر تو موسی پسر عمران راس الجالوت گفت سؤال
کن انحضرت فرمود چه حجت داری بر اینکه نبوت موسی ثابت است
و پیغمبر است گفت حجت معجزاتیست که از او در وجود امد و ظاهر شد
که از هیچ پیغمبری پیش از موسی ع ان معجزات بظهور نرسیده است

در انجیل نوشته است که عیسی گفت ... من میروم ... دیگری که بعد از من ... خلق را بر میدارد ... منه مدّ ظله

وتبرء بالنار المحرقة ... الملح ... [illegible]

حضرت فرمود مثل چه گفتند مثل شکافتن دریا و اژدها نمودن
عصا و عصا بر سنگ زدن و دوازده چشمه از ان روان کردن
و ید و بیضا اشکار نمودن و مانند اینها که خلق از اوردن مثل
اینها عاجزاند انحضرت فرمودند راست گفتید اینها معجزات موسی است
پس هر کسی که ادعای پیغمبری کند و بیاورد مانند انچه موسی
اورد از چیزها ئیکه قدرت بشر نباشد ایا نمی باشد بر شما که
تصدیق پیغمبر بودن او را بکنید راس الجالوت گفت نه زیرا که از
برای موسی ع منزلتی و قربتی نزد پروردگار بود که از برای دیگری نیست
و واجب نیست بر ما اقرار به پیغمبری هر کسی [illegible]
بیاید نزد ما بینکه بیاورد انچه [illegible] اورده است
انحضرت فرمود پس شما چگونه اقرار [illegible] پیغمبرانی که
پیش از موسی ع بودند دریا نشکافتند و ید و بیضا ظاهر
نکردند و عصای ایشان اژدها نشد و مانند ان راس الجالوت
گفت یهود و ما قائل میشویم که هر گاه کسی ادعای نبوت کند و از
او امورچند صادر گردد که بشر از اوردن مثل ان عاجز باشد
تصدیق بنبوت او واجب میشود اگرچه ان معجزاتیکه او اورده است
مثل معجزاتیکه موسی ع اورده است نبوده باشد پس انحضرت فرمود
ای یهودی چه مانع است شما را از اقرار کردن بنبوت عیسی ع پسر مریم

فصل اول

مریم وحال آنکه مرده زنده میکرد و کور مادر زاد را بینا میکرد
و صاحب برص را شفا میداد و از گل صورت مرغ میساخت پس
میدمید در آن پس آن مرغ میشد باذن خدا یهودی گفت میگویند
عیسی این معجزات از او بظهور رسیده و ما آنها را مشاهده
نکرده ایم آنحضرت فرمود آیا آنچه میگویند که این معجزات از موسی
صادر شد تو مشاهده کرده یا نه بلکه خبرهائیست که از ثقات
اصحاب موسی بتو رسیده است که این معجزات را نقل کرده اند
تو تصدیق بنبوت موسی را بجهت این اخبار کرده یهودی گفت
بلی پس آنحضرت فرمود همچنین بشما رسیده است اخبار متواتره بظهور
این معجزات از عیسی پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق
نمیکنی عیسی را یهودی ساکت شد ملزم شد پس آنحضرت فرمود
همچنین است امر محمد و معجزات او بلکه همچنین است امر هر پیغمبری
که از جانب خدا مبعوث شده که از اخبار متواتره معجزات آنها ثابت
شده و از جمله علامات نبوت محمد آنستکه او یتیم و فقیر و شبان
و اجیر بود و خواننده و نویسنده نبود و تعلیم خط نوشتن را از کسی نگرفته
بود و نزد معلمی درس نخوانده بود پس آورد قرآن را که در او هست
پیغمبران گذشته و قصه‌ها و اخبار ایشان در آنست و اخبار از احوال
گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آنست و اخبار غیب در قرآن

[illegible]

فرانا ست که خبر بما رسیده هم مردم را از اشترها ایشان و انچه بدیشان
ایشان بیکذ شتند خبر رسید بما انچه مردم در خانهای خود
میکردند و مانند این معجزات که بشماره نمی اید راس الجالوت
گفت بصحت نرسیده است نزد ما خبر عیسی و محمد و جایز نیست
ما را که اقرار نمائیم بچیزی که صحت بنا فتر باشد نزد ما انحضرت
فرمود از جادهٔ استقامت منحرف شده [illegible] انکه از جواب
عاجز شد انحضرت فرمود پس [illegible] شما [illegible]
برای عیسی و از برای محمد شاهد و خواند پس راس الجالوت
جوابی نگفت و ساکت شد بعد [illegible] انحضرت [illegible] اگر [illegible]
فرمود خبر ده مرا از زردشت [illegible]
چیست حجت و دلیل بر نبوت او [illegible]
که از او معجزات بظهور رسید که پیش از او از کسی دیگر مثل ان
بظهور نرسیده بود ما خود مان معجزات او را مشاهده نکرده ایم
ولکن از کسانیکه پیش از ما بوده اند اخبار معجزات او بما رسیده
است باین جهت ما هم متابعت کردیم او را انحضرت فرمود همچنین
حال امتهای گذشته اخبار متواتره بانها رسیده است از معجزاتی
که پیغمبران اورده اند و از معجزاتی که موسی و عیسی و محمد بظهور
اورده اند پس شما بزردشت از جهت اخبار متواتره باور دارید معجزات

معجزات اقرار دارید پس عذر شما چیست در ترک اقرار بموسی و عیسی
و محمد علیهم السلام پس هربذ در مرتبه اول ملزم شد پس بعد از آن
آنحضرت فرمود ای قوم اگر کسی در میان شما باشد که دین او منافی
اسلام است و خواهد که سؤال کند پس سؤال کند عمران صابئی
که یکی از متکلمین مشهور بود برخواست و گفت ای عالم مردمان
اگر نه آن بود که مرا بسؤال خواندی من اقدام بسؤال نمیکردم زیرا
که من به بصره و کوفه و شام و حجاز و جزیره رفته ام و متکلمین را دیده ام
و مثل شما کسی را ندیده ام اگر اذن میفرمائید سؤال نمایم آن
حضرت فرمودند اگر در میان این جماعت متکلمین عمران صابئی باشد تو
خواهی بود گفت بلی منم عمران صابئی هستم آنحضرت فرمود سؤال
کن عمران سؤالهای بسیار و مسائل مشکله بسیار کرد و آنحضرت همه را
جواب فرمودند و در وقتیکه آنحضرت جواب مسائل او را میفرمودند
جمعیت بسیاری که آنجا بودند همه بروی هم میانداختند خود را که سخن
امام ع و عمران را بشنوند و ملاحظه نمایند که چگونه خواهد گذشت
میانه آنحضرت و عمران تا آنکه عمران ملزم شد و چون سؤال عمران و
جوابهائیکه آنحضرت فرمودند طولانی بود و بنای این رساله بر اختصار
است آنها را ذکر نکردیم خلاصه آنستکه عمران گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ص و رو بقبله بسجده افتاد و اسلام

اسلام او و بعد از آن سایر متکلمین که در مجلس حاضر بودند دیگر
جرأت نکردند که با آنحضرت سخن بگویند و آفتاب غروب کرد پس مامون
و آنحضرت از جا برخاستند و رفتند و جمعیت مردم متفرق شدند حسن بن
محمد نوفلی گفته است که چون آنحضرت با مخصوصان خود بمنزل تشریف
بردند مرکبی فرستادند و عمران را بمنزل خودشان آوردند و چون
وارد شد آنحضرت او را تعظیم و تکریم بسیار نمودند و نزدیک خود نشانیدند
و بخلعتی لایق او را سرافراز فرمودند و ده هزار درهم باو عطا
فرمودند و مامون چون لطف آنحضرت را نسبت باو دید او هم امر فرمود
ده هزار درهم باو داد و فضل بن سهل ذو الریاستین نیز اسباب بسیاری
باو داد پس آنحضرت عمران را والی صدقات بلخ گردانید و بمرتبه و منزلت
بلند سرافراز گشت و بدانکه مذهب صابئین را در مجلد اول ذکر
نموده ام و آنها قائلند بهیاکل فلکیه و بخدایان علویه در آسمانها
و اصنام ارضیه و عبادت اصنام را وسیله قرب بخدا میدانند و
اعتقاد بفرستادن پیغمبر بصورت بشری ندارند و ظن غالب آنست
چنانچه بعضی گفته اند که ملائکه را میپرستند برای تقرب بخداوند
عالم و گروهی از آنها کواکب را میپرستند و گروهی دیگر از آنها قائل
بتناسخ اند و گروهی دیگر میگویند که سی هزار و چهار صد و بیست و
پنج سال است که کلا از هر نوع از انواع کائنات احداث شد و شخص نماید

نماید یکی مذکر و دیگری مؤنث و چون دو را تمام شد تولد ایشان بر
طرف گردد و دو دیگر آید و مراد بقبا مثنا ینست و در تفسیر کشاف
گفته است هم قوم عدلوا من الیهودیة الی النصرانیة و عبدوا
الملائکة و در قاموس گفته است الصابئون یزعمون انهم علی دین نوح
وقبلتهم من مهب الشمال و بعضی گفته اند که اصل دین اینها در اول
دین نوح ع بوده و بعد از آن تغییر داده اند که فرشته را و ادعا میکنند که دین
صابئ بن شیث بن آدم ع را دارند و در صحاح گفته است که اینها
جنسی از اهل کتاب هستند و بعضی گفته اند که گروهی از اینها اعتقاد
بنجات دارند و جمعی از اینها هستند که دین ملائکه را اختیار کرده اند علی الحد
میکنند بعضی ... انما عبده اصنامند و در صحاح
گفته است اینها جنسی از اهل کتاب اند بلا شبهه در کفر اینها نیست
مؤلف گوید یادری نصرانی و سایر نصاری گفته اند که ناقلین معجزات
عیسی ع منحصر باین چهار نفر تاریخ نویس که متی و یوحنا و مرقوس و
لوقا بوده باشد میباشند چنانچه در اول این رساله و در کتاب
هدایة الطالبین بتفصیل ذکر نموده ام پس میگوئیم بر فرض اینکه
عدد ناقلین این چهار تاریخ که معجزات عیسی ع را نقل کرده اند بحد
تواتر رسیده باشد و لکن شبهه نیست که همین که باین چهار نفر
رسید شرط تواتر تمام میشود در اینصورت از اخبار این چهار نفر

نفر معجزات عیسی ع ثابت نمیشود چنانچه بتفصیل پیش گفتیم بلکه پیغمبر
ما و ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار از معجزات موسی ع و عیسی ع
فرموده اند و در قرآن نیز خدا تعالی تصریح بمعجزات ایشان فرموده
است و معجزات ایشان نزد مسلمین مسلم و متواتر است در اینجا امام ع
برأس الجالوت یهودی فرمودند اخبار از ثقات اصحاب موسی ع بشما
رسیده است بصدق معجزات از موسی ع [illegible] معجزات عیسی ع
باو فرمودند آمده است [illegible] اخبار متواتره بصدق معجزات عیسی ع
و نقل نمودند که از ثقات اصحاب عیسی ع نیز [illegible] اخبار متواتر رسیده
است پس میگوئیم ظاهر اینست که [illegible] معجزات عیسی ع
در طبقه آخر باین چهار نفر میرسد [illegible] و این
چهار نفر هم محل اعتماد و وثوق نیستند چنانچه اختلافات مختلفه
انجیلها و کذب ایشانرا امام ع فرمودند و خود جاثلیق نصرانی گفت ایشان
آنچه در حق عیسی ع گفته اند دروغ گفته اند ۲ پس اخبار متواتره که
امام ع فرمودند مراد از آن اخبار ناقلین از این چهار نفر است که
بسرحد تواتر رسیده است و نیز نزد مسلمین هم معجزات موسی ع و
عیسی ع بلکه معجزات سایر پیغمبران از اخبار پیغمبر ما ص و ائمه طاهرین ع مسلم
و بسرحد تواتر رسیده است و چون طایفه یهود بکلی انکار نبوت
عیسی ع و معجزات او را دارند امام ع باین طریق با او گفتگو فرمودند

۲ [illegible]

فرمودند و راس الجالوت را که از علمای یهود بود ملزم و عاجز فرمودند
و آیات تورات که موسی ع اخبار از نبوت عیسی ع فرموده است برای او
خواندند و همچنین اخبار شعیای پیغمبر را که از نبوت عیسی ع و محمد ص خبر
داده‌اند برای او فرمودند و راس الجالوت همه را اقرار نمود و ملزم شد
و نیز مشهور است که بعضی از اجله علما در مبحث استصحاب بعد از نقل
احتجاج و مناظره امام رضا ع با جاثلیق و جوابی که امام ع با او
فرمودند گفته‌اند که جواب امام ع مستقیم و قاطع سؤال و کلام جاثلیق
نیست اذا انجلی بر ما مطلب ایشان شیخ مرتضی اعلی الله مقامه در
رسائل در اصول در مبحث استصحاب مناظره جاثلیق را و تمسک
او را باستصحاب نبوت حضرت عیسی ع با یکی از اجله علما نقل کرده‌اند
و جوابی که بعضی از علما از تمسک جاثلیق باستصحاب داده‌اند ذکر
نموده‌اند و جوابی که عالم مذکور در مناظره با جاثلیق داده‌اند نیز
نقل کرده‌اند و آن این است که گفته‌اند منها ما حکی عن بعض الفضلاء
المناظر له و هو انا نؤمن و نعترف بنبوة کل موسی و عیسی ع اقر
بنبوة نبینا ص و کافر بنبوة کل من لم یقر بذلک تا اینجا عبارت آن
شخص عالم فاضل بود که بجاثلیق داده بود بعد از آن شیخ فرموده است
و هذا الجواب مضمون ما ذکره مولانا الرضا ع فی جواب الجاثلیق
و بعد از آن شیخ فرموده است فی هذا الجواب بظاهره مخدوش عن

عن الكتابي مثلا ان موسى بن عمران ع او عيسى بن مريم ع شخص واحد جزئي
حقيقي اعترفنا المسلمون واهل الكتاب بنبوته فعلى المسلمين نسخها
واما ما ذكره الامام ع فلعله اراد به غير ظاهره بقرينة ظاهرة بينه و
بين الجاثليق وسياتي ما يمكن ان يؤول به وبعد از دو ورق مرحوم شيخ
چند جواب از تمسك جاثليق باستصحاب فرموده اند كه جواب پنجم
آنها اينست الخامس ان يقال انا … ان النبي
السابق اخبر بمجيء نبينا ص وان تلك الاخبار بحيث … واجبا
عليهم … بالاقرار به والايمان به … على تبليغ ذلك الى
رعيته صح لنا ان نقول ان … النبي … التقدير
تبليغ نبوة نبينا ص والنبوة … في بقاء
شريعتهم ولعل هذا الجواب يرجع الى ما ذكره الامام ابي الحسن الرضا ع
في جواب الجاثليق حيث قال الجاثليق له ع ما تقول في نبوة عيسى وكتابه
تا آخر آنچه جاثليق عرض كرد وامام ع جواب فرمودند مرحوم شيخ ذكر
نموده اند تا اينجا كه امام ع فرمود الآن جئتنا بالنصفة چنانچه پيش
ذكر نموديم بعد شيخ گفته اند ثم ذكر ع اخبار خواص عيسى ع بنبوة محمد ص
وبعد از اين كلام شيخ فرموده اند ولا يخفى ان الاقرار بنبوة عيسى ع
وكتابه وما بشر به امته لا يكون حاسما لكلام الجاثليق الا اذا اريد
المجموع من حيث المجموع بجعل الاقرار بعيسى ع مرتبطا بتقدير بشارته

ظاهرا … ابن بابويه … ابی الحسن الرضا ع … ابو
و از اینجا معلوم میشود که … باشد
و ابا بکر از سهو … باشد
منه

فصل اول [illegible]

بشارته المذکوره ویشهد له قوله ع بعد ذلک کافر بنبوة کل عیسی
لم یقرّ ولم یبشّر فانّ هذا فی قوة مفهوم التعلیق المستفاد من الکلام
السابق واما التزامه ع بالبیّنة علی دعواه فلا یدلّ علی تسلیمه الاستغنا
وصیرورته مثبتا بمجرد ذلک بل لانه من اول المناظره ملتزم بالاثبات
والّا فالظاهر المؤیّد بقول الجاثلیق وسلّمنا مثل ذلک کون کل منهما
مدعیا الآن [illegible] تفضیل الامام ع وغیره من المسلمین
المعترفین بنبوة عیسی اذ لا [illegible] لا ینکر المسلمون سوی ذلک
فان [illegible] ظاهر کلام شیخ که گفته
ان المسلم [illegible] نبوة نبیّنا ع والنبوة التقدیریه
لا تضرّنا [illegible] نبوة نبی بشارته مثل موسی یا عیسی
مسلّم داریم واقرار داریم بر تقدیریه که اخبار از آمدن پیغمبر ما و از
نبوت او و امت خودش کرده باشد پس اگر عیسی ع اخبار از نبوت پیغمبر ما
نکرده باشد ما نبوت او را منکریم و او را نبی نمیدانیم و نبوت تقدیری
و فرضی ضرری برای ما مسلمین ندارد و بعد از آن شیخ گفته است
شاید این جوابی که ما گفتیم راجع باشد بجوابیکه امام رضا ع بجاثلیق
فرمودند یعنی مراد امام ع همین جواب باشد که شیخ گفتند مؤلف گوید
این جوابی که شیخ فرموده اند محل خدشه و نظر است و ناتمام است و مراد
امام ع هم این نیست زیراکه در اول این رساله بتفصیل گفتیم که نبوت خاصه

خاصیتیکه از سه چیز ثابت میشود و باز هر وجه اختصاد را اینجا
این سه چیز را میگوئیم اوّل انکه ان پیغمبر یکه ادّعای پیغمبری میکند
در زمان پیغمبری دیگر که پیغمبری ان ثابت بوده باشد امّا ان پیغمبر
تصدیق پیغمبر بودن او را بکند دوّم انکه ان پیغمبر یکه پیغمبر بودن
ان ثابت است زنده نباشد ولکن در زمانیکه در حیات بوده است
تصدیق پیغمبر بودن پیغمبر یکه بعد از او خواهد امد کرده باشد
سیّم معجزهٔ مصدّقه که بمعجزه ثابت میشود [illegible] است که تفصیلا
هر کسی را که پیغمبر فرموده دلیل و حجّت از برای اثبات نبوّت او قرار داده
فرموده است و ان یکی ازین سه چیز است اخبار [illegible] پیغمبر
بعد خواهد امد این را احدی نکفته است [illegible] از برای اثبات نبوت
خود این پیغمبر یکه اخبار میکند از پیغمبر [illegible] خواهد
امد بلکه خدا واجب کرده است بر پیغمبر یکه پیغمبری ان ثابت است اخبار
شیخ فرموده اند که اخبار از نبوت پیغمبر یکه بعد از خودش از جانب
خدا مبعوث خواهد شد بکند و کسیکه پیغمبر باشد ترک واجب نمیکند
چنانچه حضرت موسی اخبار از نبوّت حضرت عیسی و حضرت محمّد
نمود و نیز حضرت عیسی اخبار از نبوّت محمّد نمود چنانچه خود شیخ
کفته اند که ما مسلمین علم داریم باینکه پیغمبر کذشته اخبار از نبوت
پیغمبر ما ص نمود پس در اینصورت این کلامی که کفته اند در جواب [illegible]

فصل اول

جاثلیق بنبوت تقدیریه چنانچه کلام ایشان الکفیتم و بعد گفته الله
شاید مراد امام ع این باشد این محل غور شده است چنانچه بر هر کسی
که بدقت تامل نماید در کلام شیخ و در مناظره امام ع با جاثلیق
تا آخر کلمات که امام ع با او فرمودند و جاثلیق ملزم و عاجز شد و
آنچه امام ع فرمودند همه را تصدیق کرد معلوم میشود و امام ع اخبار
موسی ع را از نبوت عیسی و محمد ع و اخبار عیسی ع را از نبوت محمد ص
و اقرار حواریون را باینکه عیسی اخبار از نبوت محمد ص نموده و نیز
معجزات موسی و عیسی ع را و اخبار شعیای پیغمبر ع را از نبوت عیسی ع
و محمد ص همه را از برای جاثلیق بیان فرمودند و بر او ثابت کردند و اصل
احتجاج و مناظره جاثلیق با امام و سؤال جاثلیق از امام ع در عیسی
بن مریم ع مفهوم بود و بعد بیان آن دیگر و این معلوم بود که عیسائی
دیگر که صاحب دین و کتابی باشد غیر از عیسی بن مریم ع نیامده است
در اینصورت مراد امام ع نبوت تقدیریه نمیتواند باشد چنانچه از
تفصیلی که بعد خواهیم گفت واضح تر خواهد شد خلاصه سخن آنکه اگر
مراد امام ع این بود جاثلیق عرض میکرد که شما خود اقرار به نبوت عیسی بن
مریم ع کردید اقرار حواریون و شهادت آنها را بر اخبار عیسی از
نبوت محمد ص بیان فرمودید و نیز معجزات عیسی ع و اخبار موسی ع
و شعیا را از نبوت عیسی ع همه را ثابت کردید و دو عیسی هم که هر دو پیغمبر

پیغمبر باشند نبوده که یکی اقرار بنبوت محمد هم کرده باشد و یکی
دیگر نکرده باشد بلکه مقصود است بعینها پیغمبر عیسی بن مریم
که شما خود اقرار بنبوت او کرده اید را بصورت چگونه پیغمبر ما
ما اقرار بنبوت عیسی داریم بر فرض اینکه اخبار از نبوت محمد
کرده باشد و اگر اخبار نکرده باشد ما او را نبی نمیدانیم و نبی
نیست و این کلام قوم شما منافی کلام اول است خلاصه اینست
که نبوت نصرانیه [illegible] مسلم اینست که
نبوت ثابت میشود باخبار از نبی [illegible] در اینصورت لازم
میاید که اگر کسی ادعای نبوت کند [illegible] باشد
همین قدر که اخبار از نبوت پیغمبر [illegible] نبوت آن
ثابت شود و این باطل است و چون [illegible] اینکه
ظاهر اینست که مراد امام ع از کلامی که فرمودند و کافر بنبوة کل عیسی
لم یقر بنبوة محمد ص و لم یبشر به امته این نیست که امام ع عیسی
متعدد فرض کرده باشند تا کسی از جانب نصرانی بگوید بلکه موسی
بن عمران یا عیسی بن مریم ع شخص واحد و جزئی حقیقی است مسلمین
و اهل کتاب اقرار بنبوت آن دارند پس نبوت آن مستصحب است
مسلمین باید نسخ آن را ثابت کنند بجهت اینکه پیش گفتیم که اصل
مناظره در عیسی بن مریم معهود بود و بیان امام ع و جاثلیق شبهه

شبهه نبود که عیسائی دیگر که صاحب دین و کتابی باشد غیر از
عیسی بن مریم پیدا نیامده است و نیز ممکن نیست که امام ع از اینکه اقرار
صریح بنبوت موسی با عیسی ع بفرمایند عاجز از جواب جاثلیق
بودند که جاثلیق عرض کند نسخ دین عیسی و نبوت محمد ص را اثبات
کنید بلکه امام ع اثبات نبوت محمد ص و نسخ دین عیسی ع را بطریقی
فرمودند که جاثلیق ملزم شد در این صورت احتیاج باینکه از
راه نبوت پیغمبر که شیخ احتمال داده اند نبود و نیز امام ع
میتوانست [illegible] عیسی را دیده و نه معجزه او را
مشاهده کرده ام [illegible] قرآن و فرموده پیغمبر آخر الزمان
او را پیغمبر [illegible] قرآن کتاب خداست و محمد ص پیغمبر است نبوت
عیسی [illegible] بعد از بعثت محمد ع دین او منسوخ است
و اگر اینها بر حق نیستند نبوت عیسی ع ما ثابت نیست خصوصا آنکه
دلیلی بر نبوت عیسی ع از برای مسلمین نیست تو که جاثلیق هستی
باید ثابت نمائی و بدانکه شیخ فرموده اند که این جوابی که امام ع
بجاثلیق فرمودند حاسم و قاطع کلام جاثلیق نیست چنانچه عبارت
ایشان را پیش ذکر نمودیم و نیز از عبارت مرحوم خلد آشیان ملا آقا
فاضل دربندی در خزائن العلوم در مبحث استصحاب و بعضی دیگر
مستفاد میشود که جواب امام ع قاطع کلام جاثلیق نیست و عبارت

عبارت فاضل هندی اینست که بعد از سوال جاثلیق و جواب امام گفته اند و لا یخفی علیک ان هذا الجواب منه ع انما کان بحسب ما یعلم به من آخر الامر بعلم الامامة من ان الخصم یلزم به فی اول الامر و بادی المرحلة و لا ینتبه لان یقول هذا الشخص حاله غیر خفی علی احد من المسلمین و لا اهل الکتاب و هو شخص معهود جاء بدین و کتاب فنحن نقول ببقاء دینه بحکم الاستصحاب فعلیکم ابطاله و الحاصل ان ذلک من قبیل المجادلة بالتی هی احسن [illegible] الجمیل فی رد الخصم الغبی بعد [illegible] المدعی و من امثال ذلک اخذ شرح [illegible] الداین بعنوان عدا اشتغال الذمة [illegible] بنظر حقیر کلام امام ع قاطع کلام جاثلیق [illegible] که کسی بگوید جواب امام ع قاطع کلام جاثلیق نیست بلکه اگر کسی تامل نماید مطلع میشود که جواب امام ع قاطع کلام جاثلیق بود بطریقیکه قوه غیر از امام ع نبود که با بنظر بهجت جاثلیق و راس الجالوت را ملزم نماید بطریقیکه گنگ و لال شوند و تصدیق نفرموده امام ع نمایند و از آنچه بعد خواهیم گفت این مطلب واضح تر خواهد شد بلکه ذکر خداوند عالم در قرآن امر فرموده است خاتم انبیا ص را با احتجاج و مجادله کردن با اهل کتاب به بهترین وجه

تعجب [illegible] [illegible] که اولو الالباب [illegible] ۷ و سایر [illegible]

فصل اوّل وقف

وجه احسن از انجمله انوا یه شریفه است وجادلهم بالتی هی احسن
ونیز در ایه دیگر فرموده است ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی
هی احسن ونیز از حضرت رسول ص مرویست که فرمودند نحن المجادلون
فی دین الله علی لسان سبعین نبیا پس از این جهت بود که پیغمبر و
ائمه طاهرین ع با اهل کتاب بر وجه احسن وطریق مماشات با
انها احتجاج و مناظره میفرمودند بلکه بسیار بود که از بابت
اینکه عالم بهمه علوم وکل السنه و همه لغات بودند با انها بزبان و
[illegible] بجواب [illegible] بانهارا از روی کتب و لغات
خودشان میفرمودند انچنانچه تفهیم کرد روز پیش نوفلی خدمت
امام ع عرض کرد که انها اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک
واصحاب انکار و اهل جدال اند اگر میگوئی خدا یکی است میگویند
اثبات توحید او بکن و اگر میگوئی محمد ص رسول خدا است میگویند
ثابت کن و در هر باب مناظره و مغالطات میکنند از ایشان خود
باید کرد امام ع فرمودند امید است که من بر انها ظفر یابم واحتجاج
خواهم کرد بر اهل تورات بتوریة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل
ایشان وهر کدام از ایشان را بکتب خودشان و لغت خودشان
با انها مناظره خواهم کرد و تفصیلی که بنوفلی فرمودند پیش کشیم
خلاصه روز بعد که امام ع بمجلس مامون تشریف اوردند بیاتلیق

جاثلیق

بجاثلیق گفت من نه وسعت دارم با تو بر هم من احتجاج و گفتگو نمائی
جاثلیق گفت من احتجاج نمیکنم با مردیکه احتجاج میکند بچیزی بکتابیکه
من منکر آن کتابم و به پیغمبریکه من ایمان باو ندارم امام ع فرمود اگر احتجاج
کنم من بر تو بانجیل کتاب تو آیا تو اقرار بآن داری گفت چگونه قدرت
دارم من بانیکه اقرار نمایم بچیزیکه انجیل بآن ناطق باشد بخدا قسم
اقرار دارم بچیزیکه در انجیل است در انوقت امام ع از جاثلیق
سؤال کن از آنچه خواهی جاثلیق گفت چه میگوئی در نبوت عیسی
و کتاب او آیا انکار میکنید نبوت عیسی و کتاب او را امام ع فرمود
من اقرار دارم بنبوت عیسی و کتاب او و آنچه بشارت داده است
بآن امت خود را و اقرار کرده اند بآن ... و کافرم بنبوت
که شاگردان و اصحاب عیسی بودند ... بشارت
دادند از آمدن محمد ص و نبوت او و گفتند که عیسی چنین فرموده
و این واضح است که مراد امام ع عیسی بن مریم معهود بود که مناظره
و سؤال جاثلیق بجهت این بود که عیسی بن مریم معهود آمد و دینی
و کتابی آورد شما در حق او چه میگوئید امام ع این جواب را فرمودند
و بعد از آن امام فرمودند کافرم بنبوة کل عیسی لم یقر بنبوة محمد ص و لم یبشر
به امته بدانکه کافر بر چند قسم است و معانی متعدده دارد و در
مجمع گفته است قد کفر بالله جحد فالکافر الجاحد للخالق و جمیع

وقف

فصل اول

جمعی گفته اند که کافر بر چند قسم است یکی کافر بالله تعالی است که میگویند
این عالم را صانعی و خالقی نباشد و از امام جعفر صادق ع مرویست که
فرمودند الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه کفر الجحود و هو علی وجهین
جحود بالربوبیة و ان لا رب و لا جنة و لا نار کما قال به صنف من
الزنادقة و الدهریة و یقولون و ما یهلکنا الا الدهر و بعد ان
حضرت این قسم از کفر را ذکر نمودند و در کتاب کلیات ابو البقا گفته است
و الدهری بالفتح هو الذی یقول العالم موجود ازلا و ابدا لا صانع له
ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر و در شرح
قاموس گفته است [illegible] بضم هم امده است قائل به بقاء دهر است
و گفته اند [illegible] الجحود و انکر نه حضرت خلاصه
انکه [illegible] از انست که مراد امام ع از لفظ جحد و نفی اصل چنین — بر کافر هم
باشد که اقرار بنبوت محمد ص نکرده باشد پس مراد امام ع اینست
که چنین عیسائی که اخبار نکرده باشد از نبوت محمد ص بیامده است
بلکه عیسائی که پیغمبر است منحصر است بعیسی بن مریم معهود که اخبار
از نبوت محمد ص کرده است و بدانکه لفظ کل در لغت بمعنی بعض امده
است در شرح قاموس گفته است کل بضم اول بمعنی همه و اسم است از برای
همه اجزاء و پارها و میاید کل بمعنی بعض و ابن ضد است و در معنی بعض
گفته است بعض هر چیز بفتح پاره از او است و در کتاب کنز اللغة گفته

گفته است بعض یا پاره و اندکی از چیزی همه و در کلیات ابو البقا گفته است
کل اسم لجمیع اجزاء الشیء و قد جاء بمعنی بعض و هو ضد و ظاهر است
که لفظ کل در اینجا بمعنی بعض است چنانچه ظاهر کلام صاحب کشف
الاحتجاج که کتاب احتجاج را ترجمه کرده است اینست که لفظ کل را
بمعنی بعض گرفته است و گفته است کافرم بنبوت آن عیسائی که اقرار
بنبوت محمد ص و کتاب او نیاورده باشد و لکن چون بنای ایشان
بر ترجمه فقط بوده است هیچ توجیهی این کلام امام نکرده اند
خلاصه آنکه احتمال میرود که مقصود از کلام امام ع این باشد که
منکرم بنبوت و امامت آن عیسائی که اقرار نداشته باشد بنبوت محمد ص
و بکتاب او و بشارت نداده باشد [illegible] ببعثت محمد ص
و امت او و ضمیر [illegible] که منکر است [illegible]
مؤنث است و لفظ عیسی را باین تفسیر کرد و مراد امام ع انست که منکرم
عیسائی که اقرار بنبوت محمد ص نکرده باشد و بشارت نداده باشد
بامت او امت خود را بیامدن او است بلکه عیسائی که امد و ادعای نبوت
کرد و دین و کتابی اورد همین عیسی بن مریم ع است و بوده و اقرار
بنبوت محمد ص کرده و بشارت داد امت خود را بامدن او و این کلام
که حضرت باین طریق مقید کرده در عرف و عادت شایع است بجهه آن
اینکه امام ع از شهادت نصاری و عبارات انجیل بر حقیت ثابت کند

کو دیگر عیسی ع اخبار از اسلام محمد ص و نبوت او کرده است و با تلقین او را
کرده باشد که این بشارت در انجیل است و عیسی ع بشارت داده است بآمدن
محمد ص و نبوت او و لازم شد به تفصیلی که پیش گفتیم و مثل آنکه آیه
قرآن را دانسته که کلام علما و اشعار عرب هم خلاف قاعده نحو
حل شده باشد با آنکه مبانی کلام اول با کلامیکه خود آن متکلم گفت
منافات داشته باشد یا مخالف قواعد با آیه دیگر یا حدیث دیگر را
علمای آن زمان چه میکنند بعضی حروف یا الفاظ را حمل بر زاید میکنند
یا اگر لفظ چند معنی حقیقی داشته باشد اگر مطلب بیکی از معانی
درست نیاید حمل بر معنی دیگر میکنند خلاصه آنستکه مبانی آیات
و احادیث را … استعاره و مجاز و حذف و اضمار است
پیوند میدهند … الفاظ را حمل بر مجاز یا استعاره
میکنند یا تقدیر و اضمار میکنند تا آنکه رفع منافات و خلاف
بشود و معنی آن درست شود و این کلام امام ع نیز باید باینطور کرد
مثلا در آیه شریفه كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ
بعضی گفته اند که لفظ کل پیش از لفظ متکبر محذوف است و
در کتاب مغنی اللبیب در یک شعر عربی که در آنجا ذکر کرده است
و لفظ کل در آن شعر است میگوید این لفظ کل در اینجا زاید است و
بدانکه احتمال میرود که لفظ کل در این کلام امام ع زاید باشد و نیز

ونیز ممکن است که احتمال هم دارد که باء بنبوت بعد از لفظ وکافر
بمعنی مصاحبت باشد نحو قوله تعالی یا نوح اهبط بسلام منّا
ای مع سلام پس معنی این میشود ونفی کننده ام با نبوت آن عیسائی را
که اقرار بنبوت محمّد نکرده باشد که مراد اینست که عیسی نام که
نبی نباشد بسیار است وعیسائیکه نبی باشد واقرار بنبوت
محمّد نکرده باشد من نفی میکنم چنین [illegible] عیسائی
نیامده است بلکه عیسائیکه نبی بوده همان عیسی بن مریم است
که اخبار از نبوت محمّد کرده است چنانچه در [illegible]
انجیل ونیز احتمال هم دارد که باء [illegible] باشد [illegible] از آن
ونفی کننده ام از نبوت آن عیسائی را که اخبار نکرده باشد از
نبوت محمّد مراد اینست که این عیسی اخبار کرده است چه
نیست که نام او عیسی است و عیسائی که نبی بوده همان عیسی بن
مریم است که اخبار کرده است ونیز احتمال هم دارد که باء بنبوت
از برای تاکید باشد که آن زائده است در شش موضع باء
زائده آمده است یک موضع مفعول است وظاهر اینست که اینجا
موضع مفعول است که باء زائده است پس معنی اینست که نفی کننده ام
نبوت آن عیسائی را که اقرار نکرده باشد مراد اینست که عیسائی
که اقرار نکرده باشد اسم او عیسی است نبی نیست بلکه عیسائیکه نبی

نبی است منحصر بعیسی بن مریم معهود است که اقرار کرده است بطریقی
که گفتیم و ثابت کردیم و بدانکه در عیون اخبار الرضا همین حدیث را
روایت کرده است موافق نسخه که حضرت دیده در عبارت و کافر
بنبوة کل عیسی در حاشیه بجای لفظ عیسی لفظ نبی نسخه بدل
نوشته بود که عبارت باطل و میشود و کافر بنبوة کل نبی لم یقر و
اگر ... باطل نبود باشد باز همان احتمالاتیکه در توجیه
این عبارت گفتیم نیز ... میکنیم مراد این خواهد بود که نفی کنند از
نبوت مریم ... و اگر اقرار بنبوت محمد نکرده است زیرا
که ... اقرار بنبوت محمد کرده اند بر هر کسیکه نبی بوده
اقرار کرده است ... پیغمبریکه اقرار نکرده باشد بنبوت و نبوت ما ملة است
و بدانکه آنچه را امام از کلام ثانی تعلیق و نبوت تقدیر بود
فاعله این بود که کلام اول را باطل نمیفرمایند تا مقر بنبوة
عیسی و کتابیان اقرار بنبوة محمد ص و لفظ اقرار به الحواریون را
اصلا نفی نمایند و کلام ثانی را باین عبارت نفی نمایند و کافر
بنبوته ان لم یقر بنبوته و لم یبشر به امته و از آنچه گفتیم توجیه کلام
آن شخص فاضل را که در جواب تعلیقه فرموده اند که مرحوم شیخ عبارت
آن را نقل فرموده اند میتوان نمود مؤلف گوید اینهمه طول کلام
و احتمالات متعدده که دادم بجهت این بود که امام خواسته تا تمام

در جواب فقرهٔ چهارم

تمام رساله‌ها جوابیکه فقرهٔ اول آن با فقرهٔ بعد از آن منافی و ضد
باشد تمسخر آمیز باید و نیز جوابیکه قاطع سؤال جناب نباشد تمسخر آمیز است
و چون آنچه گفتیم واضح است نیز بجهت زیادی توضیح مطلب بتقریر دیگر
میگوئیم که عیسی ع و انجیل یکی بود و ما اهل اسلام میگوئیم آن
عیسائیکه ما باو اعتقاد داریم انعکاس واقعی حقیقی است که بندهٔ
خاشع خاضع زاهد عابد خدا و مخلوق [illegible] پیغمبر
اولو العزم بود و از جانب خدا مبعوث [illegible]
بر [illegible] در وقت معلوم متولد شد و بنی اسرائیل را [illegible]
بایمان آوردن بخدا [illegible]
جمیع صفات نقیصه نبوت خود [illegible]
خودش را بنبوت محمد عربی ص و قرآن [illegible]
حضرت نازل شده است داریم و منکر این عیسائیم که [illegible] و انجیل
او را کافر میدانیم پس میگوئیم اگر آن عیسائیکه شما فضائل باو
اعتقاد دارید این عیسائی با این اوصاف است که مسلمین باو اعتقاد
دارند که نزاعی میان مسلمین و شما نیست و باید شما نصاری
ایمان بمحمد ص بیاورید بجهت اخبار عیسی ع و بشارتیکه بنبوت آن
حضرت داده‌اند و هیچ جواب مسائل را مقابل ندارید و اگر عیسائیکه
شما اعتقاد باو دارید اوصاف او غیر از این اوصافیست که مسلمین

فصل اول

وقف

مسلمین اعتقاد دارند بلکه باین اوصافیست که شما میگوئید که عیسی
خداست و خود خداست یا خدا در او حلول کرده است چنانچه فرقه
ملکائیه که اهل روم اند گفته اند با خدا متحد شده است یا عیسی مثل
آب که با شیر ممزوج میشود و متحد میشود چنانچه جماعتی از ایشان گفته اند
پس ما اهل اسلام منکر عیسی باین اوصاف میباشیم و میگوئیم عیسی
باین اوصاف [illegible] خدا باشد و بشارت بنبوت محمد نداده
باشد پیغمبر نیامده است [illegible] میگوئیم بعد از آنکه عیسی باسما عروج
نمود انجیل [illegible] چنانچه در انجیل که حالا در دست نصاری
نوشته است [illegible] بعد از مدتی چهار نفر که یوحنا و مرقس و
ومتی و لوقا باشند [illegible] انجیل را که تاریخ [illegible] باشند نوشتند
پس ما مسلمین [illegible] انجیلی که حالا در دست نصاری است
ما انرا انجیل آسمانی نمیدانیم بلکه این انجیلها که [illegible] اند
میان نصاری با انجیل مشهور شده از راه مجاز است نه انها را انجیل
گفتند و علامت مجاز صحت سلب است چنانچه در اصول فقه بیان نموده ایم
خلاصه سخن اینستکه از این سخن اهل اسلام لازم نمی آید که در وقت عیسی
انجیل بد بنا امده باشد بلکه عیسی انجیل اسمانی [illegible]
که گفتیم و نصارای که طوایف مختلفه اند مثل فرقه یعقوبیه و فرقه
نسطوریه و فرقه پروتستانیه و فرقه کاتولیکیه و [illegible] که ایشان

انها را مشکات میشمرند و میگویند بعضی فرقه از ایشان و لا یتیسر هر کدام از این
طوایف عیسی را بطریقی دیگر غیر از طور سایر طوایف وصف
کرده اند و از این تفرقه عیسی لازم میاید که نصاری هم قائل بتعدد
عیسی نباشند و از اینجهت گفتیم واضح شد که از کلام حضرت امام
رضا که در جواب جاثلیق فرموده اند و از کلام آنشخص فاضل که
پیشتر نقل کردیم در جواب نصرانی گفته مستفاد نمیشود که دو عیسی
و دو انجیل در بنا امر باشد با آنکه بعضی این توهم را کرده اند
بلکه مراد از انها اینست که هیچ یک از نصاری آنست که عیسی
که خدا باشد یا پسر خدا باشد ... نصاری بعضی
میگویند که عیسی خدا است و کافر ...
میگویند خدا در عیسی حلول کرده است ... و
تحقیق در قرآن مجید فرموده است که نصاری گفتند خدا یکی
از سه خدا است یا بعضی که نصاری گفتند خدائی مشترک است ما بین
خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها خدا اند و خدا یکی از این سه است
و این اعتقاد طوایف نسطوریه است که سه دو فرقه میباشند
و در حدیث وارد شده است که فرمودند نصاری قائل بسه خدا
میباشند و بتوحید قائل نیستند یعنی قرار داده اند از برای خدا
پسری و زوجه که عیسی و مریم باشند و خدا سیم از انها است و تفصیل

و تفصیل این مطلب را در هدایة الطالبین ذکر نموده‌ایم خلاصه
آنستکه گاهی از نصرانی را اگر گفتیم میگوئید و گاهی میگوئید عیسی
پیغمبر خداست و این بدیهی است که خدا نمیتواند شد که پیغمبر بشود
و نیز بدیهی است که پیغمبر نیز نمیتواند شد که خدا بشود خلاصه
آنستکه ما اهل اسلام میگوئیم چنین عیسی با این اوصاف که شما میگوئید
بدنیا نیامده است و دلیل آنکه [illegible] چون امام علیه السلام بعلم امامت
میدانستند که جاثلیق خواهد گفت شما دو شاهد عادل از غیر مسلمین
اقامه کنید بر نبوت محمد (ص) و از من قبول [illegible] بلکه من نیز دو شاهد عادل از غیر
نصاری [illegible] نمایم [illegible] از ایشان امام پیش از آنکه جاثلیق این
کلام را بگوید [illegible] حواریون را فرمودند پس بعد از آنکه
جاثلیق این کلام را گفت [illegible] انجیل را که از امر محمد (ص) خبر داده است ۲ گفت
از برای جاثلیق بیان فرمودند و نیز اقرار حواریون و لسان شیخی
که یوحنا دیلمی از قول عیسی از امر محمد عربی (ص) بنصاری و بنی اسرائیل
داده بود عبارات او را از برای او خواندند بتفصیلی که گفته شد
و دلیل آنکه اگر چه نبوت بدو شاهد عادل ثابت نمیشود ولکن
احکام دیگر است که قطع و فصل آن بدو شاهد عادل میشود و آنها
جاثلیق گفت آیا نیست که قطع و فصل احکام بدو شاهد عادل
میشود امام (ع) فرمودند بلی یعنی قطع و فصل احکام بدو عادل میشود و لکن

ولکن بعد جاثلیق گفت شما و شاهد را اقامه کنید از غیر مسلمین بر نبوت
محمد ص و از ما هم سؤال کنید که دو شاهد عادل اقامه نمایم از غیر ملت خود بر
بر نبوت عیسی ع و چون بنای امام ع در مناظره با جاثلیق و سایر علمای
مذاهب مختلفه که در آن مجلس بودند بطریقه همانشان بود از این جهت
با او نفر موافق شدند که نبوت بشهادت دو شاهد عادل ثابت نمیشود و چون در او
بلفظ قطع و فصل احکام گفت اما ع [illegible] امام مشهور که
که خود جاثلیق و سایر نصاری [illegible]
دارند اما ع اقامه نمود بر نبوت [illegible] او
نفر اینکه نبوت [illegible] عادل ثابت [illegible]
و یوحنای دیلمی را بر قول عیسی ع [illegible] بود
برای ایشان فرمودند اینکه [illegible] هستند که
محمد را پیغمبر مینامند و نیز امام علیه السلام نسخ انجیل را هم برای او
خواندند و بشارت نبوت محمد ص را ثابت فرمودند که جای شبهه برای
جاثلیق باقی نماند و خود اقرار بصحت انجیل و اقرار بجواز بودن بر
عیسی ع از نبوت محمد ص و بشارتیکه مسیح داده بودند از نبوت محمد
ص را قبول کرد و اقرار نمود و لکن از عصبیت و عنادیکه داشت
مسلمان نشد و بدانکه جواب امام ع صریح در اینکه تسلیم نموده
باشند جواز تمسک باستصحاب دین عیسی ع را نیست و نیز صریح نیست

فصل اول

نیست در اینکه تسلیم نموده باشند که اثبات نبوت محمد ص را با دین مسلمین
بنمایند بلکه از باب مماشات و از باب اینکه خواستند تقویت
خود را و غالب بودن خود را به همه علوم و کتب پیغمبران گذشته بر جاثلیق
و سایر علمای مذاهب مختلفه ظاهر بسازند از این جهت هر که بر جاثلیق
و رأس الجالوت و سایرین پیغمبر ... سؤال کنید از آنچه بخواهید
جاثلیق هم از سؤال‌های که به امام ع هم از جواب او فرمودند و
بدان از اینها [illegible] که امام ع از اینکه به جاثلیق فرمودند الا
انصاف داده باشد که حقیقت جاثلیق از این سؤالی که کرد این
بود است که [illegible] نبوت عیسی [illegible] مستحیل است
تا اینکه [illegible] باشد که از
پادری [illegible] نبوت عیسی اتفاق مسلمین
و نصاری می‌باشد و نبوت محمد ص اختلافی است که نصاری انکار او را
می‌نمایند پس اثبات به نحوی که اتفاق دارند و اختلاف در آن نیست
و چون امام ع جواب او را فرمودند که تو دو شاهد از غیر
مسلمین اقامه کنید بر نبوت محمد ص و من هم دو شاهد از غیر نصاری
بر نبوت عیسی اقامه نمایم امام ع فرمودند که الا انصاف دادی که
نگفتی من نیز دو شاهد بیاورم بر اثبات نبوت محمد ص که
تو هم از غیر نصاری دو شاهد اقامه نما بر اثبات عیسی و لکن جاثلیق

جاثلیق شاهدی از غیر نصاری بر نبوت عیسی ع نداشت مگر آنکه اهل اسلام
میر و حکم مقصود او امام ع و غیر امام از سایر مسلمین باشد پس هیچ
احدی از مسلمین بعد از مبعوث شدن محمد ص اقرار به بقاء دین عیسی
ندارد که شهادت بدهند بلکه مسلمین بتصریح قرآن و فرموده پیغمبر
آخر الزمان ص بتفصیلی که پیش گفتیم اعتقاد بنبوت عیسی ع دارند
تا اول زمان بعثت محمد ص و آن وقت دین [illegible] منسوخ و اطاعت
احکام دین او را حرام میدانند [illegible] دین [illegible] واجب
میدانند و نیز احتمال میرود که [illegible] امام ع با [illegible]
حالا انصاف ادای این باشد [illegible]
غیر نصاری اقامه نمایم بر اثبات نبوت [illegible] نداشت
و ملزم میشود از این جهت امام ع با وقت [illegible] که [illegible]
چون آنچه گفتیم دانسته شد پس میگوییم وقتی که امام ع بجاثلیق فرمود
سؤال کن از آنچه میخواهی جاثلیق گفت چه میگویید در نبوت عیسی ع
و کتاب او و آیا انکار میکنید نبوت و کتاب او را ظاهر آنست که مقصود
و غرض جاثلیق این بود که امام ع اقرار نماید بنبوت عیسی ع آن وقت
بگوید شما نبوت عیسی ع را اقرار دارید و مدعی دین جدید که نبوت محمد ص
باشد میباشید پس باید که نبوت محمد ص و نسخ دین عیسی ع را ثابت کنید
یا اینکه مقصود او این باشد که شما بنبوت عیسی ع اقرار دارید و نبوت

فصل اول [illegible]

دین
و نبوت او ثابت است و اهل اسلام [illegible] را حجت میدانند این دین
عیسی ع منسوخ است و شما باید زوال و نسخ دین عیسی ع را ثابت کنید
یا اینکه مقصود جاثلیق این باشد چنانچه از پادری در اول این رساله
نقل کردیم که بگوید مسلمین و نصاری اتفاق دارند بر نبوت عیسی ع و
نبوت محمد ص اختلافی است و نصاری انکار او را دارند نمیتوان نبوت
عیسی ع که اتفاقیست [illegible] و نبوت محمد ص را که اختلافی است گرفت
امام ع مقصود او را میدانست [illegible] و فرمودند که [illegible] مقصود او
[illegible] من اقرار دارم به نبوت عیسی و
[illegible] خود را از نبوت محمد ص و اقرار
کرد [illegible] عیسی ع داده است و امام ع [illegible]
مختصر جواب [illegible] جاثلیق را فرمودند بجهت اینکه نبوت محمد ص
باقرار عیسی ع و خبر دادن او ثابت میشود و بعد از انکه عیسی ع خبر از
نبوت محمد ص بدهد واضح است که نبوت او ثابت میشود و جاثلیق و
سایر نصاری اخبار عیسی ع و اقرار او را بر نبوت محمد ص دلیل ثبوت
نبوت محمد ص میدانند و قدرت بر انکار آن ندارند و امام ع شهادت
حواریون را بر اخبار عیسی ع و آیات انجیل را که اخبار از نبوت او
محمد ص کرده است با آیات توریة و زبور داود ع و کتاب شعیاء ع و غیره
اینها همه را برای جاثلیق خواندند و نبوت محمد ص را ثابت فرمودند

فرمودند شخص با تثلیث اقرار و بعبارات انجیل و شهادت حواریون نموده
و در اوّل هم گفته بود که اینها انجیل بیان ناطق است و نیز اقرار باز
دارم و قدر ثابت نمادم بر آنکه از آن خلاصه میشد که نبوت محمّد ص ثابت
شد مقصود اوّل جناب ثالثی بعمل آمد و نیز مقصود و هم جناب ثالثی هم که
تمسّک باستصحاب دین عیسی ع باشد بر فرض اینکه استصحاب در
اینمقام جایز باشد بعثت محمّد ص زایل است زیرا که اوّل بعثت محمّد
دین عیسی ع منسوخ شد بلکه میگوئیم که از اینجا [illegible] نبوت محمّد
معلوم میشود که احکام دین عیسی ع [illegible] است تا بعثت [illegible]
بعثت محمّد ص زمان احکام دین عیسی [illegible] استصحاب
معنی ندارد چنانچه این تفصیل را [illegible] جناب [illegible] ثالثی
هم بر طرف شد بجهت اینکه نبوت محمّد [illegible] ثابت
شد نبوت محمّد ص هم اتفاق میشود از این لازم میشود که نبوت عیسی
از کجا اتفاق میشود زیرا که اکثر مسلمین بعد از بعثت محمّد ص
اقرار بنبوت عیسی ع ندارند بلکه دین او را منسوخ میدانند اطاعت
احکام او را حرام میدانند و اطاعت احکام دین محمّد ص را واجب میدانند
چنانچه در اوّل این رساله اینمطلب را گفتیم پس معلوم شد که اینجواب
امام ع قاطع کلام جناب ثالثی و هم مقصود ما او میباشد و لیکن
گویا که اینمطلب دقیقی بود و در وقتیکه سؤال و جواب امام را ع

فصل اول   وقف

امام را اجابت میتوشتم مشاغل زیاد بود اگر صاحبان فهم وانصاف
بر سهو و خطائی که از لوازم ذات انسانی است بر خورند بذیل عفو
مستور دارند و بقلم صلاح در اصلاح ان کوشند تا در دایره مَن
عَفی واصلح فاجره علی الله داخل گردند ونیز عرض میکنم هذا ما عندی
ولعل الطالب یقنع ولا یحیط به فهمی وغیری ابصر منی فی بیان انکه
امام ع [illegible] الحالوت وهو بنا کبر وعمر از صحابی وسایر
علما [illegible] ملزم فرمود بدلیل انکه انچه امام ع فرمود بتفصیلی که
گفته شده [illegible] بودند [illegible] صحابی اقرار بخدا و وحدانیت خدا
و نبوت [illegible] امام [illegible] از [illegible] چنانچه پیش گفتیم ودیگران از
عصبیت و عناد [illegible] مسلمان نشدند و بانکه جمیع
واهل [illegible] و [illegible] فالطر و کسانیکه عصبیت زیاد دارند
ملزم کردن بسیار مشکلست و با وجود این امام ع اینها را ملزم نمود در
عهد حضرت رسول ص کفار هر معجزه که خودشان طلب میکردند آن
حضرت آن معجزه را ظاهر مینمود با وجود این میگفتند سحر کرد و اسلام
اختیار نمیکردند و همچنین میکردند در عهد سایر پیغمبران نظم
پاک باید کرد دل را از لجاج تا نیفتد حاجتی با احتجاج ور نه در
گوش بوجهل عدو هیچ سود از گفته احمد نبود نقل کرده اند که
افلاطون در کنج بحثی را ملزم نمود حکم کرد که نقاره و کوس بزنند که من

که من چنین شخصی را ملزم نموده ام مردم دانشمند باو گفتند که شما
علما و ارباب دانش بسیار را عاجز و ملزم کرده اید و هرگز نگفتید که شما
و کوس نزدند نقاره چه بهیت چه چیز است که این مرد سفیه لجوج بحث را ملزم نموده اید
میگوئید نقاره و کوس بزنند افلاطون گفت علما و دانشمندان و
کسانیکه عصبیت و عناد ندارند عاجز و ملزم کردن آسانست و
لکن لجوج بی سفیه را ملزم نمودن بسیار مشکل است نظر کن
خودشان از کلیسا بیرون چه قبیل انداز نفیرست که الغرض بیان کردن
ز بحث لجوج طول انجامد فصل در بیان بعضی از ایات انجیل
عیسی اخبار از نبوت خاتم انبیاء داده اند ... از ایات
انجیل حضرت عیسی و با بعضی از ایات ... اخبار از
نبوت پیغمبر ما داده اند حضرت امام رضا ... و
مناظره که با جاثلیق و راس الجالوت فرموده بیان فرموده اند که به
تفصیل پیشتر گفتیم و این حقیر در کتاب حق الیقین که در اصول دین
نوشته ام ایات بسیار از توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران که اخبار
از آمدن محمد و نبوت او داده اند ذکر کرده ام و ایات بسیار در انجیل
هست که اخبار از نبوت خاتم انبیاء و جلالت قدر او و اینکه مبعوث
بر همه عالمست و دین او تا قیامت باقی است میدهد و چون بنای این رساله
بر اختصار است اکتفا مینمائیم بذکر چند آیه دیگر از انجیل آیه اول انست

در بیان بعضی

وقف

فصل قدیم

انست که در فصل چهاردهم انجیل یوحنا که یکی از دوازده نفر شاگردان حضرت عیسی است و این یوحنا نزد عیسی از سایر شاگردان گرامیتر بود و افضل و اعلم از دیگران بود و نصاری این انجیل را حجت میدانند و بهمه زبانها و لغتهای خودشان انرا نقل نموده اند بلکه علمای نصاری در زمان قدیم این انجیل را با سایر انجیل دیگر از لغت عبری بلغت لتین فرنکان و لغت [illegible] ترجمه کرده اند بعد از ان بزبان فارسی ترجمه نموده اند [illegible] انها را که بعربی ترجمه نموده اند طبع کرده اند [illegible] اسلام فرستاده اند خلاصه این آیه پانزدهم است که بزبان [illegible] که [illegible] مینویسند اینست

وَاِنْ [illegible] لِی [illegible] طَارُوا نُوابِعِی

واگر [illegible] وصیتهای مرا حفظ کنید ومن مطلبم

مِنْ آبَ دَمْ [illegible] فَارَاقْلِیطْ نِیْلِ لَكُونْ نِیْهُو عَمَكُونْ لِعَالَمْ

از پدر بدهد من علیحده محمد را بدهد بشما تا بماند بشما تا ابد

رُوحْ دَسْرُو دَوُهُودْ عَلِمْ لُومِشْكَاحْ لَمَقَبْ بُرْلُوتْ

روح حق حقیقت وانرا این عالم ندارد قدرت که قبول کند اورا

مِطُولْ دِلُو خِزَای وَلُو بَدِعْ اَنُونْ دِیْنْ بَدْعِیْنْ اَنُونْ لِهْ

باین سبب که ندیده است او را دنیا و نشناخته است و شماها شناسایید بان

دَلُوتْكُونْ عَامَا وَدُوتْكُونْ هُو [illegible] نزد شما

نزد شما مقیم است در میان شماست او

نزد شما مقیم است او و بعد از این به حضرت عیسی خبر از
فرود آمدن خود از آسمان در آخر الزمان و زنده شدن حواریون
میدهد و بعد میفرماید

مَن يَدِبْ لِواثِرِ فُقُدا نانِي وناطار لَحُون هَا وهُو

کسیکه نزد اوست وصیتهای مرا حفظ میکند آنها را همان کس او
مُحِبُّ لِي هاوُدِن دِراحِمْلِي [illegible] دَاْنَا اِبْرحمُوی
دوست دارد مرا هرکسکه دوست بدارد مرا [illegible] هنده من و من دوست خواهم داشت او را
و حاصل ترجمه اینست که حضرت [illegible] میفرماید هرگاه دوست میدارید
مرا ای حواریون وصیتهای مرا حفظ کنید [illegible]
فارقلیط را یعنی محمد را که بدهد بشما [illegible]
آخر عالم بماند و آن محمد روح حق و [illegible]
توان ندارد که قبول کند او را بسبب آنکه ندیده است او را دنیا یعنی
مانند او کسی در جلالت قدر ندیده پس نتوانند اهل دنیا که او را بشناسند
وقدر و مرتبه او را دانند و شما ها یعنی آنانیکه فی الجملة اطلاعی از بواطن
و ملکوت اشیا بهم رسانیده اند و بصفاء نفوس و ارواح موجودات پی برده اند
و از اهل آخرت شده اند توانند او را شناخت نه دنیا پرست از ظاهر بین
مانند اغلب علمای یهود و این بود که در حین بعثت آنجناب انکار و جحود
یهود زیاد تر از طایفه نصاری بود چنانچه در قرآن مذکور است و بسبب آنکه

سبب نشناختن آنست که خاتم انبیا در میان ایشان مقیم و از بشر و انسان است
و با ایشان در خورد و خواب و راه رفتن و سایر امور دیگر از لوازم
بشریت شبیه و یکسان میباشد حضرت عیسی میفرماید که از اینجهت او را بطور
که باید نشناختند و قدر و مرتبه او را باندازه که هست ندانستند و گمان کنند
که او نیز یکی از ایشانست چنانچه امتهای پیغمبران پیش جهت انکار کردند با
اینکه شما او را نشناختید بسبب اینکه او در نزد شما مقیم است و در میان شما است
یعنی [illegible] نور است [illegible] او دلهای شما را روشن کرده است
و سخن قصره آخر [illegible] که نزد او هست [illegible] حفظ
میکنند [illegible] هرکس دوست میدارد و عزا دوست
داشته [illegible] دوست خواهد داشت [illegible] اینکه
مخاطب آنحضرت [illegible] نبوده و در آیات بعد همه بلفظ ایشانست
که اصحاب آنحضرت باشند و نیست که بعضی از ناقصان عقل توهم کنند
که آن اشخاص تا زمان پیغمبر ما زنده نبودند که این بشارتها و وصایای
عیسی با آنحضرت راست باید چنانچه این پادری که رد بر دین اسلام نوشته
این توهم را نموده است پس میگوئیم کسیکه فی الجمله شعور و اطلاعی داشته
باشد و از سبک وحی و الهامات و کلمات مقدسه مطلع باشد میداند
که خصوصیت مورد سخن مانع از عمومیت خطاب نمیشود و در کتب حاضره
سماویه نیز در قرآن از اینگونه خطابات و تعبیرات بسیار است بلکه در

در کتب شما و غیره مثلاً میشود که نماز کنید و روزه بگیرید شاه الکتابین
میشود که بعد از این بوجه خواهند آمد و در خود همین آیات عیسی منبر ما
من نیز در شما خواهم آمد و حال آنکه در آخر الزمان خواهد آمد پس مخاطبات
عیسی عطف ایمان او زندگان به محمد صلعم مقصود است کما اینکه زمان
یهود باپرقلیط را در نیابند و یا آنکه مقصود آنست که به بشارت نام
مبارک او ایمان بیاورید آیه دوم آنست که در فصل چهاردهم انجیل
یوحنا در آیه بیست و ششم مذکور است ...
ماذن راین فارقلیطا ... لکون من لوث آب
و قبلکم بیاید ... آنکه من ... از نزد تو ...
روحا دشراها ودمن لوث آب ...
روح حقیقت آنکسیکه از نزد ... بیرون ... (۲ صلعم ... من — margin)
اوف آنون سهدیون دمن شورای عام انون
و شما هم شهادت میدهید که از ابتدا با من بودید
حاصل معنی این فقرات آنست که میفرماید وقتیکه بیاید فارقلیط که
حقیقت ... باشد همان که میفرستم شما از نزد پروردگارم روح حق و
راست یعنی در حقیقت با من همتا است و او نیز مثل من از پیغمبران الهی است
آنکسیکه از نزد پروردگارم میاید شهادت میدهد برمن که پیغمبر
خدایم و آنچه گفته‌ام حق و صدق است و پیغمبر خدا باز محمدی که عوام خواهند

فصل شانزدهم

خواهند گفت بستم و شما هم شهادت خواهید داد به پیغمبر بودن او بسبب
انکه ابتدا با من بوده اید و وصیتهای مرا که در باره او کرده ام از من
شنیده اید و احتمال میرود که معنی فقرهٔ اخر این باشد و شما هم شهادت
میدهید به پیغمبر بودن من بسبب انکه از ابتدا با من بوده اید بدانکه این
مضمون که حضرت عیسی ع فرمودند مطابق انست که حضرت داود ع فرمود که
خداوند [illegible] تا خلق نگویند که عیسی ع پسر خداست او هم بشر است
انست که در فصل شانزدهم [illegible] انجیل [illegible] گفته است که حضرت عیسی ع اول
و فارقلیط [illegible] اگر [illegible] خواهد آمد بعد از بالا رفتن
انحضرت [illegible] میفرماید و تسلی میفرماید آنها را و بعد از
این در امر ششم میفرماید

وَاِناث کَهونا [illegible] لِباوث کون اِلَا اَنَا شِرَارا
و آمد غصه و اندوه و پر کرد دلهای شما را ولیکن من راستش
اَمَرنا لکون دِنفقه لکون دِنا اِزِلت اِن کِن اَنَا
میگویم بشما صلاح و خیر شماست که من بروم اگر من
لا ازلنا فارقلیطا لا اتی لوث کون اِنا ازل اِی شدر
نروم محمد ع نمی آید بنزد شما هرگاه رفتم میفرستم
وَماداث هو نکسیوا لعالم شطیتا عال
وقتیکه بیاید او سرزنش و نجات کند عالم را بر گناه و بر زد

وَدِبْعُوثا عال دِبنا عال حَطِیثا دِلاهیمن

خوبی و نیکوئی و بر همکردن اما کاد انست که ایمان نیاورد

بی عال وَدِبعوثا دِن دِلوث آب آزلِنا وَلا

بمن اما خوبی و نیکوئی انست که نزد پروردکار میروم و نخواهید

نوخزیتون لی عال دِبنا دِن داوکوناد عالم

دید مرا اما حکم نیوان است که نکبه کاه بزرک عالم

ها نادِن هو نوشیکی اِیت لی بیار لنون

از نو اکر هشد او و بسیار دارم سخنی بشما لیکن

لامشکحیتون اِن تیعدها شا انذین زبنا دِنراب

نداریذ طاقت بر داشتن الحالا ...

هو نذبرکون بکل شرارا ...

ای تدبیر وا رشاد میکند بشما را بحقیقت بعلت اینکه از خود نمیکند از پیش

نوش الاکل دِتشمع هو تملل دعتیتی دانا

نفس خود مکر هر چه شنیدنست اترا او میکوید وانچه خواهد امد بشما

نستر کون حاصل ترجمه این فقرات انستکه حضرت عیسی

خبر میدهد شما را میفرماید که از حرفهای من غصه و اندوه پر کردید

شما را ولکن من راستش را بشما میکویم صلاح و صرفه شما انست که من

از میان شما بروم اکر من نروم فارقلیطا که تحمل دهنده است نمیاید بنزد شما من

فصل دویم وقف

من فرستم میفرستم اورا و همینکه بیاید و تنبیه کند و بیان دهد عالم را
بر گناه و بر خوبی و نیکوئی تبر حکم و دیوان اما گناه انستکه ایمان نیاورند
بمن اما خوبی نیکوئی انستکه نزد پروردگار میروم و نخواهید دید
مرا یعنی مردم را آگاه سازد که هر کس بمن ایمان نیاورد گناه کار است
و هر کس ایمان بیاورد و تصدیق کند خوبی و نیکی بمن کرده از انکه مرا
از مخفی [illegible] و مستعد لقای پروردگار ساختند
[illegible] و اما حکم و دیوان انستکه [illegible]
کا [illegible] عالم دیوان [illegible] شد [illegible] بیاید و عالم را [illegible]
و [illegible] بحکم عدل توحید ذاتی و صفاتی
و افعالی [illegible] کند و خلق را بطریق شرع مساوی
دعوت [illegible] سخنها گفتنی میزدارم بشما که
اگر شخصی بود که طاقت شنیدن انرا داشت از تعریف و توصیف ان
نکبت عالم را میگفتم ولکن حالا چون تاب شنیدن و تحمل انرا ندارید از
آن سخنها سکوت کردم و هنگامیکه بیاید ان روح حق و حقیقت ان
تدبیر و ارشاد شما را میکند همه حق و حقیقت را یعنی تا بیان حق را
بطریق خبر و الهام ارشاد فرماید و بعضی از معارف که شما طاقت شنیدن
انرا ندارید با ایشان تعلیم نماید و همه حقایق و دقایق حقیقت را بیان
نماید و بعد میفرماید بعلت اینکه ان فارقلیط یعنی محمد از پیش نفس خود

خود سخن نمیگوید لکن هرچه شنیده است میگوید و آنچه خواهد آمد بشما
خبر میدهد معلوم است که آنچه حضرت عیسی فرموده که از پیش خود
سخن نمیگوید مطابق آیه شریفه قرآنست که خدا فرموده وَمَا يَنطِقُ عَنِ
الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی محمد صلعم از پیش خود سخن نمیگوید بلکه
هرچه را خدا باو وحی فرموده آنرا میگوید و نیز آنچه عیسی فرموده که آنچه
خواهد آمد خبر بشما میدهد مراد آنست که محمد صلعم از غیب و آینده و از روز
قیامت خبر میدهد و نیز آنکه مراد [illegible] دلالت
این آیات صریح است بنبوت [illegible]
بلکه بر عیسی ندارند که مقصود [illegible]
در آخر الزمان باشد چنانچه در [illegible] و ایشان
بجهت آنکه در این آیات تصریح فرموده که [illegible] من
او را پیغمبر شمرد و از این معلوم میشود که مراد شخصی دیگر است نصاری چون
خواستند انکار دست و پا بکنند و نبوت محمد صلعم را مخفی نمایند گفته اند که
مقصود عیسی از این شخصی که خبر داده که بعد از من خواهد آمد روح
القدس و جبرئیل امین است و این حرف بطلانش مثل آفتاب روشن است
بجهت آنکه عیسی فرموده تا من نروم او نمیاید و [illegible] یعنی خبر خلایق
در روز من نشسته تا آنکه فارقلیط بیاید و از این معلوم میشود که مراد
کسی دیگر است از پیغمبران اولوالعزم که مبعوث بر همه خلایق باشد [illegible]

بود

بنی اسرائیل فقط چنانچه اعتقاد نصارا این است که عیسی مبعوث بر بنی اسرائیل
چنانچه خود حضرت عیسی در انجیل متی میفرماید که من فرستاده
نشده ام مگر بر بنی اسرائیل و نیز در فصل پنجم همین انجیل میفرماید
که مپندارید من آمده ام دین موسی را برهم زنم بلکه آمده ام آن را باتمام
رسانم و نیز میگوئیم که باید آن شخص آینده کسی باشد که معارف آن
زیادتر و قاعده دانی او در اصول دین و فروع دین و سایر احکام
شریعت و حکم پیغمبران تا آنها پیغمبران باشد و از عبارات انجیل معلوم
میشود که آن پیغمبر آینده مبعوث بر همه خلایق باشد بجهت آنکه عیسی
فرموده او خواهد ... عالم است و نیز از این عبارات
که عیسی فرموده آن شخص آینده تا ابد با شما باشد و همه حقیقت را بیان
کند معلوم میشود که شریعت آن پیغمبر باید تا ابد باقی باشد که خاتم
انبیا باشد و بعد از او پیغمبری دیگر خدا مبعوث نکرده باشد و نیز معلوم
میشود که آن شخص آینده خبر از قیامت و تفصیل آن خواهد داد و نیز در صحف
و سایر کتب پیغمبران مذکور است که شریعت آن نبی موعود تا ابد باشد
چنانچه در هدایة الطالبین ذکر نموده ام خلاصه از آنچه گفتیم واضح
شد که مراد حضرت عیسی از آمدن آن شخص روح القدس نیست زیرا
که روح القدس بعد از رفتن عیسی با حواریون بوده است و بر فرض
اینکه تسلیم نمائیم که روح القدس چند روزی در ایام حیات آنها با آنها

انها بود و لکن بعد از وفات آنها دیگر روح القدس با مردم دیگر نازل نشد
و از زمان عیسی تا حال قریب به هزار و ششصد سال است که نه از نصاری
یا از امت دیگر ادعای این مطلب را هم نکرده اند که روح القدس با ایشان بوده است
یا در ملت ایشان و من از جانب خصمان [illegible] روح القدس مصاحب شخص غیر
عیسی بود و نیز میگوئیم که مراد عیسی از اصل آن شخص روح القدس نیست
زیرا که این با اعتقاد خود نصاری ممکن نیست چه ایشان اعتقاد دارند
که ذات روح القدس با ذات عیسی یکی است [illegible] دو
و از این خود انها مثل مسلمین کافر [illegible] بنابر این چگونه میگویند که
نزول فارقلیط نمایند و از بعضا [illegible]
کرده اند که مراد از لفظ فارقلیط [illegible]
رفتن خود شرط آمدن او [illegible] زیرا
که عیسی فرمود من میروم و دیگری را بخواهید دید و نیز ظاهر میشود
که فارقلیط غیر از عیسی است چنانچه تفصیل گفتیم پس در اینصورت
قطع حاصل میشود که باید آن شخص آینده کسی دیگر باشد که افضل و اکمل
باشد از حضرت عیسی که تدبیر کند عالم را و ارشاد نماید خلق را با امور
که خواریون و وصی عیسی طاقت استماع آنها را نداشتند [illegible]
انست که [illegible] کانابتکه حضرت عیسی فرمود [illegible]
و نیز میگوئیم که همین قاعده و قانون نیکو حاصل است [illegible] القدر [illegible]

فصل دویم

فرموده است دلیل است بر حقیقت ایشان و چنانچه از بسیاری از اهل اسلام
که بودیت نصاری رفته‌اند شنیده‌ایم که علمای آنها میگویند که قاعده و
قانونیکه محمد قرار فرموده است اتم و اکمل از قاعده و قانون سایر پیغمبران
و عقل و حکمت از همه کس بالاتر است مثلاً مثل طلاق که در دین نصاری
جایز نمیدانند و بیشتر از یکزن گرفتن را هم جایز نمیدانند و اگر آن زن هم
صد سال از عمر شوهر بگذرد و کور و کر و لال و افلیج شود تا آن زنده است شوهر
ان نمیتواند زن دیگر بگیرد … ازینها طایفه از آنها بمصالحی که
در طلاق است … خورده‌اند و … استفاضه رسیده که بنا بر
دادن طلاق … حقیقت … های یهود و نصاری حقیقت دین
اسلام ثابت است ولکن … واجب باشد و نهایت عصبیت و
دشمنی که دارند همان … بعوام نمیدهند الحاصل که آیاتیکه
ذکر نمودیم از انجیل یوحنا که حضرت عیسی بشارت از آمدن خاتم انبیا ص
داده است بزبان سریانی ذکر نمودیم و همان آیات را باز بزبان عبرانی که
زبان عیسی و قوم او بود ذکر مینمائیم پس میگوئیم آیاتی که در فصل چهاردهم
انجیل یوحنا آیتست که عیسی بحواریون فرموده است

ایم اهبتم اطی تشمرو اط مصوطای وانی
اگر شما دوست میدارید مرا نگاهدارید مر فرمان مرا ومن
اشئل اط هااب ویتن لاخم منحم احر

ترجمانه تورة ربا و انجيل
ان يوزدكار

سؤال ميكنم ترا بعهد بشما راهنماى ديكرى
لَمِعَن يُشكَن اِبْطَنِم لِقُولَام اِطْ دُوُدَع هَاِهِطَا
ازبالاخاطر سكنيكرد هرهشما بدينجا من الهام راسه
اَنِئَر هَاعْلاَم لُو بُوخَلْ لاَقَطْ اوطْ كى اِنِئُو
انچه دينا نه ميتواند بشانند اورا مكر نبستند
دْاه اوطْ كُو اِنئُو يُودِيَع اُوطْ اَم اِطِم
بينا اورا ينز نبيناو شناسا اورا حقا شما
يُودعِم اُوطْ بَعَن اِبْطِنم عُو شُبْن وُوبَاخِم
ميشناسيد او عوض هموشما از بكيمر باشنا
يَعِيه لُوُ اِعزُوب اِطِم بَطَايِم آنِ ا يِنِم
ميباشد نه جاميكذارد شمارا يتيم من ميايم
عُود مَعَتْ وَهَاعُولاَم لُوُ بِرَاهِ اُطِى عُود آخَاطِم
ديكر اندك وان دينا نه ميبيند مرا ديكر حقا شما
طِرُوُنِى كِى اَنِى حَى كُو اَطِم طِحيُون بيوم هَهُو
ميبينيد مرا مكر من زنده هستم نيز شما زنده ميباشيد دروز او
طِدْعُوا اَطِم كى اَنِى بِابِى وَاَطِم بِى وَاَنِى بَاخِم
بشناسيد شما مكر من بر پدرمن وشما بمن ومن بشما
كِى اَنِئَر بِشْ لُوُ مِصُوطَائى وَشُمِر اُطَان زه هُوُ مكر

وقف

فصل شانزدهم

۹ع

مگر آنچه هست با او فرمان مرا ونگاه دارد ایشان این آنست
هائب اوهبی وهائب اوهبی یاهب میت ابی
دوستدار مرا وانکه دوست میدارد مرا دوست میدارد اورا پروردگار من
وانی اهب اوط واط وداع الاو
ومن دوست میدارم اورا وخود شناختنی میدهم برو
ودر ایه سی ام از فصل چهارده هم آنحضرت میفرماید
لؤ آدبر عماخم ... کی باسر هاعولام
نه سخن گویم همراه شما دیگر زیرا که میاید رئیس دنیا
هنره ... ومعنی این اخر اینست که دیگر
این ... سخن بسیار با شما نمیگویم زیرا که
رئیس دنیا ان شخص که مراد از ان شیطان است میاید وبر ما احکام وتکالیف
با او نیست وبشما خواهد امد ونیست آن چیزها ئیکه نزد اوست در من
وبدانکه این فقره اخر که ایه سی ام باشد در انجیلی که بزبان سریانی ترجمه
شده نیست ولکن در انجیلی که بزبان عبری است در همین فصل هست ودر
انجیلی که بزبان عربی وفارسی ترجمه شده نیز هست واز این مستفاد
میشود که مترجم زبان سریانی آنرا از روی عمد انداخته است
وبدانکه ایاتیکه در فصل پانزدهم انجیل یوحنا میباشد بزبان
عبری اینست

آخ

آخ کاشر بابو همخهم آشر آنی انشلکه لاخیم
حتا چنانچه می‌باید ان‌را دنما اپچه من میفرستم از برای شما
ین هااب نوح هالقیا هبوصاء من هااب
از ان پروردکار الهام داشته برون شده از ان پدر
هو باعیبد عمال وکه اطیم طاعیدو بعن مر
او شهادت دهد بر من ونیز شما شهادت دهید عوض از
شیط هسطیم عیهی وبادکردیا [illegible]
اول بودید شما همراه من [illegible]
آخ یعن ات الیح [illegible] عیب
حتا عوض هر انها [illegible] برشما [illegible]
میله ات لیحم اولام اذ [illegible]
پرسند هر دل شما را شاید [illegible] من نمی‌گویم
آلیخم موعیل لاخم کی آن الخ لی کی ابم
برشما کردفایده میدهد از برای شما نه [illegible] مردم بمن کن اگر
لو الخ همخهم لو بابو الخیم آخ ابم اصح
نه دوم ان را همنا نه می‌باید برشما حتا عکس کوچ کنم
انشلح اوطا لاخم ونعو کبنو بوخن یح اط
بفرستم او را برای شما واو چون اما او آگاه میکند هر
هاعلام

هاءلام عل هطا وعل صدافا وعل مبشپاط

اهل دنیا را بر خطا کردن و بر زکوة دادن و بر حکم کردن

اخم عل هطا یعن ان لم معمی میم بی وعل

تحقیق بر خطا کردن عوض نبشنند ایشان ایمان آوردن بر ص و بر

صدافا یعن ال ابی ابی هیلخ لؤ طرو اطی

زکوة دادن عوض بر پروردگار من میرم نه میبینید مر

عود وعل مبشپاط یعن سر هاءلام ازه

دیگر و بر حکم کردن عوض امیر دنیا این

نبشپاط عود نبا نشی لی یدبر اکجم اخ

حکم کند شنود نیابد ... بعن سخن گفتن برشما ستا

لؤ دلوخلو لانسط ماما آخ کاشر بابو ورو

نه میتوانید بطاقت آوردن الحال حقا چنانچه بباید انیا

۶ قو هاامط کی لؤ یدبر معصو کی اط کول آی

داشتی مگر نه سخن میگوید از خویش مگر هر جمیع انچه

یشمع یدبر واط هبااط یکید لاخم هو

خطاب برسد سخن میگوید و هر اینده را معلوم میکند برشما او

یفاتر اطی کی مبشلی ینیخ ویکید لاخم

شرافت و جلال عبد هد مرا که از من میداند و خبر عبید برشما

بدانکه

بدانکه مراد و معنی این آیاتیکه از انجیل یوحنا اول بزبان سریانی
ذکر نمودیم و بعد از آن بزبان عبرانی ذکر نمودیم یکی است تفاوتی ندارد
و مراد از جلال و شرافت دادن خاتم انبیاء عیسی را ایمان آوردن
عیسی است از تهمتهائی که یهود درباره آنحضرت زده بودند و
نیز انکار نبوت او را هم کرده بودند که خاتم انبیاء رفع تهمت از او
فرمود و نیز تصدیق نبوت او را هم فرمود و بدانکه همین آیات را از
انجیلی که یکی از پادریان خود نصاری بزبان عربی ترجمه کرده است
نیز ذکر مینمائیم و این ترجمه که بزبان عربی کرده اند خود [illegible]
آنرا چاپ کرده و باطراف عالم فرستاده [illegible]
اینست که حضرت عیسی پیغمبر [illegible]
وانا اطلب من الاب فيعطيكم معزيا آخر [illegible] الى الابد روح
الحق الذي لا يستطيع العالم ان يقبله لانه لا يراه ولا يعرفه واما
انتم فتعرفونه لانه ماكث معكم ويكون فيكم الذي عنده وصاياي
ويحفظها فهو الذي يحبني والذي يحبني يحبه ابي وانا احبه واظهر
له ذاتي و بعد از چند آیه در آیه سی ام میفرماید لا اتكلم ايضا معكم
كثيرا لان رئيس هذا العالم ياتي وليس له فيّ شيء و نیز آیه ایکه
در فصل پانزدهم انجیل یوحنا است در انجیل عربی اینست که در آیه
بیست و ششم میفرماید ومتى جاء المعزي الذي سارسله انا اليكم من الاب

الاب روح الحق الذي من عند الاب ينبثق فهو يشهد لي وتشهدون
انتم ايضا لانكم معي من الابتدا وبدانكه اياتيكه در فصل شانزدهم
انجيل يوحنا است در انجيل عربي اينست كه انحضرت در باب ششم
منهم ما يد لكن لاني قلت لكم هذا قد ملأ الحزن قلوبكم لكني اقول لكم
الحق انه خير لكم ان انطلق لانه ان لم انطلق لا ياتيكم المعزي ولكن ان
ذهبت ارسله اليكم ومتى جاء ذلك يبكت العالم على خطيئة وعلى بر
وعلى دينونة اما على خطية فلانهم لا يؤمنون بي واما على بر فلاني
ذاهب الى ابي ولا ترونني ايضا واما على دينونة فلان رئيس هذا
العالم قد دين ان لي امورا كثيرة ايضا لاقول لكم ولكن لا تستطيعون
ان تحتملوا الان واما متى جاء ذاك روح الحق فهو يرشدكم الى
جميع الحق لانه لا يتكلم من نفسه بل كل ما يسمع يتكلم به ويخبركم بامور
اتية ذاك يمجدني لانه ياخذ مما لي ويخبركم وبدانكه اين ترجمه عربي
راكه گفتيم يكي از پادريان نصاري تورته را با كتب انبيا از لغت لتين
فرنگيان بلغت عربي ترجمه كرده است وموافق مدعاي خودش زياد
ونقصان بسياري در اين ترجمه عربي كرده است وبدانكه اياتيكه از
انجيل يوحنا ذكر نموديم همان ايات را از انجيلي كه بزبان فارسي ترجمه
كرده اند وجمعي نصاري مكرر چاپ كرده اند وباطراف عالم فرستاده اند
نيز ذكر مينمائيم وان ايات اينست كه حضرت عيسي در فصل چهاردهم

چهاردهم میفرماید اگر شما مرا دوست میدارید احکام مرا نگاه دارید

و من از پدر یعنی از مربی و پرورنده کار خواهم خواست و او تسلی

دهنده دیگر که مراد پیغمبر دیگر است بشما خواهد داد که تا ابد با شما

خواهد ماند یعنی دین او تا قیامت باقی خواهد بود و بعد میفرماید

روح راستی که او را جهان نمیتواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند

و نمیشناسد اما شما او را میشناسید زیرا که نزد شما میماند و در

میان شما خواهد بود و بعد از چند آیه باز میفرماید هر کس احکام

مرا دارد و آنها را نگاه میدارد اینست که مرا دوست دارد و آنکه

مرا دوست دارد محبوب پدرم [illegible] خواهد بود و من هم

و من او را دوست خواهم داشت [illegible]

آیاتیکه در فصل پانزدهم انجیل یوحنا است [illegible] حضرت عیسی

میفرماید و چون آن تسلی دهنده که من از جانب پدر بشما خواهم

فرستاد یعنی روح راستی که از جانب پدر می آید او درباره من

شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از اول

شما با من بوده اید و بعد آنکه آیاتیکه در فصل شانزدهم انجیل است

که آنحضرت میفرماید لیکن از آنجا که این چیزها را بشما گفتم اندوه

دل شما را پر کرده است لیکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که

من بروم که اگر من نروم آن تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر

اکر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را بکناه
وصدق وانصاف ملزم خواهد ساخت بکناه زیرا که بر او ایمان
نمی آرند بصدق زیرا که نزد پدر خود میروم و شما دیگر مرا نمی بینید
بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای
بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمیتوانید متحمل شد اما چون او
یعنی روح راستی بیاید و شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا
که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر انچه میشنود خواهد گفت
و شما را از آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد زیرا او چیز
از آن منست خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد مؤلف گوید که
حقیر این آیات [illegible] در فصل چهاردهم و فصل پانزدهم و فصل شانزدهم
انجیل یوحنا است از زبان [illegible] ذکر نمودیم و معنی و مراد آنها
بیان نمودیم و بعد بزبان عبرانی و زبان عربی و زبان فارسی ذکر نمودیم
و همه این زبانها معنی و مراد تفاوت نمیکند بلکه معنی آیات و مراد
از آنها همانست که گفتیم و با آنکه تحریف کرده اند دلالت آنها بر پیغمبر
ما صلعم واضحست بدانکه فارقلیط بفاء در اول و قاف در چهارم و طاء
مؤلفه در اخر جایز است و بفاء در اول و قاف در چهارم و تای
منقوطه در اخر نیز جایز است و بیاء فارسی سه نقطه دارد در اول نیز در
هر دو صورت جایز است و املای مخصوصی ندارد که معرب شده و در

ودر عربی فارقلیط است بفاء در اول وطاء مؤلفه در آخر و در
فارسی پارقلیط به پاء فارسی در اول وطاء در آخر و بپاء فارسی در
در اول وثاء دو نقطه دار در آخر نیز جایز است و گاهی حرف الف
در آخر آن زیاد میکنند و میگویند فارقلیطا و این الف بجهت
عظمت شأنست که در آخر اسم بزرگان زیاد میکنند و بعضی گفته اند
لفظ فارقلیط معرب از لفظ یونانیست که بمعنی محمد و احمد و
محمود و ستوده و مصطفی آمده است و بعضی دیگر [illegible] گفته اند
بمعنی تسلی دهنده و وکیل و امداد کننده آمده است و لفظ یونانی
پارقلیط پیرکلوطوس است که بمعنی محمد و احمد و [illegible] و محمود
آمده است و علمای نصاری از [illegible] بدل نموده اند و در [illegible] را
پاراکلیطوس نوشته اند که بمعنی تسلی دهنده و [illegible] و امداد کلیطوس
کننده و وکیل آمده است و در انجیلی که بفارسی ترجمه کرده اند و
باطراف عالم منتشر کرده اند در آنجا بمعنی تسلی دهنده نوشته اند
و در انجیلی که بعربی ترجمه کرده اند و مکرر چاپ کرده اند بلفظ
معزّی نوشته اند که بفارسی بمعنی تسلی دهنده است و لفظ
فارقلیط بزبان سریانی بمعنی پسندیده و ستوده است و محمد هم در عربی
پسندیده و ستوده است چنانچه در نصاب الصبیان گفته است
محمد ستوده امین استوار بقرآن ثنا گفتن [illegible] خدای پس لفظ

لفظ محمد بپارسی بمعنی ستوده و برگزیده و پسندیده است و خاتم
انبیا را امین هم میگفتند یعنی امانت دار بوده و استوار که بمعنی
راستگو هم است و در کتب انبیا بعبری هم محمد و احمد بهمین معنی یا قریب
باین معنی آمده است و در شرح قاموس گفته است احمد بمعنی کار و حمد
گفتن شد یا هم چه کاری کرد که دیگران ثنا گفته شود و محمد ثنای بسیار
کنند است مرة بعد اخری و مشتق از اسم محمد چنانچه کرا و ستایش
کرده شده مرة بعد اخری در مجمع البحرین گفته است و احمد اسم نبینا
فی الانجیل لحسن ثناء الله علیه فی الکتاب بما حمد من افعاله والتکثیر
الخصال المحمودة [illegible] او [illegible] محمد لکثرة [illegible] را و ابن الفضل
اول ابن [illegible] ادعوا [illegible] نصارا با [illegible]
قرآن مجید [illegible] ذکر [illegible] حکایت پیغمبر ما باز زبان عیسی
که بقوم خود فرمود [illegible] بشارت میدهم شما را به پیغمبری
که بعد از من میاید که اسم او احمد است پس میگوئیم بمضمون و فی
این آیه شریفه نازل شد اگر اسم پیغمبر ما در انجیل نبود و عیسی این
بشارت را نداده بود نصارا اعتراض نکردند به پیغمبر و عرض
نکردند که انجیل ما حاضر است و چنین بشارتی عیسی نداده است
این آیه قرآن العیاذ بالله دروغ است پس چون اعتراض نکردند از این
معلوم میشود که اسم آنحضرت [illegible] بشارت داده است

است و در انجیل بوده است و بعضی گفته اند که فارقلیطا بمعنی کاشف
الخفیات است و اینمعنی نیز نهایت تطابق دارد با احوال آنحضرت زیرا که
زیرا که خفیات را فاش کرد و اعظم آن انشد بر پیغمبران عظام از اصول
دین و فروع دین در پرده خفا مانده بود خصوص توحید ذاتی که
[illegible] و همچنین تفصیل احوال قیامت همراهینها
[illegible] دو فصل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرد و ملا علیقلی جدید الاسلام طاب ثراه که تعریفها داده و نیست ا
پیش از این مسلمان شده است و از بزرگ زادگان نصارای بوده ا
و خودش نوشته است که من یکی از پادریان نصاری بودم و
اعتقاد زیاد بمن داشتند بمرتبه که چنان میدانستند که روح
القدس در من حلول کرده است و اکثر اوقات نصاری از برای
بخشیدن گناهان خودشان پناه بمن میآوردند خلاصه او نوشته
است که فارقلیطا بزبان یونانی بمعنی واسطه است و در بشارت
عیسی در انجیل این است که بحواریون میفرمایند که شمارا نفع
از راه اینکه من از میان شما بروم از میان شما
زیرا که من تا از میان شما نروم فارقلیطا که واسطه نسبت بمن و شما
از پدر مهربانتر است که واسطه دیگر که روح راستی و
پیغمبران از آمدن او خبر داده اند برای شما بفرستند که آن همان
روحی است که من بشما گفته ام که بعد از من خواهد آمد و هر چیز من
بشما نگفته ام او خواهد گفت و تعلیم هر چیز را بشما خواهد نمود
و بشما از هر چه من در بارهٔ خود خبر داده ام هر گاه کافر شوید بعد
از من حجت خواهد گرفت و انبیاء کرام و مرا جلیل خواهد ساخت
یعنی در باب هر تهمتی که بعد از من بمن ببندید که مرا خدا یا پسر خدا
خواهید گفت و در نزد پروردگار شهادت مرا صدق خواهد

خواهد داشت اینها عبارات از مرحوم طالب ثراه بود و ممکن است که
مراد از جمله یا اخذ من خمة عیسی را ببر من اورد من عیسی باشد از
تمثیل اینکه جود با انشین ابحرف کشند و بعد از انکه از فرموده ان
مرحوم دانسته شد که لفظ فارقلیط بزبان لاتینی بمعنی واسطه است و
از این مستفاد میشود که لفظ پاراکلیتم که در انجیل است که بزبان
لاتینی است که ذکر نمودیم بمعنی واسطه باشد و انها اشتباه بجانب عرب
برسانید که فارقلیط بزبان یونانی پاراکلیتوس است پس از انها اصحاب
از پاراکلیت است لفظ پاراکلیتم که حرف [illegible] و هم اگر طالعه [illegible]
زیاده شده است [illegible] غلطیشان [illegible] مانند و بعضی
خلاف [illegible] کنند انکه [illegible]
بیان لفظ [illegible] از انها [illegible] است [illegible]
که پیغمبر خواهد امد و لکن [illegible] بوده معلوم نیست و انچه
گفته معلوم شد که اخبرت انها از راه عقیدت و حسب بناست
بلکه از انها معلوم است که ان پیغمبری که عیسی بشارت داده همین حضرت
محمد ص است علاوه بر انکه هر کسی لفظ را بزبان خودش بیان میکند
و زبان عیسی ع عبری بوده و زبان قوم او هم عبری بوده و لفظی که از
زبان عیسی ع در انجیلها بسیار [illegible] عبری بوده و در اصل غیر از
عبرانی بزبان دیگر سخن نگفت زیرا که عبری لسان خودش و قوم خودش بود

خودش بود و انجیل اصلی نیز بزبان عبری بود و بعد از آن این اناجیل
اربعه را که این چهار نفر نوشتند از زبان عبری بزبان یونانی و زبان سریانی
و زبان لاتینی و زبان عربی و زبان فارسی ترجمه کرده اند و همچنین
زبان موسی ع زبان عبری بود و زبان بنی اسرائیل هم عبری بود و توریة
اصلی هم بزبان عبری بود حقتعالی در قرآن مجید فرموده است وما
ارسلنا من رسول الا بلسان قومه بعد از آن این توریة را که حال
بدست دارند این چند زبان ترجمه کرده اند و در انجیل که الحال در
دست است [illegible] از انجیل یوحنا ذکر نمودیم
بعوض لفظ [illegible] چنانچه در این ایات [illegible]
نیز ذکر نمودیم [illegible] بنون مفتوحه و حای [illegible]
و میم ساکنه بزبان عبری [illegible] است و این لفظ
مراد پیغمبر است که عیسی میفرماید من میروم و اگر نروم [illegible]
میکنم که منحمنا را که مراد پیغمبر است از برای شما بفرستد [illegible]
حضرت عیسی ع بلفظ منحمنا فرموده اند و بعد از آن هر کسی بزبانی که
این ایات را ترجمه کرده است لفظ منحمنا را بزبان خودش [illegible]
[illegible] را ذکر نمودیم [illegible]
فرموده است که از پدر [illegible] برای شما بفرستد [illegible]
شخص پیغمبر است [illegible]

میشود که این شخص باید پیغمبر باشد بلی در اینکه بعد از حواریین نمود
کرده باید چهار دهم است و این در انجیل متی است که عیسی بزبان
عبری بشارت میفرماید از آمدن پیغمبر در این آیه بلفظ فارقلیط
میفرمایند و باقی کلمات این آیه که فرموده اند بزبان قریش است
خلاصه آنست که همه پیغمبران بشاراتی که الفاظ آنها مختلف است و
معانی آنها یکیست بشارت از آمدن پیغمبر داده اند و بیان آنکه
این واضح است یهود و نصاری و غیر آنها که در میان پیغمبری
دیگر غیر از محمد بیاید بعد از عیسی [illegible] اعتراف و علاوه از [illegible]
پیغمبران همه را بیان فرموده [illegible] احوال
محمد و صفت بر آن مردم [illegible]
حجت بر نصاری ثابت میشود [illegible]
باید مسلمان شوند تا آنکه مستحق دخول بهشت شوند [illegible]
جهنم خلاصی یابند حقیر حقیقت را بیان کردم و راستی که [illegible]
زیشتم و بغیر از این تکلیفی بر حقیر نیست و آنکه چشم و گوش کور شده
شنونده و بیننده و خواننده و بصیرت و بینائی داشته باشد
[illegible] حقیر [illegible] نظم [illegible]
[illegible] از پیغمبر [illegible]
حضرت عیسی که پیغمبر اولو العزم بود [illegible]

فصل در کیفیت ترجمه و تفسیر [illegible]

کوران مادرزاد را بینا میکرد و کران مادرزاد را شنوا میفرمود
و مرده را زنده میکرد انکار و عناد و دشمنی منکران را نتوانست
چاره بکند تا چه رسد بحقیر و مثل این حقیر و بدانکه انجیل عیسی
فرمود که اگر من نروم فارقلیط نخواهد امد بجهت انست که اگر دو
پیغمبر صاحب کتاب و وحی با شریعتی در یکزمان باشند بعضی از اهل
ایشان ناطق بهم [illegible] اگر شریعتی در یکزمان بجز یکی نبود اند
شد و از این جهت است که آنحضرت فرمود تا من نروم فارقلیط نخواهد
امد بدانکه بعضی [illegible] دو سال بر خود [illegible] است زبان یونانی اصل
زبان انجیل [illegible] است خاصه بیشتر که [illegible]
زبان عیسی [illegible] عبری بوده [illegible] لسانی عبری بود و انجیل
که متی نوشته [illegible] بزبان عبری بوده و [illegible]
کاتولیک انجیلهائیکه بزبان یونانی ترجمه شده معتبر میدانند و
گفته اند انجیلی که بزبان لاتین ترجمه شده صحیح است خلاصه انکه
اگر بخواهیم تفصیل تحریف و تغییر که در تورات و اناجیل که حالا در
دست دارند ذکر نمائیم کتابی جداگانه میشود میان خود نصاری اختلاف
بسیار در روایات اصل این اناجیل و در تعیین کسانیکه انها را ترجمه
کرده اند هست و اختلاف عبارات و کلمات تورات و انجیل و ترجمه‌های
انها را بعضی سی هزار و جمعی زیاده گفته اند بلکه یکصد و پنجاه هزار گفته

گفته اند و این انجیلی که دارند ملاحظه کنید چه قدر اختلاف با هم دارند
و در همه آنها اعمال و اینچنین چیزها باشد که موجب کفر است و هیچیک
قابل قبول نیست و از این گذشته طایفه از نصارا همین انجیل
متی را تنها معتبر داشته اند و از کتب عهد عتیق توریت را قبول
دارند و فرقه دیگر انجیلی دیگر از متی در دست دارند که اختلاف
بسیار با انجیلی که از متی دارند دارد از آن گذشته باب اول و دوم
انجیلی که آن فرقه دیگر از متی دارند در نسخ آنها نیست و فرقه دیگر
از عیسویان انجیل لوقا و ده رساله از پولس را صحیح میدانند و [illegible]
کتاب از کتب عهد عتیق و جدید را انکار نموده اند و گفته اند غیر
معتبر نیستند [illegible] بواسطه تحریفات زیاد که در آنها شده
و با وجود این انجیلی که از لوقا آن فرقه در دست دارند با انجیلی که
این فرقه دیگر در دست دارند اختلاف بسیار دارد و پولس که
اهل فرقه او را پولس حواری خوانند تحریفات بسیار نمود و
شریعت عیسی را بالکلیه خراب نمود و بعد از آن شخصی که اسم او جوانیم
بود آمد و در آن وقت سیصد و هشتاد سال از زمان عیسی گذشته
بود او هم طریقه پولس را رواج داد و تحریفات بسیار در ترجمه
توریت و انجیل نمود چنانچه مختصری از احوال او را در فصل سیم
ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی بدانکه علمای یهود و نصاری که بسبب

و در این انجیلی که این فرقه
دیگر از متی دارند

بسبب غلبهٔ جهل و نادانی و حب ریاست و عصبیت همت خودشان را
صرف نمودند بر تغییر دادن بشارتهائیکه موسی و عیسی از آمدن
محمد و نبوت او داده بودند در روز قیامت چه عذر خواهند
آورد و از عهدهٔ وبال گمراه نمودن هزاران هزار بندگان خدا در هر
عصر و زمانی چگونه بر خواهند آمد و این جور علماء همیشه در هر مذهب
و ملتی بوده و [illegible] اختلاف مذاهب و گمراه شدن عوام
از اینها است خداوند عالمیان کافهٔ خود را از شر اینها محافظت نماید
ولکن بحجت [illegible] و مخلوق ناتوان مقصود
خدا را [illegible] از اینجهت است که این علما و
پادریان [illegible] در اصل عباراتی که در بشارت
نبوت محمدیه [illegible] ترجمهٔ آنها و در تفسیر و تاویل آنها
نمودند باز شواهد بسیار در باقی ماندهٔ آنها و در ترجمهٔ آنها باقی
مانده که با اندک تاملی دلالت آنها بر بشارت آمدن حضرت محمد و نبوت
او در نهایت ظهور است یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِم
وَیَاْبَی اللّٰهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ آیهٔ چهارم
آنستکه در انجیل متی مذکور است و ترجمهٔ آن اینستکه پیغمبرها باید
از برای آن خاطر میاید از برای شما پیغمبری که فارقلیط نام دارد و
والیها و خلیفها و جانشینان بعد از او دانا و پیشوا باشند و

از انها هلاک شوید و جزیه افتید و دار کشیده شوید و از آنها
بگریزید شهر بشهر اگر قبول دین او را نکنید و اعتقاد نکنید که
کیست خداوند انکه این ایه را در بعضی انجیلها ساقط کرده اند
ایه پنجم انستکه در فصل ستم از کتاب دیگر یوحنا که انرا ابوکلیپسی
نام کرده اند مذکور است و ان کتابیست که یوحنا بفرموده نور
روحانی که انرا در جزیره که پارموس گویند دیده و نوشته است
که همان روح با یوحنا میگوید که اینها را که در این کتاب نوشته
شده است بشما میگویم کسیکه اسم او امین است و خودش گواه
امین و راست است و اول از مخلوقات [illegible] بیقین
نزدیک خواهد امد مؤلف گوید شبهه [illegible]
اسم خاتم انبیاء امین است و کفار هم او را امین مینامیدند
و گواه بودن او هم ظاهر است زیرا که موافق صریح ایه قران مجید
شاهد بر همه پیغمبران است که فرموده است یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ اُمَّةٍ
بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَى هٰؤُلاءِ شَهِیدًا که موافق این ایه شریفه
انحضرت در روز قیامت شهادت بتبلیغ رسالت و امانت پیغمبران
خواهد داد و نیز اول از مخلوقات بودن انحضرت هم واضح است
زیرا که احادیث در این باب بسیار است که همه انها در کتب احادیث
مذکور است و یکی از انها اینست که انحضرت فرموده اول ما

ماخلق الله نوری و نیز زود آمدن او و رهم واضح است و این
قطعی است که باعتقاد خود نصاری نمیتوانند شد که این پیغمبر امین
که اول مخلوق است که او خبر از آمدنش داده است عیسی باشد
زیرا که نصاری عیسی را مخلوق نمیدانند و میگویند عیسی
آفریده نشده بلکه متولد شده و متعین شده این ششم است که در
فصل سیم کتاب [illegible] پیغمبر است که نصاری او را پیغمبر میدانند
و از پیغمبر [illegible] است [illegible] میفرماید که من خواهم
فرستاد ملک خود را که مهیا کند راه را و همینکه راه مهیا شد
خواهد [illegible] و [illegible] شما در تفحص او و مشتاق
و خواهد آمد [illegible] شما خواهشمند او و مشتاق [illegible]
مراد از ملک [illegible] مراد از ملک [illegible]
که محمد صلعم بوده باشد و اطلاق ملک بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است
چنانچه کالوین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و [illegible] است گفته
در لغتی که حرف اول آن الف است گفته است انجلوس یعنی ملک
ملک بمعنی پیغام آورنده است از جانب خدا مؤلف گوید با [illegible]
انجیل غیر از آنچه اینجا ذکر کردیم که همگی دلالت میکنند بر نبوت
خاتم انبیا بسیار است و چون بنای این رساله بر اختصار است
اکتفا بآنچه گفتیم نمودیم فصل ششم در بیان اینکه علمای یهود و

[illegible]

در تحریف کتب آسمانی

ونصاری بسیاری از آیات توریة وانجیل وسایر کتب پیغمبران گذشته را
که دلالت بر نبوت حضرت خاتم الانبیا محمد ص دارد تغییر داده اند و
تحریف نموده اند با آنکه همه پیغمبران گذشته بعبارات مختلفه الفاظ آنها
مختلف است و معانی آنها یکیست اخبار از نبوت خاتم الانبیاء ع داده اند
وعلمای اهل کتاب غالب آنها را از کتب پیغمبران بیرون آورده اند و تحریف
وتغییر داده اند وبا وجود این چه باقی مانده است که تصرف کلی نتوانسته اند
در آنها نمایند بسیار است که دلالت آنها صریح است بر نبوت خاتم
انبیاء ص و بعضی تصریح باسم مبارک آنحضرت نموده است که جمیع
از آنها را در رساله هدایة الطالبین ذکر نموده ام و چند آیه از آنها
نیز در این رساله مختصر ذکر نموده ام و [illegible] باسم
کتاب چون کافی نمیشود خلاصه علمای یهود و نصاری [illegible] از خدا
نمیترسند و این آیات را که دلالت بر نبوت خاتم الانبیاء دارد از عوام
خود پنهان میکنند بلکه بعضی از آنها را در فصلی یا سفری که هست
در فصل دیگر یا در سفر دیگر مینویسند بلکه بعضی از آنها را از اصل
کتاب بیرون میکنند علاوه بر اینها تغییراتی بواسطه تغایر لغات
و یافت نشدن بعضی از حروف در بعضی لغات حاصل میشود همین
اسم حضرت عیسی ع را ملاحظه کنید که در عربی تغییر بعیسی میشود
و در چهار انجیل بلکه سایر کتب نصاری از او به یشوع و یسوع مسیح

ومسیح تعبیر میشود و بعضی گفته اند عیسی بزبان سریانی ایشوع است
یعنی مبارک و بزبان عبری ایشوع است و مسیح از القاب مشترکه است
واصل آن بزبان عبری مشیح است یعنی مبارک و ماشیح بمعنی مسیح است
وماشیح اسم کسی بخصوصه نیست بلکه هر بزرگ صاحب شأنی را با
پیغمبری را ماشیح میگویند در نزد یهود بتشدید و ایشوع تعبیر
میشود و بعضی یشوا و نیز میگویند بعضی بلفظی دیگر تعبیر کرده اند
و بیت المقدس را یروشلیم و یروشلایم میگویند و همچنین [illegible] میشود
که بعضی الفاظ اصطلاحی متعدده دارد هر کسی بهوای خود از آن تعبیر
میکنند [illegible] الکتاب [illegible] را [illegible] که صریح در نبوت
محمد صلعم است [illegible] چنانچه [illegible] که در
[illegible] که دلالت بر نبوت محمد صلعم است گفته اند که
معنی آن [illegible] است و آن آیات اینست که در [illegible]
دوم کتاب حبقوق پیغمبر است و ترجمه آن اینست که میفرماید بنویس
وحی را و واضح بنویس بر لوحی از اینجهت که آسان باشد برقاری
خواندن آن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو کند از انجام یعنی از
قیامت و دروغ نگوید اگر دیر کند امیدوار باش بآمدن او که البته
آمدنیست و دیر نمیکند هر که سخت روی کند با او شاد نمیباشد
جان او با او و مرد صالح بجهت ایمان آوردن باو زنده گردد [illegible] گوید

... از ... انبیا ... در ... ظاهر است چه آنحضرت خبر از
انبیا ... داده که غالب آن کتاب آنحضرت ذکر قیامت
و احکام آخرت و تفصیل عالم برزخ و عالم قیامت است و همه مردم را
از آخرت بیم نمایند و در حقیقت کسی که پیغمبر از اینکه باید ندارد
سفر آخرت را درست کرده باشد و هیچ کدام از پیغمبران بنی اسرائیل
حتی عیسی ع خبر از قیامت و تفصیل آن نداده‌اند و مراد از این پیغمبر نمیتواند که
ماشیح باشد زیرا که فرموده است در ... بنا بر قول
ایشان متصل بقیامت خواهد ... گفته است در ...
کست یعنی خبر او از قیامت که ... خواهد بود
و تسلط و ظلم بدان بر نیکان ... قیامت ...
واضح نبود ... مقصود آنست که واضح ... باشد
و این اشاره است باینکه علمای ... بعده
خواهند کرد و نیز در سیمان سیم کتاب حبقوق میفرماید و رحمت خدا
بر پیغمبر معصوم که از جانب جنوب خواهد آمد و خاص از کوه پاران و
همیشه خواهد بود و خواهد پوشانید آسمان را شرافت او و ستایش
و صلوات او پر خواهد کرد زمین را بدانکه مراد بجانب جنوب مکه
معظمه است که محل بعثت پیغمبر آخر الزمان ص است نسبت به بیت
المقدس که مکان نزول وحی است بر حبقوق و کوه پاران هم در مکه

مکرم است و مراد همیشه بودن عبادت شما از دوام شریعت و احکام
او تا قیامت و مراد پوشانیدن اسمان را شرافت او کو با اشارت
بمعراج باشد و احتمال میرود که مراد این باشد که شرافت او
بقدریست که تمام زمین را خواهد گرفت و اسمان را نیز خواهد
گرفت با انکه شرافت او همیشه تا ابد خواهد بود و وجه آسمان
مخصوص او باشد و از این جهت شریعت او تا ابد باقی باشد و مراد
بپر کردن ستایش [illegible] زمین را اشاره بانست که ذکر
اسم اکبر [illegible] و صلوات [illegible] و اذانها و اقامها و نمازها
و خطبها [illegible] و مساجد [illegible] در سایر اوقات پنجگانه
کرد زمین را و احتمال میرود که [illegible] اشاره بمبعوث بودن
او بر تمام [illegible] زمین باشد [illegible] و غلبه دین او بر
همه ادیان تا انکه [illegible] خواهد بود و این اشاره است باین آیه
شریفه لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مولف گوید
که اول این نامه لفظ الوه است مولانا حاجی بابای یزدی که اعلم علمای
یهود بود و مسلمان شده بود و لغت کتب انبیا را میدانست و این نامه میگوید
لفظ الوه در لغت بمعنی اله است و چون خدا و امکان [illegible] و در ضمن نسبت
بذات الهی معنی ندارد و بنا بر معنی رحمت خدا و وحی خدا باشد و در بعضی مواضع
الوه در ملک استعمال شده مولف گوید پیش گفتیم که لفظ ملک

در بحر یکتب اسما بلیس

هلك یعنی پیغام آورنده از جانب خداست و یکی دیگر از علما گفته اند که
لفظ الر اهل الله و مراد آن خدا در همه شریعتها و شریعت اسلام
شده و در اینجا مراد خدا بکبیر یعنی این میشود که مرد خدا از جانب
جنوبی که مکه است پیدا بشود بعد دین شبیه پیغمبر مراد موعود است و بنابر
اینکه الوه را بمعنی رحمت خدا بگیریم معنا نوا گفتیم و نیز ممکن است که
بگوئیم محمد صلعم پیغمبر رحمت است و مشهور بود به پیغمبر رحمت چنانچه در
قران خدا فرموده وَمَا اَرسَلناكَ اِلّا رَحمَةً لِلعالَمین معنی آن
این میشود رحمت خدا که مراد پیغمبر رحمت باشد از جانب جنوبی که
مکه است پیدا بشود و بعد از این [illegible] ترجمه آن اینست که
کران پیغمبر از قبیل نور است و [illegible] در [illegible] آن
خواهد بود شجاعت او در پیشاپیش [illegible] این فقره
اشاره بجهاد است چنانچه مرد کفار [illegible] و
ممکن است که این فقره اشاره باشد بجنگ کردن حضرت امیر المؤمنین ع
زیرا که در باره آنحضرت گفته اند اذا قاتل علی یکون جبرئیل عن یمینه
و میکائیل عن یساره و عزرائیل بین یدیه که عزرائیل پیشاپیش آن
حضرت میرفت که هر کس را آنحضرت بقتل رساند عزرائیل او را
قبض روح کند پس بعد از آن فقره میفرماید که ترجمه آن اینست که
میفرماید چون ترا به بینند کوهها ترسناك شوند ۲ و آفتاب و ماه طاعت

۲ و دریا [illegible] شوند

اطاعت کنند بنور نیرهای تو و روشنی نیرهٔ تو براه خواهند رفت
و خشم تو زمین را پایمال خواهد کرد و بیرون آمدن غلامی امت همراه
وصی خود و بکشتی سرکرده خانهٔ ستمکاران را و خالی کرده بتهای آنرا
از پائین تا بالا و لعن کرده بناجهای او بعد از آنکه رسیدن کوهها مراد
ترسیدن اهل کوههاست یا مراد از رسیدن پادشاهان است چنانچه بعضی
گفته اند و خشک شدن دریاچه ظاهر است زیرا که دریاچهٔ ساوه
در وقت تولد خاتم الانبیا خشک شد و نمک شده و حال هم هست
و دنبال آن آنرا نزدیک که شانست اطاعت آفتاب واضح است که اشاره
بر کشتن آفتاب است یا مراد آنحضرت را اطاعت ماه اشاره بمعجزهٔ شق
القمر است یا مراد از [illegible] آنحضرت باعث ترویج دین و روشنی
عالم شد اول کسیکه با آنحضرت ایمان آورد و وصی او حضرت علی بن
ابیطالب ع بود و [illegible] آنحضرت بیرون آمد و بتهای خانه کعبه را شکستند
و سرکرده کفار را مثل عمرو بن عبدود بقتل آوردند خلاصه صدق همه
این فقرات بر پیغمبر ما محمد ص در نهایت ظهور است مؤلف گوید صدق این
آیات بر پیغمبر آخر الزمان ص بسیار واضح است و بر پیغمبری دیگر غیر از آن
سرور اصلا صدق نمیکند و از این جهت است که مفسرین علمای یهود
در باب این آیات بسیار حیران شده اند بعضی انکار کرده اند و هیچ
نگفته اند و این عذرا گفته است در وقتیکه مشیت الله قرار بگیرد ان

در تحریف کتب آسمانیست

از پیغمبر ظاهر خواهد شد و علمای متقدمین یهود در کتابی که تلمود اسم
آنست در خصوص این آیات دیباچه گفتگو کرده اند و نوشته اند بر
یکی از پیغمبران بنی اسرائیل مطابق کنند اخر الامر بزبان عبری عبارتی
گفته اند که ترجمان عبارت اینست که این آیات سوراخ میکند و فرو
میرود تا قعر دریا و بعد از ایشان یکی دیگر از علمای یهود که او را رشی
میگویند گفته است که آنچه ایشان گفته اند که سوراخ میکند و فرو
میرود تا قعر دریا یعنی چنانچه قعر دریا پایان ندارد همچنین فهمیدن
این آیات پایان ندارد خلاصه آنها [illegible]
محمدیه است قرار بدهند اشکالی ندارد [illegible]
باشد پس العیاذ بالله تقصیر در [illegible]
کم و زیادی در عبارت کرده اند و اگر [illegible]
فرموده که واضح بنویس پس چرا حقوقا [illegible] که
معنی آن تا قعر دریا فرو رفت خلاصه هیچ اشکالی ندارد و علمای یهود
از راه بیجا تعصب [illegible] باشند و تعصب بر آبا و اجداد خویش آن این
حرفها را میزنند بدانکه در زمان سلطنت بطلیموس که بلاد مصر و حبشه
و قدری از عربستان در زیر فرمان او بوده هفتاد نفر از علمای یهود
و نصاری و علمای سایر مذاهب را در خانه خود جمع نمود و امر کرد آنها را
که توریت و سایر کتب انبیا را از زبان عبری بزبان یونانی ترجمه نمایند

[illegible]

نمایند و هر یک بلد را طاقت مطالعه آنها نیست بلکه هیچ یک از احبار ...
عبری نمیدانستند پس آنها را ترجمه کردند و هر یک را موافق میل
خود بشان هر زیاده و نقصان که خواستند در ترجمه‌های خود نمودند
و مدتی مدار مردم بخصوص اهل یونان در ترجمه‌های ایشان بود و اصل
تورات عبری از میان رفت مگر آنکه نزد بعضی از یهود که از طرف [illegible] نوشته
بجا نگذارده بودند بهم میرسید بعد از مدتی یکی از پادریان دیگر از
زبان یونانی بزبان لتینی زبان فرنگیان ترجمه نموده و هر تغییر که خواست در
آنها نمود و بعد از آن یکی دیگر از پادریان نصاری از آن تورات که بزبان
یونانی بود آنها را ترجمه کرد چونکه خود اهل یونانی بود و آنرا به [illegible] داد
داد و بعد از آن [illegible] نصاری [illegible] جواری [illegible] شد
کننده امت عیسی [illegible] تغییر باعث خرابی احکام
دین عیسی شد [illegible] اعمال و احوال [illegible] هم
نمود انشاء الله تعالی تا آنکه نوبت بجرانیم رسید که نصاری آنرا از
مشاهیر خلفا و پیشوایان نزد [illegible] میدانند و اعتقاد آنها اینست
که روح القدس در او حلول کرده است و مؤید او میباشد پس
جرانیم بگفته دیزی دیون و رمس دیم پاپا تورات و کتب انبیا را از
زبان عبری بزبان لتینی فرنگیان ترجمه نمود و حال آنکه جرانیم زبان عبری
و لتینی یا که زبان یونانی که زبان خود او بود نمیدانست و خود شرح داده

دمیس دیم اسم است و پاپا خلیفه بزرگ را میگویند منه مدظله

دیباچه کتابیکه ترجمه کرده است نوشته است که بفرمان رئیس بزرگ پاپا
این کتب را از زبان عبری بزبان لتینی ترجمه نمودم و حال انکه من پیر شده ام
و زبان عبری نمیدانم پس از برای انکه از فرمان رئیس بزرگ پاپا که خلیفه
زمین است بیرون نروم اگر بخواهم این ترجمه را بنمایم باید مثل اطفال در
مکتب خانه الف و بای عبری را بخوانم تا زبان عبری را یاد گرفته بعد از
ان این کتب را ترجمه نمایم خلاصه جرانیم در دیباچه خود نوشته است
که توریه چگونه برهم خوردگی بهم رسانیده است ... ان هفتاد
نفر مترجم را کرده است و انها را ... کرده
است و نیز جرانیم در دیباچه خود نوشته است ...
خواهش نمودی که توریه را از زبان عبری بزبان لتینی ترجمه نمایم ...
که این کار خطر زیاد دارد زیرا که اگر این ...
برسد زبان ملامت گشوده فریاد خواهند ...
از ترجمه ان هفتاد نفر مترجم که بگفته بطلمیوس ترجمه کرده اند من
ترجمه کرده ام و ان ترجمها مانند بدن کسی است که برص داشته باشد
بسبب چیزهای بسیار که داخل کرده اند و بیرون کرده اند و لکه
پیسی بهم رسانیده است و نیز بعد از چند سطر گفته است چنین نیست
که من تنها اینکار را کرده باشم بلکه اوری جنیس ترجمه از روی ترجمه
ان هفتاد نفر و ترجمه‌های دیگر که توریه را از زبان یونانی بزبان لتینی

لیتینی ترجمه کرده بوده بهم مخلوط ساخته و قول این هر دو را با هم عقد
که یکی بشکل ستاره ریزه و دیگری بشکل سیخ چه از یکدیگر جدا ساخته
برای آنکه فرق شود میان آنچه در توریت نبوده و زیاد کرده اند و میان آنچه
بوده آنرا انداخته اند و چیزها یکه حواریین و علمای انجیل هم اقرار بآنها
کرده بودند آنها را نیز از میان انداخته اند و بعد از آن جرانیم که اشاره کرده است
و از این قبیل چیزها بسیار است که در توریت هست و در ترجمه آنها نیست
و نیز جرانیم در ترجمه کتب توقیفات داود که ترجمه کرده است تفصیلی
گفته است که [illegible] از این ترجمه زبور بعضی چیزها
که در ترجمه آن هفتاد نفر بوده من یاد کرده ام و بعضی چیزها که در
ترجمه آن هفتاد نفر بوده من کم کرده ام علامتی از برای آنچه کم کرده
نوشته است و علامتی از برای آنچه زیاد کرده است نوشته است و آن
اینست که گفته است هر کس ببیند [illegible] از عبارات ترجمه من خط و
بشکل سیخ چه نقش کرده ببیند بداند که آن عبارت در ترجمه هفتاد
مترجم نبوده بلکه من آنرا زیاد کرده ام و نیز جرانیم گفته است که نسخه
لیتینی از یونانی و نسخه جات یونانی از عبرانی درست کرده اند و در
دیباچه کتاب دیگر خود گفته است که در این زمان از کتب سماوی نسخه
صحیح نیست زیرا که همه نسخه جات با هم اختلاف دارند و هر نسخه یک
اصلی است پس میگوئیم که از این عبارات جرانیم معلوم میشود که نفی صحت

صحت و اعتبار از نسخه‌جات لتینی و یونانی و عبرانی کرده است اما
نصارای که ترجمه جرانیم را سند عمل دانند جواب بگویند که از روی کدام
نسخه جرانیم این ترجمه را نموده است زیرا که خودش اصول کتب آسمانیه
را چه عبری و چه ترجمه‌های یونانی و لتینی که همه پیش از او بوده‌اند
همه را دروغ و محرّف میدانسته است پس باید نصارای اصلی غیر از
اینها نشان بدهند یا اقرار نمایند که این ترجمه جرانیم هیچ اعتبار
ندارد زیرا که باقرار خودش ترجمه خود را از کتب فاسده و محرّف
اخذ کرده است خلاصه اینست که جرانیم در ترجمه خودش کتب آسمانی
را بسیار تحریف و ضایع نموده و نسبت کفر و معاصی زیاد در ترجمه
خودش نسبت بانبیای عظام داده است که بعد از این [illegible] ان شاء
الله تعالی ذکر خواهیم نمود و مرحوم [illegible] بعض
اوّلا زیاد بر آن نصارای بوده و نصارا [illegible] شدند
که میگفتند روح القدس در او حلول کرده است و از برای بخشیدن
گناهان خودشان پناه باو میبرده‌اند ایشان نوشته‌اند که ترجمه ان
هفتاد نفر قریب بسیصد سال پیش از بعثت حضرت عیسی بوده
است و ترجمه جرانیم هفتصد سال زیاد تر بعد از ترجمه انها بوده است
و نیز آن مرحوم فرموده است که سیصد و هشتاد سال از بعثت عیسی
گذشته بود که جرانیم این ترجمه را نمود چنانچه از دیباچه که [illegible] ترجمه

کردن اناجیل اربعه که حالا در میان نصاری متداول است که بجهت آن
رمس پاپا نوشته است معلوم میشود و خود جرانیم در ترجمه که کرده
است گفته است مردم بعلت ترجمه کردن مرا لعن میکنند و کافر و دروغ
گو میدانند پس میگوئیم که از این عبارت خودش معلوم میشود که موافق
کتابهائی که یهود و نصاری داشتند ترجمه نکرده است بلکه هر چیزی را
خودش بخود برهم بافته است از اینجهت او را لعن میکرده اند و کافر و
دروغگو میگفتند [illegible] ترجمه کردن بدون اینکه چیزی از کتب
آسمانی که [illegible] او را لعن [illegible] و کافر و دروغگو نمیگفتند
ونیز [illegible] است که یهود [illegible] آنها که از نصاری میباشند
هر دو [illegible] چون کتب سابقه محرف ۲هـ
بودند بسبب [illegible] نبودند ما از برای دین لتینها
و یهودیها ترجمه [illegible] را پیدا میکنیم و نصاری یهود
و لتینی را هر دو را کافر میدانند خلاصه نسخه در اینزمان اصل کتب
عبرانیه در میان نیست که کسی بعد از مقابله معلوم کند که در این کتبی
که امروز یهود و نصاری دارند خلل یا کتب اصلی ندارد و آنچه در کتب
اصلی است در این کتبی که امروز یهود دارند نیست نیز آنکه توریه و سایر
کتبی که یهود در اینزمان در دست دارند همه آنها چاپ ده فرنگ است
که هر چه خواسته اند در آنها بر قالب زده اند یا سواد چاپ فرنگست که از

کرانند و ترجمه جرانیم بر داشته اند حاصل آنکه در این زمان نصاری
چاپ نمان کتب یهود اند و یهود کتب خود را از نزد انها از فرنک
باید تحصیل نمایند بدانکه مرحوم ملا علیقلی نوشته است که
قسطنطین که پای تخت او در ولایت قسطنطنیه بوده و تخمینا دویست
سال بعد از عیسی بدین نصاری داخل شد و بدعت تثلیث و
رهبانیت در عهد او شد و بر همه یهودیان و نصاری مسلط شد
و بامر او در کتب سماویه و غیر آنها از کتب ادیان دخل و تصرف کرد
موافق طریقه او بود کردند و هم کتب [illegible] و
برحق بود از یهود و نصاری بعضی [illegible] بعضی [illegible]
نیست او رد و بعد از او متابعان او [illegible]
و یهود بجهت ذلت و خواری و زبردستی [illegible]
بر پنهان کردن کتابها نشدند و از جمله [illegible] بوده
بوده این بود که هر کس کتابی با خود داشته باشد و بسمت روم یا
انها برود باید آن کتاب را نزد دانا روغنکر او تعیین کرده بود ببرد و ان
دانا روغن آن کتاب را ملاحظه نماید اگر با اصول یا فروع انها مخالفتی
ندارد بصاحبش رد نماید و اگر مخالفت دارد آن کتاب را بسوزاند
و این قرار را بقدری تاکید کرده بود که اگر میفهمیدند کسی کتابیرا
پنهان کرده است او را بقتل میرسانند و همین قرارداد دلیل بر تحریف است

وقف

تحریفات کتب است بعد ازان قسطنطین اختراع چاپخانه در فرنگ
نمود بعضی این تحریفها که در این کتب در عهدها شده بود پس امر کرد
تا از همه این کتب موافق تحریفی که شده بود چاپ کردند و کتب چاپ
کرده را بهمه ولایات و اطراف عالم فرستادند پس از این جهت است که جماعت
یهود که در این زمان در همه ولایات هستند هر کتاب توریة و کتب انبیا
که در دست دارند همه چاپی در فرنگ است بلکه نصاری نیز هر کتابی که دارند
همه چاپی در فرنگ است بعد ازان [illegible] زدن بسیار کتب و سایر ولایات
[illegible] اند هر کدام از یهود و نصاری که ایمان از انها کامل
بود کتب [illegible] را [illegible] کوهها و بیابانها ساکن
شدند تا [illegible] اوصاف و علامات انحضرت را
از روی ان کتب [illegible] بخدمت انحضرت مشرف شده مسلمان شدند
و نیز اثر مرحوم نوشته است که کتابیکه جرانیم از عبری به لتینی ترجمه نموده
بود و هر زیاده و نقصانی که خواسته بود دران کرده بود انرا از زبان
لتینی بعبری ترجمه کردند و در فرنگ در همانجا چاپ کردند و بعد از انکه
یکی از پادریان نصاری توریة را با کتب انبیا از زبان لتینی چنانچه
مرحوم ملا علیقلی نوشته است بزبان عربی ترجمه نموده است از روی عربی
ترجمه جرانیم که بزبان لتینی است موافق مدعای خود تغییرات و
تحریفات و زیاده و نقصان بسیاری دران ترجمه عربی کرده است مثلا و [illegible]

منظور ایشان این بوده که مردم از دیدن ترجمه عربیه مضامین تحریفات
توریه مطلع گردیده ایشان را در تصحیح بطلان و تغییر باطلی که دارند
ملامت نکنند بلکه باعث این شود که بآن صحف محرفه التفات ننمایند
و نیز منظور دیگر ایشان این بود که چون علمای اسلام اراده ردّ نوشتن
بر دین نصاری داشتند باید از کتابهای ایشان استدلال نموده حق بودن
دین اسلام و بطلان دین ایشان را اثبات نمایند و چون علمای اسلام
زبان لتینی فرنگیان را نمیدانستند ناچار از توریه عربی [illegible]
حجت نمایند و بنا بر آنکه ترجمه عربیه میان [illegible] نصاری نوشته
نصاری برادله و اجوبه علمای اسلام مطلع گردند از برای اینکه [illegible]
ردّ قول علمای اسلام را نمایند و [illegible]
بجهت همین دو منظور که گفتیم تقریباً [illegible]
از آن همان توریه عربیه و سایر کتب انبیا را [illegible]
ترجمه کرده اند و نیز توریه و کتب عهد عتیق و جدید را بزبان
ترکی ترجمه کرده اند و در پاریس چاپ کرده اند و بنا بر آنکه این پادری
که گفتیم توریه و سایر کتب انبیا را از زبان لتینیه بعربی ترجمه کرده
است دیباچه چرا اینرا عربی نکرده است بلکه همه را از زبان لتینی که بود
داخل توریه عربی کرده است بواسطه آنکه اگر اینرا هم عربی میکرد
هر کسی از آن دیباچه علم بباطل بودن کتابهای ایشان بهم میرسانید و اعما

اعتماد و اعتبار از کتب آنها بر طرف میشود و لکن مرحوم ملا علی نقی
این دیباچه را فارسی فرموده اند و حقیر نسخه آنرا دارم و لکن در این زمانها
توریة و سایر کتب پیغمبرانرا که بزبان عربی و فارسی مکرر چاپ کرده اند
این دیباچه را اصلاً ننوشته اند از ترس رسوائی خود شان خلاصه
اینستکه نصاری احکام دین خود را احکام توریة میدانند که در ۲ زیرا
انجیل احکامی نبود چنانچه حضرت عیسی ع فرموده است و پیش از این
در این رساله عبارت انجیل را نقل کردیم که عیسی ع فرموده که من نیامده ام
که احکام توریة را بر هم زنم بلکه برای تکمیل آن آمده ام و عمل اینستکه
نصاری بر توریة است و بعبارات اناجیل احکام دین خود ذکر کرده اند
پس میگوئیم که در توریة تحریفات و تغییرات کرده اند که خود نصاری
انکار آنرا نمیتوانند بکنند زیرا که پیشوایان آنها مثل جرانیم و غیره
او هم اقرار بتحریفات نموده اند و خود جرانیم نیز تحریفات بسیار
کرده است پس کتابی که اینهمه تحریف و تغییر در آن شده است کجا
میتوان بنای احکام دین را بر آن گذاشت و بدانکه در فصل اول این
رساله گفتیم که معجزات موسی و عیسی بر اهل اسلام ثابت نیست
بلکه بتصریح قران و فرموده پیغمبر آخر الزمان موسی و عیسی و سایر پیغمبران
را پیغمبر میدانیم و نیز گفتیم که اگر قران کلام خدا است و پیغمبر ما هم
پیغمبر است پس دین موسی و عیسی منسوخ است و باید شماها مسلمان

مسلمان شوید اگر اقبال دارید بقول شما هم قرآن کلام خدا نیست
و پیغمبر ما هم پیغمبر نیست پس ما میگوئیم ما اگر مسلمانیم نه موسی و عیسی را
دیده ایم و نه معجزات ایشان را مشاهده کرده ایم و نه معجزات ایشان بتواتر
بر ما ثابت شده است پس باید شما معجزات ایشان را ثابت کنید و تفصیل
معجزات عیسی را گفتیم که بجهت تواتر نرسیده است و معجزات موسی
را هم گفتیم بر وجه اختصار که بتواتر ثابت نیست و بتفصیل در فصل
اول گفتیم که دیگر از برای کسانیکه [illegible] شبهه باقی
نماند و معجزات خاتم الانبیا را گفتیم که بتواتر ثابت است و [illegible] پادری
نصرانی در رساله خودش در معجزات محمدیه [illegible]
است از این جهت لازم شد که عبارت [illegible] وجه [illegible] ذکر نمائیم
و جواب او را بگوئیم و عبارت او اینست [illegible]
بگویند فرق است میان معجزات محمدیه و معجزات سایر انبیا باینکه
معجزات سایر انبیا بحد تواتر رسیده است میگوئیم که معجزات موسی
آنچه واقع شده است تمام آنها در توریه مذکور است و چنانچه توریه
نزد هر دو فرقه متواتر است معجزات نیز متواتر است صواعق گوید
جواب نصرانی از تفصیلاتی که در فصل اول گفتیم معلوم میشود
و در اینجا نیز بدو وجه باز جواب او را میگوئیم اول آنکه بر فرض اینکه
متواتر بودن اصل توریه را قبول نمائیم ولکن هر فقره فقره از آن متواتر

متواتر نیست دیگر اگر هیچ شنوی که بعضی ضررات ظاهر در آن زیاد کرده باشند
چنانچه گفتیم که باقرار پیشوایان خودشان این قدر زیاد و کم در
توریت و سایر کتب کرده اند که دیگر اعتماد بآن کتب نمیتوان کرد و
عبارات چند در آنهاست که عقل حکم میکند که اینها کتب آسمانی
نیستند دیگر قسم آنکه بر فرض اینکه قبول نمائیم متواتر بودن همه اجزا
و فقرات توریت را از موسی پس میگوئیم هرگاه کسی کتابی تالیف نماید
و در آن کتاب خبری را نقل نماید و آن کتاب نسل بعد نسل متواتر برسد که از
آن شخص است این خبری که در آن نقل کرده متواتر مطلق نخواهد شد
بلکه این خبر از آن شخص متواتر خواهد شد منتهی خواهد شد این خبر
بهمین شخص و متواتر بودن او تفریبش از این فایده نخواهد داشت
که متواتر خواهد شد که موسی از پیغمبران خود شرع تنهائی خبر داده است
پس کسیکه نبوت موسی را قبول ندارد چگونه خبر دادن او
تنهائی قبول خواهد کرد بقول طلاب ثَبِّتِ العرش ثم انقش یعنی
ثابت کن تو سقف را پس بعد از آنکه سقفی باشد تو نقش آن را نقش
کن پس در اینجا هم اول نبوت موسی را ثابت کن بعد از آن خبر او را
در توریت قبول کن تو میخواهی نبوت او را بمعجزه ثابت نمائی در این
صورت چگونه معجزه او را بخبر او ثابت میتوانی بکنی و نیز یکی نصرانی
گفته است که اگر مسلمین بگویند در زمان بخت نصر توریت از میانه

[illegible]

میانه رفت و هیچ نسخه باقی نماند بر اهل تتبع واضح است که در زمان بخت نصر
بغیر از اورشلیم و بعضی از اطراف آن تبقیل بنا و زدند و نیز همه را
هم که از آنجا باسیری بردند بعد از مدتی مرخص نمودند و اصلا بدین
و کتاب آنها تعرضی نکردند بلکه در این حمله هم بر بنا ساندند و باقی مملکت
یهودان و کتب ایشان بجای خود بودند و نیز نصرانی گفته است که
بعد از زمان بخت نصر چند پیغمبر در میان بنی اسرائیل بوجود آمدند
واگر چیزی از کتب آنها از میان میرفت [illegible]
گفته است اکثر علمای بنی اسرائیل گفته اند وقتی که بنی اسرائیل از
اسیری شهر بابل نجات یافتند [illegible]
فراموش نموده بودند و این خطا که [illegible]
مشهور است یعنی خط همان اهل بابل است [illegible] از
میان رفته باشد تا اینجا گفته نصرانی بود پس در جواب آن میگوئیم
حال توریة و سایر کتب انبیا را گفتیم که تحریفات و کم و زیاد بسیار
در آنها شده از آن گذشته بعضی چیزها در توریة و انجیل هست که
آنها قطعی است که از شریعت موسی و عیسی نیست بلکه مخالف شرایع
جمیع انبیا است بلکه مخالف عقل سلیم است چنانچه جمله از آنها را در
فصل چهارم و فصل پنجم ان شاء الله تعالی خواهیم گفت بلی گاهی از
آیات توریة و انجیل اسمائی در آنها یافته میشود مثل آن آیاتی که بشارت

در شرح قاموس در ماده نصر گفته است که بخت نصر بفتح و سکون خاء و تشدید صاد نصر بر وزن بقم اصل آن بوخت است و بمعنی آن پسر است و نصر بتشدید صاد اسم بت است و منسوب یافته شده بود در پیش بت و شناخته نشده بود برای او پدری پس نسبت داده شده است به بت [illegible] بیت المقدس [illegible]

بشارتنا از نبوت حضرت خاتم انبیاء میفرمایند پس در این صورت
چنانچه پیش گفتیم اصلا این کتب محل اعتبار نیستند و چگونه میتوان
گفت که جمیع مطالب و اجزاء توریة متواتر است بلکه متواتر نبودن
معلوم است زیرا که موسی ع بر بنی اسرائیل تنها مبعوث بود پس علم
توریة همین در نزد بنی اسرائیل بود و منحصر بود وجود توریة در نزد
انها یعنی در نزد علمای بنی اسرائیل و در نزد جهال و عوام انها نبود
بجهة انکه [illegible] از زمان [illegible] مطالب در صحایف و اوراق شایع
نبود اگر هم بوده است بسیار اندک بوده است و اغلب علوم بحفظ
و ضبط [illegible] بود و در [illegible] بخت نصر و جمعی دیگر از پادشاهان
که اکثر [illegible] رسانیدند و علمای انها را نیز بقتل
رسانیدند [illegible] را امید انستند عددی که اخبار
انها بسر حد تواتر رسد باقی نماند یا انکه میگوئیم علم نداریم باینکه
اینقدر عددی که بسر حد تواتر رسد باقی مانده باشد و بر فرض اینکه
در این زمان متواتر باشد فایده ندارد زیرا که در فصل اول این رساله
گفتیم که خبر متواتر باید در همه طبقات ان نقل کنندگان بقدری
باشد که عقل سلیم حکم کند که محال است ساختگی این همه جمعیت بر دروغ
و بعبارت دیگر میگوئیم شرط است در تواتر تساوی وسط و طرفین از
مشتمل بودن ان بر عددی که افاده تواتر و علم بکند پس اهل اسلام

صرص ۱ ## در تحقیق کتب نصاری است

۱ اهل اسلام میگویند که بخت نصر و سایر سلاطین با دین و کتاب انها کار
داشتند بلکه میگویند که اینقدر از انها را بقتل رسانیدند که عدد
تواتر از علمای انها که توریة را میدانستند باقی نماند و انچه از آنها
باقی ماند از کفار و فساق و دروغگویان بودند که اخبار انها
اصلا اعتباری نداشت و بعد خواهیم گفت که هرجا توراتی نشان
میدادند انهارا گرفته نابود مینمودند و انچه نصرانی گفته است
که بخت نصر از اورشلیم و بعضی از اطراف [illegible] کردند و انچه
راهم اسیر کردند عرض نمودند باقی مملکت [illegible] بود
پس میگوییم که این نصرانی اصلا [illegible]
وکتب مسلمین ذکر نکرده است بلکه [illegible] وجود
گفته است با انکه تتبع کرده است [illegible] را
نوشته است پس حقیر اگر بخواهم مفصلا بیان نمایم سلسله انها
و متفرق ساختن انهارا بنویسم بسیار طولانی میشود از این جهت
بروجه اختصار ذکر مینمایم بدانکه در ترکیب قسیس آلیس که یکی
از قسیسان ولایت انکلیس بوده و در علم الهی تدریس میکرده
است کتابی نوشته است بزبان انکلیسی مسمی بکشف الاثار که تاریخ
است و مریک نام بنات ۲ در بلده ارومیه انرا بفارسی ترجمه
نموده است که حقیر نسخه انرا دادم دید این کتاب تخمینا بقدر سه هزار

۲ قسیس محم

فصل سیم

هزار بعینه کتابت احوال گرفتاری بنی اسرائیل ویهودیان و بلاهای
که بر سر ایشان آمده است نوشته است و نیز نوشته است که [illegible]
اینها در همه ولایات یکهزار و هشتصد سال بود و بلاهائی
که سلاطین در اینمدت بر سر اینها آوردند از ابتدای دنیا تا حال
بر سر هیچ ملتی و هیچ طایفه نیامده است و حقیر بر وجه اختصار
بعضی فقرات را که او نوشته است ذکر مینمایم ازانجمله از یوسفیس تاریخ
نویس یهودی نقل کرده که او نوشته است که یهودیان از تمامی ولایات
اطراف اورشلیم باین شهر جمع شده بودند که عید فصح خودشان
را بگیرند که [illegible] ایشانرا محاصره کردند و پیش ازانکه دشمن
رو نماید میان خودشان نزاع شده چون هزاران هزار بادست
خودشان کشته شده از [illegible] خودشان آذوقه که داشتند
سوختند لشکر روم اینها را محاصره کرده دور دور اورشلیم
دیواری بطریق قلعه ساختند پس اینها را از هر طرف محصور نمودند
و دیوارهای بلند و مضبوط اینها را سرنگون کردند پس لشکر رومی
هیکل را سوختند پس یک حمله ده هزار نفر از یهودیانرا کشتند
و شش هزار نفر در آتش هیکل سوختند و بسیاری برابر برجها و
کنارهای شهرپناه بردند و در آنجاها دو هزار مرده پیدا شد
بسیاری که در آنجاها زنده مانده بودند بیرون کشیده کشته شدند پس

پس بعد از آن تا خسته نشدند از قتل آنها دست برنداشتند پس
بعد از آن آتش بخانها زدند که شهر از همه جا آتش گرفته اورشلیم
تلف شد و در اورشلیم و حوالی آن از قتل کردن و قحطی و گرسنگی
و از طاعون بقدر یکهزار هزار و یکصد هزار انسان تلف کردند

و نیز بعد از دو سه صفحه گفته است که یوسیفس تاریخ نویس
یهود گفته است که گناهان یهودیان مانند عقوبات ایشان
بی نظیر بوده است و نیز بعد از [illegible] گفته است که تیطس سردار
حکم کرد که کل شهر اورشلیم و هیکل را از بیخ و بنیاد خراب نمایند
پس تیغ یهودان و هیکل [illegible] بعد از [illegible] بیرون کردند
از جهت پیدا کردن خزائنی [illegible] بیان کرده
بودند و سه برج و حصه از دیوار [illegible] بجهت
علامت اورشلیم و بعد از آن بحکم تریطلیس روفس نام جای شهر را
مانند محل زراعت شیار کردند و نیز گفته است که در محاصره اورشلیم
و در هلاکت شهرها و دهات یهود پیش از خراب شدن اورشلیم و
بعد از آن در جنگها موافق فهرست یوسفس تخمینا یکهزار هزار
و سیصد هزار نفر تلف شدند و بقدر نود و هفت هزار نفر اسیر
شدند و بطریق بندگان آنها را فروختند و در روز عید مولود
دمیطیان امپراطور دو هزار و پانصد نفر آنها را بجهت بازی

بازی و تماشا بمیدان انداختند که با حیوانات درنده حمله کنند و بعضی
کردند و نیز در موضع دیگر گفته است که بازمانده یهودیان شصت
سال تمام نشده بود که باز بوطن و شهرهای خودشان آمدند
و باز لشکر [illegible] بر سر انها آمده و بقدر دو سال جنگ کردند و
بغیر از جمعیت کثیری که بسبب گرسنگی و ناخوشی و آتش تلف شده
بودند بقدر پانصد و هشتاد هزار نفر از یهودیان کشته شدند
و موافق تاریخ [illegible] که از انها خلاصی یافتند و پنجاه
با باز قلعه‌های [illegible] طوایف ایشان [illegible] زمین سرنگون و شهرهای
ایشان [illegible] شد که [illegible] یهود ویران کشته [illegible]
کریه [illegible] در موضع دیگر گفته است که امپراطور حکم کرد که این
طایفه [illegible] اورشلیم بیایند و بت‌پرستان
و مسیحیان و مسلمانان بنوبت ولایات یهود را باز تصرف نمودند
و قبائل عرب زمانها انها را غارت کردند و بنی اسرائیل تنها از
تصرف انها ممنوع شدند و نیز در جای دیگر گفته است که در صد
سال اولین تاریخ مسیحی بلاها بر سر انطایفه آوردند و در صد
سال پنجمین تاریخ مسیحی امپراطور کنیسه‌های ایشان را بهم زده
نگذارد برای عبادت داخل انها شوند و معابد انها را باطل
ساخت و انها را از وصیت کردن در مال خودشان منع کرد و مال

و مال ایشان را غارت کردند و بسیاری از ایشان را قتل کردند و باقی را
از ولایت اسکندریه مصری اخراج کردند و در سلطنت فوتر
امپراطور یهودیهای شام را بسیاری بقتل آوردند و باقیمانده را
از شهر بیرون کردند و نیز در موضع دیگر گفته است هلم نام تاریخ
نویس نوشته است یهودیان در شهرها از عوام ملامت و ظلم را دیدند
و بسیاری از اوقات قتل عام بر سر ایشان آمده و نیز گفته است
که موافق تاریخ مبزوره هفت بار یهودیان را از مملکت فرانسه اخراج
کردند و از مملکت اسلامبول نیز ایشان را بیرون کردند و نیز
گفته است که یهودیان مانند کشتی در طوفان پاره پاره شده
پس مثل تختهای کشتی در آب [illegible] شدند
و نیز نوشته است زمانی که [illegible]
شهر پیشوا مردمان اکه پای بخت النصر [illegible] محاصره
نمودند بنوعی که الاغ بمبلغ هشتاد عدد نقره فروخته شد
و آنانکه بخت نصر پادشاه بابل اورشلیم را احاطه نمود
قحطی در شهر غالب آمد حتی نان برای خلق باقی نماند و دیگر
یوسفس تاریخ نویس یهود در تاریخ خود در باب جنگ رومیان
بلاهای هولناک را نقل کرده که یهودیان در محاصره آخر
اورشلیم این بلاها را دیدند و گرسنگی بر همه خلق غلبه کرد

کرد حتی پسران از دهان پدران خود شان طعام را ربوده
و مادران نیز از اولاد خود شان کرده حالت تسلیم جان بودند
لقمه را گرفته و خویشان با یکدیگر برای طعام جنگ میکردند و
دو زن با یکدیگر عهد کردند که بچهٔ یکی را اول بخورند و بچهٔ دیگری
را بعد بخورند و در بعضی تواریخ نوشته که قاذورات و غایط
و فضلهٔ ترا نیز خوردند بدانکه آنچه تا اینجا نوشتیم از کشف
الآثار نقل کردیم [illegible] تفصیل آنرا باندک کم و زیادی در تواریخ
یهود مثل کتاب یوسف بن [illegible] کتاب یوسف بن کوریان و
کتاب [illegible] ذکر نموده اند و در این کتب یهود است که بعد [illegible]
پادشاه [illegible] اختلافی که کرده اند که در [illegible]
یهود [illegible] با ششصد هزار نفر [illegible]
آمده بنی اسرائیل در اورشلیم و اطراف آن ساکن بودند و در
ولایات دیگر [illegible] بودند و از دوازده سبط بنی اسرائیل نه سبط
و نیم ایشان را کوچانیده در ولایات خود همه را متفرق نمودند که
اثری از ایشان معلوم نشد و بار دیگر اظهار دین و مذهب چنانچه
توریة و کتاب نکردند و بعد از آن بخت نصر در دفعهٔ اول بر سر
بیت المقدس آمده و شهر اورشلیم که بیت المقدس را [illegible]
کرده و قتل بی نهایت کرده و غارت زیاد کردند و بنی اسرائیل

دیدند که الحاح کردند و تضرع کردند و تقدیم و وداع و مناجات
زیاد کردند که ناگاه از جانب خلاق عالم از غیب تیری بر هیبت شعله
اسب او و اسپ [illegible] بعضی از پیاده لشکر او مضطرب شدند
و از عقب او متفرق شدند و دفعه دیگر بخت نصر بر سر اورشلیم
آمد و مجموع اهل آن شهر را قتل کرد و پاره را اسیر کرد و بسیاری فرار کردند
پس شهر را [illegible] و اکثر را بقتل آوردند باقی را اسیر کردند و
ارمیا پیغمبر را که بنی اسرائیل حبس کرده بودند نوازش زیاد
نمود و او را مرخص کرد پس خود شهر اسرائیل را خراب
نمود و باقی مانده بنی اسرائیل بمصر رفتند پناه بپادشاه مصر بردند
بخت نصر چون مطلع شد بپادشاه مصر نوشت که جمعی از بنده
من فرار نموده اند بآنجا آمده اند ایشان را [illegible]
بخت نصر لشکر بر سر مصر برد باقی مانده بنی اسرائیل را [illegible]
نمود و از علمای ایشان کسی باقی مانده بود ایشان را اسیر کردند و مدت هفتاد
سال یا سه سال بنا بر اختلافی که در کتب تحریر کرده اند در زمین بابل
متفرق و اسیر بودند تا وقتیکه کورش مجوسی بخت نصر را برطرف
نمود و [illegible] از یهودان که باقی مانده بودند ایشان را مرخص نمود که بعمارت
بیت المقدس آمدند و بعضی گفته اند که [illegible] بخت نصر ایشان
را مرخص نمود و از تواریخ یهود مستفاد میشود که بخت نصر خود

خود را پادشاه یهود و بعضی نوشته‌اند که دفعهٔ اول بامر لهراسب شاه
لشکر بر سر اورشلیم آورد و دفعهٔ دویم بامر بهمن شاه پسر اسفندیار
شاه فرمانفرمای عجم لشکر بر سر آنها آورد و نیز دو دیوار بیخ قبوز است
که دفعهٔ دیگر فردوس پادشاه فارس و عمان بر سر بیت المقدس لشکر
کشید و اینقدر از آنها را بقتل آورد که خون آنها در نهر جاری
شد و دفعهٔ دیگر سلطان روم لشکر بر سر اورشلیم برد یوسف بن
کوریون نوشته است که در این محاصره در شهر سوای آنچه بدست دشمن
گرفتار شدند ... هزار نفر از قحط صد هزار نفر کشته شدند و بعد از این
پادشاهی از میان یهود تمام شد خلاصه از آنچه گفتیم دانسته شد که
بنی اسرائیل که در ملک ... جمع بودند اینهمه از آنها کشته و اسیر
شدند چه قدر از آنها باقی مانده که علماء آنها بعد تواتر باقی مانده
باشند بلکه نوشته‌اند که در قتل قوم بخت نصر کسی باقی نماند
مگر اسیران که بمدت یکصد سال در ولایت مخالف متفرق و اسیر بودند
و واضح است که اینها عوام و نادانان آنها بوده‌اند و اگر هم از علما
در میان ایشان بوده است بقدری نبوده است که بعد تواتر رسیده
باشند خلاصه اینست که بعد از این مدت اسیری و خرابی بعد از آنکه آنها
مرخص کردند وقتیکه بزمین بیت المقدس آمدند تورات را بلکه خط
خودشان را که خط عبری بود بکلی فراموش کرده بودند بلی ایضا

انصاف بدهید توریة را که سالها در عهد خود نشان خواندن و تعلیم
و تعلّم از امثال سایر عبادات بر خود شان واجب میدانستند و
بر احکام آن عمل میکردند بکلّی فراموش کرده بودند و اکثر علمای
یهود گفته اند وقتیکه یهود از اسیری زمین بابل برگشتند بزمین کنعان
و بیت المقدس آمدند خط عبرانی را بکلّی فراموش نموده بودند و این
خط که حالا می‌نویسند خط اشوریت مشهور است یعنی خط زمین اهل
بابل است و این تورات را بخطی که حالا دارند [illegible] لکن خط
آنها خط اشوریت است چنانچه بعد از این میگوئیم که توریة را [illegible]
خود [illegible] چنانچه عبارت [illegible] در مدتی [illegible]
چنان گرفتار بودند که خط خود را [illegible] شده بود
و ملکه آنها شده بود فراموش [illegible] نمیدانستند
کسی نبود در میان آنها که خط آنها را [illegible] نوشتن
خط اهل زمین بابل و این واضح است که توریة بخط اهل بابل در میان
آنها نبوده پس آن توریة که حالا دارند همانست که مضمون آنرا
از حفظ نوشته اند چنانچه عبارت خود عزرا دلیل بر این مطلب است
که گفته است نه اینکه مضمون توریة از میان رفته باشد پس میگوئیم
بر فرض اینکه مضمون توریة در نظر بعضی از آنها بوده است هم واضح است
که در مدت صد سال در ولایت غالب‌تر اکثر بوده اند چه قدر از مضمون

اشوری یعنی بلاد موصل
واشوریت بتاء منقوطه
مع [illegible]

مضمون آنرا یاد داشته‌اند و چند نفر بوده‌اند که در نظر داشته‌اند
و غالب آنستکه در تعبیر مضمون اختلاف نسبتاً بهم میرسید و نیز
معلوم نیست که کسانیکه در نظر داشته‌اند فاسق بوده‌اند یا عادل
راستگو بوده‌اند یا دروغگو و نیز نسبتاً مشکل است که شهر بود و نیز
کسی از حفظ داشته باشد خصوص در آن گرفتاریها و بلاها و هیچ
فقرهٔ آن از خاطرش نرفته باشد خط که بیشتر در حفظ میماند یکی
فراموش کرده بودند [illegible] دنیا آنها بفهمد که خط عبری در خاطر
مانده باشد و حال آنکه از کتب [illegible] بنی اسرائیل معلوم میشود که فسق
و معاصی [illegible] از زمان شعیای پیغمبر
و ارمیای پیغمبر بعد از آن [illegible] در میان یهودیان غالب شده بود
که اگر عبارات کتب آنها را در این باب نقل نمائیم مطلب طول
میشود ولکن دو آیه از کتب آنها را ذکر میکنیم آیهٔ اول آنستکه در
نشان پانزدهم کتاب ارمیا حصه خطاب بارمیا پیغمبر میفرماید که اگر با تو ایستند
بر پیش من موسی و اشموعیل یعنی اسمعیل بجهت التماس بنی اسرائیل
من قبول نخواهم کرد التماس ایشانرا لکن اینجماعت را از پیش
من اگر گویند بتو که بکجا رویم بگو بایشان که چنین امر کرده خدا که هر که
مرگ خواهد بسوی مرگ و اگر شمشیر خواهد بسوی شمشیر و اگر قحط
خواهد بسوی قحط آیهٔ دویم آنستکه در نشان یازدهم

یازدهم همین کتاب فرموده که باطل کردند بنی اسرائیل شرط مرا که
شرط کرده بودم با پدران انها با جهت امر فرمودم که من
میاورم از برای انها بدی را که نتوانند بیرون امد از ان و تضرع
کنند بدرگاه من و من نشنوم از ایشان بروند بان شهرها و کوچهای
عطرها بجهت بتهائی که پرستند و نزد ان بتها تضرع کنند که فرج از
برای ایشان نخواهد بود زیرا که بعدد شهرهای بنی اسرائیل و کوچهای
بیت المقدس بودند بتهای انها [illegible] ممکن از برای این
قوم و ایشان را دعا مکن [illegible] گوید
بدانکه بر هر کسیکه اندک [illegible] داشته باشد [illegible]
باقی مانده بود که از جهال [illegible] انها
که خدا انها را در چندجا دروغ [illegible] عادل
و راست که در میان ایشان [illegible] بر انها
وارد است و عبده اه انها را دشمن دارم و همیشه ترفنا و غضب
من خواهند بود چنانچه در ابات اول کتاب شعیاء و در ابات کتاب
ارمیا مذکور است یعنی بت را پرستیدند و چندین پیغمبر عظیم الشان را
مثل زکریا و یحیی و شعیا بقتل اوردند در این صورت نمیدانیم عالم
عادلی در میان ایشان باقی مانده بود و بنا بر این تقدیر حالتی که خط خود را
فراموش کرده بودند اگر چیزی از مضمون تورات در حفظ بعضی از انها

انها بوده از خطاهای ناپاک این دروغ گویان فتاق بوده در
صورتی که نه مظنه از ان حاصل میشود تا چه رسد بسر حد تواتر
که افاده علم و قطع بکند و نیز میگوییم مضمون را که در نظر انها بوده
همینکه بخواهی بعبارت بیرون بیاوری تغییر کلی با اصل بهم میرساند
خصوص در تفاوت لغات زیرا که بسیاری از حروف در بعضی لغات
نیست یا انکه متبدل بحرف دیگر شده است باین جهت اشتباه و تغییر
حاصل میشود مثلا انست که در لغت لاتینی حرف عین ندارند و در ترجمه
توریه هر جا حرف عین است الف نوشته اند و داعود را داود و علی را الی
نوشته اند و نیز حرف صاد ندارند از این جهت صالح را شالح نوشته اند
و نیز در توریه موسی را موشه نوشته است و در قران موسی نوشته است
و از انبیا اسمعیل از [illegible] جالوت تعبیر میشود و بسیار
شود که اسامی بعضی [illegible] تغییر میشود و باین جهت مقصود
مختلف میشود **و بدانکه** در بعضی از تواریخ یهود است که سبب اینکه
بخت نصر اهل اورشلیم را قتل و غارت کرده و علمای انها را کشت اینست که
بخت نصر وزیری داشت که اسم او صدیقیا بود که از جمله انبیا یا
اوصیا بوده و بسیار با او اعتماد داشت روزی بخلوت بخت نصر بخبر
رفت بر سری از اسرار او که بسیار سعی در پنهان کردن ان داشت
مطلع شد بخت نصر از این بابت بسیار غمگین شد نظر باینکه صدیقیا

صدقیا را امین میدانست و از او اقرار داد که این راز را فاش نکند
و بهیچکس نگوید و بعد از آن بمرتبه اول آمد و او را نایب خود گردانید
و بعد از مدتی بخت نصر بمصری که اتفاق افتاده بود رفت و در آن
وقت صدقیا باورشلیم آمد و بر بنی اسرائیل گفت که اگر من قسم نخورده
بودم بعضی از احوال بخت نصر را بشما میگفتم و سینه من هم تنگی میکند
از تحمل این راز و نزدیکست که مرا خفه نماید پس علمای بنی اسرائیل باو
گفتند در توریة کفاره از برای شکستن قسم معین شده است چون او را
نشان دادند او کفاره را داد و اراده [illegible] بعضی از آنها گفت [illegible]
مبالغه کرد که از اینها نکنید فاش [illegible]
شاع طولی نکشید که این راز فاش شد [illegible]
چون میدانست که بغیر از صدقیا کسی [illegible] داشت
که صدقیا مخالفت قسم نمیکند مگر آنکه در توریة تجویز آن کرده باشد
پس مطلب را بکسی نگفته بسفر بیت المقدس رفت و در آنجا همه علمای بنی اسرائیل
را جمع کرد و کرسیها گذارد و آنها را بر روی کرسیها نشانید میدانست
که اگر بدانند که از جهت این مطلب میخواهد جویا شود انکار خواهند کرد
پس اول اظهار نمود که از اول توریة گرفته هر روز برای من بخوانید پس هر
روز برای او میخواندند تا بجای قسم رسید جواز شکستن آن و کفارۀ آن را
مطلع شد پس آتش غضب او شعله ور گردید حقیقت را دانست پس حکم

وقف

حکم نمود تا در پیش همهٔ علما را بر دمهای اسبها بستند و در بیابانها سیر
دادند تا همهٔ آنها هلاک شدند و بنی اسرائیل را نیز قتل کرد و هر جا توریت را
نشان میگرفت آنرا نابود میکرد **مؤلف گوید** سبب قتل بخت نصر
بنی اسرائیل را و نابود کردن توریت را این بود که از کتب خود شان نقل
نمودیم و این عین صدا بود در تخریب دین و توریت بین عبارات نصرانی
را پیش گفتیم که گفت در زمان بخت نصر مدین و کتاب آنها تصرف نکردند
ملک [illegible] ند این با بت تتبع نکردن او در کتب یهود
و نیز عبارت نصرانی را پیش نقل نمودیم که گفت است بعد از زمان بخت نصر
چند پیغمبر در میان بنی اسرائیل بهم رسیدند اگر چیزی از کتب آنها از
میان رفت ایشان درست میکردند پس در جواب این نصرانی بیشعور
میگوئیم [illegible] که اثبات نبوت موسی ع را بمعجزات
او که بسر حد تواتر [illegible] رسیده باشد نمائی و حال تو میخواهی
بواسطهٔ تواتر اصل توریت تواتر معجزات حضرت موسی ع و نبوت او را
ثابت کنی و بتفصیل پیش گفتیم که این فقره بچه معنی است **و نیز** آنچه گفته
که چند پیغمبر بودند اگر چیزی از توریت از میان میرفت ایشان درست
میکردند پس در جواب میگوئیم کسیکه هنوز نبوت موسی را قبول نکرده
و تو هم هنوز بمعجزه که بسر حد تواتر رسیده باشد نبوت موسی ع را
ثابت نکرده چگونه قبول میکند که این اشخاص پیغمبر بوده اند زیرا که

ایشان تابع دین و کتاب آنحضرت بوده اند اگر خصم نبوت موسی ع را
قبول دارد دیگر احتیاج باینکه بمعجزه متواتره ثابت کنی ندارد و اگر
قبول ندارد چگونه پیغمبر بودن این چند نفر را که تو میگوئی قبول میکند
و بر فرض اینکه پیغمبر بودن اینها را قبول کنیم و نیز قبول کنیم که اینها توریة را
درست کرده اند از کجا این توریة که حالا در دنیا یهود است نسبتکه ایشان
درست کرده اند ادعای تواتر اصل توریة را [illegible] هم که یهود
ادعا میکنند و لکن ادعای تواتر این توریة [illegible] ادعا میکنند [illegible]
پیغمبر درست کرده اند تا بحال [illegible] و این خود
که اگر توریة اینها درست کرده باشند [illegible]
خلاصه اینست که آن اشخاصیکه توریة [illegible] نیست
کیان بوده اند بلی جماعتی از علما یهود [illegible]
حفظ داشت برای اینها نوشت و پیش گفتیم که همه توریة [illegible]
کرد که اصل بوده مشکل است در حفظ باقی بماند و اگر مضمون همه
توریة در حفظ کسی باشد همین که بخواهی بعبارت دیگر بیرون
بیاورد تغییر کلی با اصل هم میرساند بلکه بعضی از علمای یهود گفته اند
توریة را که عزیر برای اینها گفت و نوشتند بسیاری از یهود از او قبول نمیکردند
از اینها گذشته وقوع تحریف و تغییر و زیاده و نقصان در توریة
محل شبهه نیست و پیشوایان اینها نیز اقرار باین مطلب کرده اند چنانچه

چنانچه بتفصیل پیش گفتیم **و نیز** میگوئیم که جانملیز نام که از
علمای نصاری و از فرقه کاتولیک است در کتاب خودش که چاپ
کرده اند نوشته است که نسخه های توریة و سایر نسخه های کتب عهد
عتیق در دست لشکر بخت نصر پایمال گردید بعد از آن اگر چه بتوسط
عزیر روایات صحیحه کتب مذکوره ظاهر شده بود ولکن آن روایات
نیز در حادثه انتیوکس پایمال شد و از میان رفت **و بدانکه** پیش
از این در همین فصل از [illegible] فنن توریة و انجیل چه اصل آنها و چه
ترجمه آنها تفصیلی بیان کرده ایم که دیگر شبهه برای شخص دانشمند
[illegible] نزد علمای اسلام از بدیهیات است
علاوه بر آنچه گفتیم [illegible] حفظ حال توریة را در خصوص تاریخ
خلقت حضرت آدم تا زمان طوفان نوح را بکن ببین چه قدر اختلاف
در تعیین عدد سال در نسخه عبرانی و در نسخه یونانی و در نسخه سامریه
کرده اند **و نیز** در تعیین ولادت حضرت ابرهیم که چند سال بعد
از طوفان نوح است چه قدر اختلاف در نسخه عبرانی و در نسخه یونانی
و در نسخه سامریان کرده اند با اینکه عدد سال اینقدرها جای غلط
و اشتباه نیست و با اینکه اینمطلب امر دین و مذهب نیست و غرضی برای
تحریف در آن متصور نمیشود مگر آنکه جهت این اختلاف را همان تحریف در
کتب مزبوره بدانیم **و نیز** جنبرس نام که از مشاهیر تاریخ نویسان

نویسان انگلیس است در تاریخ مختصر خود نوشته است که چون بعضی
از ملتها که توریة را از زبان عبرانی بزبانهای دیگر ترجمه کرده
اند و در ترجمهای قدیم آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است بنا
بر این مدت خلقت حضرت آدم ع را تا زمان ولادت عیسی از روی این
توریة که در دست است نوشته اند تعیین نمیتوان کرد و این تاریخ جیمس
را احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرده است وبدانکه از جمله خبرهائی
که دلیل صریح است بر تحریف یافتن کتب [illegible] انجیل متی که
معتبرترین اناجیل است و مقدم [illegible] است در باب بیست و هفتم در آیه
هشتم میگوید آنگاه سخنی که بزبان [illegible] گفته شده بود تمام شد که سی پاره
نقره را بردا‌شتند بهای آن قیمت کرده [illegible] قیمت
کذا رونده این صریح است در اینکه این خبر [illegible] است
و حال آنکه در صحیفه ارمیا نیست بلکه در صحیفه زکریا در فصل یازدهم
اینفقره مذکور است پس از دلیلی است قوی بر تحریف کتب انبیای
بکتب ایشان نیست وبدانکه یکی از پادریان نصاری که اسمش هورن
است کتابی در تفسیر انجیل نوشته است و در جلد دویم آن نوشته است
که چند آیات از انجیل و کتب توریة را من محرف میدانم وبدانکه
پادری نصرانی در رساله خود نوشته است که تحریف و تغییر در کتب مذکوره
نشده است و استدلال کرده است بر اینمطلب که خدا یهود را امر کرده

فصل سیم

فرموده است که هیچ چیز بکتب خودشان زیاده و کم ننمایند چنانچه
در فصل دوازدهم کتاب موسی در آیه سی و دویم مذکور است نیز
بموجب این حکم الهی یهود بمرتبه نگاه داشتن این کتب (متوجه) شایقند که تمامی
کلمات و حروف را هر کدام شمرده حفظ کرده اند که مبادا یکحرف کم
و زیاد شود ولکن مصرانی ایمطلب را که در این کتب تحریف نشده بزعم
خودش ثابت نموده با اینکه یقین دارد بوقوع تحریف بسیار زیرا
اینکه همه مزخرفات خود را بر این اساس متفرع نماید چنانچه خود این
مصرانی در آخر رساله [illegible] گفته است که یهود خودشان تورات را
لاعن شعور [illegible] بدنام کردند و این عبارت خود مصرانی
[illegible] پیش کشتر بود نوشته است مشهور است
دروغ [illegible] را بجهت حقیر در اثبات تغییر و تحریف
یافتن کتب مذکوره تمام و کمال ثابت کردم که دیگر برای صاحبان
بصیرت و انصاف شبهه باقی نماند و گذشته از اینکه در اصل این کتب
تحریف کرده اند در ترجمهای متعدده آنها نیز تحریف بسیار کرده اند و نیز
کسانیکه از ترجمه اطلاع دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل
مقصود را کما هو بیان کند و بناچار مقصود تغییر خواهد یافت و
چون بنای این رساله بر اختصار است از این جهت در باب تحریف
کتب مذکوره اکتفا نمودیم بآنچه مذکور شد **فصل چهارم** در بیان

[illegible]

در بیان مطاعن توراة است بدانکه در فصل پیش از این فصل از تحریف
یافتن تورات و جهل اصلاء آن و جهل مترجمان باقی تفصیل نمودیم که دیگر شبهه
برای کسی که اندک فهم و هوش داشته باشد باقی نمیماند و علاوه بر
آنچه گفتیم میگوئیم که در توراتی که حال بدست یهود و نصاری میباشد
چیزهائی چند میباشد که هر طفل تمیز میداند که اینها دروغ و نابود
است مثل آنکه نسبت شرب خمر و زنا و بت پرستی به بسیاری از پیغمبران عظام
داده اند و نیز بعضی آیات این توراة که الان در نزد نصاری است [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر از آنها ظاهر [illegible] غلط [illegible]
گفتگو میکنند و [illegible] باعتقاد [illegible]
جمله اصول دین آنها اینست که خدا جسم [illegible]
تورات است اینست که در فصل سیم سفر [illegible] که
حقیر بر وجه اختصار ذکر میکنم که بعد از آنکه حضرت آدم ع و حوا از درخت
که حق تعالی [نهی] فرموده بود خوردند برهنه شدند در آن وقت صدای خدا را
در بهشت شنیدند پس آدم و حوا در میان درختان خود را پنهان کردند پس
حق تعالی فرمود ای آدم کجائی آدم عرض کرد آواز ترا شنیدم چون برهنه ام
ترسیدم و خود را پنهان کردم مصنف گوید که از این کلام معلوم میشود
که حق تعالی العیاذ بالله دیده میشود و جسم است و احتیاج بمکان دارد و صریح
دارد که آدم از او فرار کرده بود و وقتیکه فرار کرد خدا علم باو نداشت که کجا

فصل چهارم

کردن نجاست و اینها همه کفریات و نیز از انجمله در توریة در سفر تکوین
الخلایق در فصل نهم میگوید که بر وجه اختصار آنستکه نوح بعد از بیرون آمدن
از کشتی بنای زراعت کردن گذارد و درختان انگور کاشت و شراب خورده مست
شده برهنه در میان خوابید حام پدر کنعان عورت پدر را دید به برادران خود
سام و یافث گفت پس سام و یافث جامه برداشتند و روی خود را بعقب کرده عورت
پدر خود را پوشانیدند تا آنکه برهنگی پدر را ندیدند و بعد از آنکه نوح از مستی
بهوش آمد این مطلب را شنیده دعا در حق سام و یافث کرد و نفرین در حق
کنعان پسر حام کرد که بنده بندگان سام و یافث باشد مصنف گوید
این ایراد بر ایشان وارد است که حام از روی بی ادبی پدر گناه کرد و نوح نفرین
بکنعان پسر حام کرد و اینها نسبت به نوح خلاف عدالت میکنند که حام گناه
کند و نفرین بر پسر حام بکند حال آنکه در فصل ششم و هفتم سفر تکوین الخلایق
حقیقت نوح را صادق و نیکوکار و کامل فرموده است که این صفات دلالت بر
معصوم بودن او میکند و این واضحست که نوح شرابی که باتفاق همه مذاهب
حرام است نمیخورد پس معلوم میشود که این دروغها را جاهلان و دیگران مثل او
داخل در توریة کرده اند و نیز از انجمله در سفر تکوین در فصل ششم
و هفتم و هشتم از زبان حضرت موسی میگوید خداوند دید که شرارت
انسان در زمین بسیار شد و همه خیال قلب انها در همه وقت مایل به بدی
بود پس خداوند از برای خلقت انسان در زمین تغییر در اراده او بهم رسید

به سبب پشیمان شد از خلقت انسان در زمین و در قلب خود رنج
کشید و محزون شد پس خداوند گفت انسانیکه خلق کرده ام از روی زمین
محو میسازم تا بهایم و حشرات و خزندات تا مرغان هوا بجهة آنکه پشیمان
شدم از آفریدن آنها **مصنف گوید** این عبارت توریة
لازم دارد چند کفر را **کفر اول و دوم** آنکه چون خداوند دید
شرارت و قباحت انسان در زمین بسیار شد قلب آنها مایل بسوی بد پشیمان
شد از آفریدن آنها و **دوم** از این عبارت [illegible]
شد و غصه خورد از آفریدن انسان در زمین پس از این عبارت معلوم
میشود که خدا پیش از خلقت انسان [illegible]
است و بعد از خلقت آنها قباحت [illegible]
علاوه بر پشیمان شدن محزون شد و غصه [illegible] یعنی
بر ذات واجب الوجود بالذات روا نیست که متصف [illegible] حکم
نکند چنانچه در هدایة الطالبین ذکر نموده ایم **کفر سیم** آنکه در این عبارت
گفته است که خدا از خلقت انسان پشیمان شد بجهت قباحت و شرارت آنها
و از این جهت آنها را برطرف میکنم از روی زمین با حیوانات و پرندگان و حشرات
الارض پس میگوئیم خدا بر مطلق حیوانات تکلیفی نفرموده است پس
قباحت اعمال آنها باعث پشیمانی خدا نمیشود در این صورت بجهت شرارت
انسان از عدالت الهی دور است که حیوانات را برطرف نماید بجهت اعمال

فصل دوازدهم

اعمال بد ایشان و این اعتقاد نیز در توراتست و در فصل هفتم که بعد از این
فصل است میگوید که خدا بنوح عم فرمود که خود با اهل بیت و فرزندان
و زنان فرزندان ایشان داخل کشتی شوید و از بهر هر جنس از مرغان حلال و از حیوانات
پاک هفت هفت نر و ماده بگیر و از حیوان نجس دو تا دو تا نر و ماده بگیر و نیز
از مرغان هوا هفت هفت بگیر نر و ماده و با خود داخل کشتی کن از برای
آنکه نسل همه باقی بماند در روی زمین پس میگوییم این عبارات منافات
دارد با آنچه در فصل ششم مذکور است که خدا از آفریدن انسان پشیمان
شد و گفت بر طرف خواهم کرد از روی زمین انسان و همه حیوانات و
مرغان را زیرا که پشیمانم [illegible] بنوح که خود و فرزندان و اهل
بیت از هر جنس [illegible] داخل کشتی کن تا آنکه نسل همه
ایشان باقی بماند [illegible] که خدا [illegible] چیزی که [illegible]
خود را پشیمان [illegible] اعتقاد بان توراتست [illegible]
گفتیم معلوم میشود که آنچه در فصل ششم مذکور است از پشیمان شدن خدا از
فقرات دیگر همه دروغ است و در توریة اصلی نبوده است بلکه جاهلان
که بعد از حضرت موسی بوده اند در آن داخل کرده اند و نیز از آنجمله است که در فصل اول
توریة در باب ششم میگوید و خدا گفت انسان را بصورت خود میآفرینیم
شبیه خود خلقت مینمائیم تا بماهیان دریا و مرغان هوا و بهایم
زمین و بتمامی حشراتی که بر روی زمین میجنبند سلطنت داشته باشد

باشد پس خدا آدم را آفرید و او را بصورت خود آفرید و ذکور و اناث آفرید ایشانرا ج
و هذا ذکر این عبارت در توریة فقط است در اینکه خدا جسم است و
صورت دارد و این کفر است چنانچه از توریة و سایر کتب پیغمبران نیز معلوم
میشود که نسبت دادن اینها صریح است در اینکه خدا جسم نیست و صورت و مثل و شبیه
ندارد چنانچه داود ع در فصل [illegible] کتاب دویم پادشاهان و شعیا در فصل
چهل و چهارم و چهل و ششم کتاب خود باین مطلب تصریح کرده اند
و نیز حضرت موسی ع در سفر پنجم کتاب [illegible] باین مطلب [illegible]
اسم گذارده اند در فصل چهارم [illegible] بنی اسرائیل خطاب میفرماید
که خدا با شما در میان آتش سخن گفت [illegible] او را [illegible] و هیچ
شکل و صورتی ندیدید [illegible]
که از آن تجاوز نکنید بعد از آن [illegible]
شدید [illegible] که من حکم [illegible]
دار [illegible] که در [illegible] خواهید [illegible] زمین
شام با [illegible] تمام محفوظ باشید نفسهای خود را بدرستیکه از روز
که در کوه [illegible] با شما خطاب فرمود هیچ شبیه صورتی در آنجا
ندیدید پس مبادا فریب بخورید صنمی از چوب بتراشید یا صورتی بشکل
مرد یا زن یا از هر حیوانی که روی زمین است در روی زمین بسازید یا صورتی
بصورت مرغان پرنده در هوا یا بصورت [illegible] زمین یا بصورت ماهیها کنید

وقف

فصل چهارم

عو

کرده‌اند بر زمین و در میان آب راه میروند بنا دارند **مؤلف گوید**
آنچه موسی در این فصل فرموده است بر وجه اختصار ذکر نمودیم
و نصاری برخلاف فرموده خدا و موسی و عیسی شبیه عیسی و مریم و
انسان از سنگ و چوب و همه حیوانات بری و بحری و مرغان هوا همه را
میسازند و به همه اطراف عالم میبرند و میفروشند و شبیه عیسی و مریم را
تعظیم میکنند بلکه سجده مینمایند خلاصه سخن آنکه از آنچه گفتیم معلوم
شد که [illegible] میکنند بر اینکه خدا جسم است و بشکل و صورت
انسان [illegible] در اصل تورات نبوده است بلکه جرانیم از نزد اهل تورات
[illegible] که جرانیم در دیباچه ترجمه که کرده
است [illegible] از عبارات ترجمه‌های مرد و خط
بشکل [illegible] باشد که آنچه است که من در اینجا زیاد
کرده‌ام [illegible] عبارات [illegible] دلالت دارد بر اینکه خدا جسم است و بشکل
انسان است چنانکه مرحوم ملا علی قلی جدید الاسلام گفته است که در
جائی نوشته شده است که شکل شیخ پیر ریش است پس قطعی است که
جرانیم زیاد کرده است **و نیز** میگوئیم که بر فرض اینکه صدق بود که خدا آدم را
بصورت و شکل خود آفرید چون مثل مثل است لازم می‌آید که همه افراد
انسان که بصورت و شکل مثل آدم اند همه اینها بشکل خدا باشند
خلاصه این کلام است و در تورات اصلی نبوده بلکه جرانیم بجهت اینکه عیسی

هدایة المسترشدین

عیسی ع را که اینها پسر خدا میدانند این عبارت دروغ را داخل توریه
نموده است **مصنف گوید** اگر نصاری بگویند که این حدیث خلق
الله آدم علی صورته در احادیث اهل اسلام نیز هست جواب میگوییم
ما این حدیث را بسند ضعیف از پیغمبر ما روایت کرده اند ولکن سند
حدیث ضعیف است و اعتماد بان نیست از این گذشته میگوییم این حدیث معنی آن
بطریقی نیست که شما میگویید مثل آن ترجمه کرده است و داخل توریه
کرده است بلکه میگوییم حسین بن خالد [illegible] کرده است که [illegible] آدم
خدمت حضرت امام رضا ع بعضی از ناس روایت کرده اند [illegible]
که فرمودند خلق الله آدم علی صورته [illegible]
آدم را بصورت خود [illegible]
آنحضرت فرمودند خدا بکشد اینها را که [illegible]
اینکه حدیث اینست که حضرت رسول ص گذشتند بدو نفر که یکدیگر را دشنام
میدادند و یکی از انها بدیگری گفت قبیح کند خدا روی ترا و روی کسیرا
که شبیه بتو میباشد پس رسول خدا ص فرمود این سخن را برادر خود مگو
مگو بجهت آنکه خدا خلق کرد آدم را بصورت او یعنی صورت آدم هم مثل
صورت او بود **و بدانکه** معنی دیگر این حدیث ضعیف میکنیم و آن اینست
که ضمیر صورته راجع بآدم باشد پس معنی این میشود که خلق کرد خدا
آدم را بصورت آدم یعنی بهمان صورتی که آدم دارد بیکدفعه او را بهمین

بهمین صورت خلق کرد ومثل سایر افراد انسان اورا خلق نکرد که
اول نطفه اند بعد خون بسته میشوند بعده مضغه میشوند وبعد عظام
میشوند وبعد از آن گوشت بر آن میرویند وبعد از آن روح را در او ولوج
میکند پس در خلقت انسان پنج گونه تغییر است تا بمقام ولوج روح برسد
وبعد از این تغییرات از شکم مادر متولد میشود وروز بروز نمو میکند
تا بزرگ میشود ولکن حضرت آدم را بهمین صورتی که داشت بیکدفعه خلق
کرد و [illegible] بکو از برای ابجد در کتاب بحر
الفوائد ذکر کرده‌ام **وفیه** [illegible] هدایة الطالبین برهان عقلی
و دلیل [illegible] جسم نیست وشبیهی از برای او نیست
وفیه [illegible] بن الخلا بود در فصل یازدهم
میگوید که [illegible] بعد از آنکه زیاد شدند در روی خاک گردیدند
بشنعار یافتند ساکن شدند بیکدیگر گفتند باید تا خشتها بسازیم
وآنها را بآتش بسوزانیم وایشان از خشت بجای سنگ وگل چرب بجای گچ بود و
باهم گفتند که بیائید بجهت خود شهری وبرجی که سرش باسمان برساند
بنا کنیم واز برای خود نامی پیدا بکنیم مبادا که بتمامی روی زمین پراکنده شویم و
خدا بجهت ملاحظه کردن شهر وبرجی که فرزندان آدم میساختند بزیر آمد
مصنف گوید در این عبارات مکان از برای خدا قرار داده
است وخدا را از جهت بالا بپایین آورده است **وفیه** دلالت دارد بر اینکه

برای اینکه مبادا تا با این همه ابدا انشهر را نمیتوانست به بیند این برد و کفر محض
است و نیز از انجاییکه در تورات در سفر تکوین الخلایق در فصل نوزدهم
حکایت حضرت لوط پیغمبر که برادرزاده حضرت ابرهیم خلیل الرحمن است نقل
میکند و حقیر برجا اختصار ذکر مینمایم که در اول فصل میکوید دو ملک
بوقت شام بشهر سدوم امدند و لوط بدروازه سدوم می نشست و هنگام
که لوط انها را ملاحظه کرد از برای استقبال ایشان برخواست و بر زمین بر
انها خم شد و سجده کرد و گفت ای اقایان من [illegible] بخانه بنده خود تا
بیایید و در انجا بخوابید و پاهای خود را شستشو نمایید صبح [illegible]
روید انها گفتند [illegible]
لوط امدند و او کرد فطیری [illegible] بخواب
نرفته بودند مردم شهر سدوم از جوان [illegible] را احاطه
نمودند و بعد از ان تفصیلی میکوید [illegible] که ان
دو ملک بلوط گفتند دامادها و پسران و دختران خود بلکه هر کس که در شهر
از تو است از اینمکان بیرون ببر زیرا که اهل اینشهر را باید هلاک نماییم
پس لوط بیرون رفت بدامادهای خود گفت برخیزید از اینشهر بیرون رویم که
خدا اینشهر را خراب میکند و اینحرف در نظر دامادهای او بیهوده نمود و
هنگام طلوع صبح ان دو ملک شتاب نموده بلوط گفتند برخیز و زن خود
و دو دختر خود را که حاضرند بردار و از انشهر بیرون رو و بکوه برو تا انکه

فصل دوازدهم

انکه در باب نوزدهم تا ایهٔ سی و هشتم میکوید لوط با دو دختر بکوه رفته
در مغاره ساکن شدند و دختر بزرك بدختر کوچك کفت پدر ما پیر شد
و کسی در زمین نیست که موافق عادت کل زمین بما در اید یعنی از ایا بجمل
نزدیکی کند بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم تا از پدر خود نسلی را
زنده نگاه داریم پس در ان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرك داخل شده
با پدر خوابید و لوط بوقت خوابیدنش و بوقت برخواستنش مطلع نشد و
روز دیکر واقع شد که دختر بزرك بدختر کوچك کفت اینك دیشب با پدر
خود خوابیدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو داخل شده با او بخواب و
از پدر خود نسلی را زنده نکاه داریم و ان شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند
و دختر کوچك برخاسته با او بخوابید و لوط بوقت خوابیدن و برخواستنش مطلع
نشد و هر دو دختر لوط از پدر شان حامله شدند و دختر بزرك پسری
زائید و اسمش را موآب نامید که تا بحال پدر طایفه موآبیان اوست و
دختر کوچك نیز پسری زائید و اسمش را بن عمی نامید که تا بحال پدر طایفه
بنی عمون اوست **مصنف کوید** اولا پیش از خوردن شراب
مست نبود که نفهمد این شراب است و ثانیا اکر شرابی که بد است همه پیغمبران
حرام است او میدانست نمیخورد پس معلوم میشود که این دروغ است و ثالثا میکویم
بعد از انکه دو نفر از ملائکه بلوط کفتند بکوه فرار کن لوط با دو دختر خود
رفتند و در مغاره کوه ساکن شدند در انجا شراب نبود و نهایت محال بود داشتن

بر داشتن شراب نکرده‌اند در اینصورت این شراب از کجا بهم رسید ونیز میگوئیم
عبارات توریة را پیش گفتیم که میگوید لوط بوقت خوابیدن دختران در
پهلوی او و وقت برخواستن آنها اطلاع بهم نرسانید از شدت مستی کسیکه
باین شدت مست بیهوش باشد چگونه میتواند جماع کند ونیز بسیار از
عقل دور است که لوط پیر مرد که صد سال از عمر او گذشته بود دو شب عقب
یکدیگر از جماع دو اولاد از او بهم رسد ونیز دختران لوط میدانستند که
قوم لوط بتنهائی بجهت لواط کردن [illegible] هلاک [illegible] شدند
وقوم حضرت ابرهیم ع وسایر مردم [illegible] نخواهند شد در اینصورت [illegible]
گمان میکردند که در روی زمین کسی بهم [illegible] اطلاع [illegible]
اولادی از آنها بهم رسد پس معلوم میشود که [illegible] ونیز میگوئیم
واضح است که ملائکه جسم بشر نداشتند که [illegible] بخورند
وخواب نمایند بلکه ملائکه اجسام لطیفه اند و طعام آنها تسبیح و شراب آنها
تقدیس است ونیز میگوئیم لوط میدانست که سجده کردن از برای غیر خدا جائز
نیست چگونه برای دو ملک سجده کرد ونیز میگوئیم خدا قوم لوط را بجهت
لواط کردن همه را هلاک نمود و شهر آنها را سرنگون فرمود پس اگر لوط
شراب میخورد و با دختران خود زنا میکرد که بدتر از لواط است مستوجب عذاب
الهی خدا باید لوط و دختران او را هلاک بفرماید و اینکه آنها را هلاک نفرمود
دلیل بر اینست که اینمطلب دروغ است خلاصه اینکه هر کسی که اندک فهم و

فصل چهارم

وعقل داشته باشد یقین می کند باینکه این مطلب دروغ است و
نیز میگوئیم در باب اول انجیل متی میگوید کتاب نسل عیسی مسیح پسر داود پسر
ابرهیم و ابرهیم پدر اسحق بود و اسحق پدر یعقوب بود تا آخر آنچه گفته است
و جد داود را گفته است عوبید بود و مادر عوبید را روت موابیه است پس
بگفته خود از نواده بزرگ داود و از نسل زنانی که لوط پیغمبر با دختر خود
در حال مستی کرده است میشود و نیز متی در همین باب که نسب عیسی را میگوید
گفته است [illegible] سلیمان پسر داود از زن اوریا بود و مادر این [illegible] چنانچه در
فصل چهاردهم کتاب اول ملوک [illegible] در اثر بیت [illegible] گفته است اسم
[illegible] از کتب خود نصاری نسب عیسی
که او را [illegible] منتهی باولاد زنا خواهد شد
و چون [illegible] در نسب حضرت عیسی بتصریح انجیل
انتساب مادری معتبر است بجهت اینکه اگر عیسی را فرض با اعتقاد ایشان پدری
و ابرهیم نداشته باشد او را عیسی پسر داود و پسر اسحق پسر ابرهیم نمیتوان
گفت و از کتب آسمانی استدلال بر حقیقت او نمیتوان کرد چنانچه بر [illegible] علیم
نصاری در این مقام کیفیت ترتیب تناسل [illegible] در باب اول انجیل
متی چنانچه گفتیم تصریح باین کرده است پس از اینجا معلوم شد که انتساب
مادری عیسی بداود و اسحق این همه شرافت را دارد پس در این صورت [illegible]
و [illegible] ایشان داخل در نسب عیسی خواهد بود پناه میبرم بخدا از این اعتقادات

اعتقادات باطله و این دروغ بزرگیست که بر هر کسی که اندک عقل و شعور
دارد مثل آفتاب روشن است و نیز به غایتی از خلاف است و قبیح مثل این
عار و شناعت از پیغمبران خدا و مبتلا شدن دختران انبیا و اولاد انبیا به
چنین کار شناعت آن هست تا دنیا برپا است باقی بماند و این نسل زنا تا به همیشه
باقی ماند و بنی مواب و بنی عمون دو امت بزرگی هستند بجهت اینها بشما
نماید و دیگر از آنجمله آنست که در تورات در سفر تکوین الخلایق در فصل
دوازدهم میگوید که خدا خود را بحضرت ابراهیم ظاهر ساخت و گفت این
زمین را بذریت تو خواهم داد و دیگر در همین سفر در فصل هیجدهم
ظاهر شدن خدا را بر ابراهیم در بلوطستان ممری [illegible]
مهمانی کردن ابراهیم خدا را ذکر مینماید [illegible]
و آن اینست که میگوید که ابراهیم [illegible]
شد آنحضرت [illegible]
واستقبال ایشان [illegible] خدا را [illegible]
اگر من در نظر مرحمت تو [illegible] اکنون از پیش بنده خود مگذر
بگذار که آب [illegible] پاهای خود را بشوئید و بعد از آن تکیه بر درخت
بفرمائید [illegible] استراحت بفرمائید لقمه نانی خواهم آورد که دل خود را
تقویت نمائید بعد از آن که بنده خود را سرافراز فرموده باید از نزد من
روانه شوید [illegible] آنچه خواهش کرده چنان کن پس ابراهیم

ممری

فصل چهارم

آنحضرت بتعجیل بخیمه بطرف ساره رفتند و بساره فرمودند برخیز و
زود سه کرده نان بپز پس گوساله نازک و خوبی بخادم خود داد
که آنرا بسرعت حاضر ساخت و خود آنحضرت گوساله و کره و شیر تا بسه
کرده نان بر داشته بحضور ایشان آورد و آنها مشغول خوردن شدند و آن
حضرت در بالای سر ایشان ایستاده بود و بعد از آن خدا از ابرهیم
پرسید که زن تو ساره کجاست عرض کرد در خیمه است پس خدا بشارت
داد که انشاالله پسری برای تو متولد خواهد شد ساره شنید چون پیر
شده بود و عادت زنان از او منقطع شده بود خندید و گفت من و شوهرم
هر دو پیر شده ایم آیا ممکن است که سرور و شوق یعنی اولاد از من بهم رسد که برای او
مسرور بشوم پس خدا با ابرهیم فرمود ساره چرا خندید و گفت آیا خواهم
زائید در حالتیکه پیر شده ام آیا برای خدا چیزی هست که دشوار باشد
و بجا آنکه در وقت موعود بر طبق زمان عمر تو مراجعت میفرمایم ساره را
پسر خواهد شد و ساره از ترس گفت من نخندیدم پس خدا فرمود بتحقیق که
تو خندیدی پس ایشان از آنجا بشهر سدوم روانه شدند و ابرهیم مشایعت
ایشانرا نمود پس بعد از آن مکالماتی خدا با ابرهیم فرمود که طولانیست
و مختصرش اینست که خدا فرمود اهل شهر سدوم و عموره را که گناهشان
زیاد است هلاک خواهم کرد ابرهیم عرض کرد آیا صالح را با طالح هلاک
خواهی کرد احتمال دارد که در شهر پنجاه نفر صالح باشند حاشا از تو

از تو که مثل این کار را بکنی و صالحان را با طالحان هلاک نمائی حاشا
از تو آیا میشود که حاکم تمام روی زمین و جزا دهنده انها عدالت نکند پس
خدا فرمود اگر پنجاه نفر صالح در میان شهر باشد همه اهل انشهر را
بسبب ایشان نجات خواهم داد پس باز ابرهیم عرض کرد اگر چهل و پنج
نفر صالح باشند فرمود باز هلاک نخواهم کرد و مکرر ابرهیم عرض میکرد
اگر کمتر باشند باز انها را هلاک خواهی فرمود خدا فرمود هلاک نخواهم
کرد تا انکه عرض کرد اگر ده نفر صالح در میان شهر باشند انها را هلاک خواهی
فرمود خدا فرمود باز انها را هلاک نخواهم کرد مصنف گوید
این عبارت صریح است که خدا [illegible]
چاپ کرده اند و بر اطراف عالم منتشر [illegible]
در اینکه خدا دیده میشود و جسم است و [illegible] مکان
ظاهر میشود و غذا میخورد و با مخلوق خود در برزمیشود و گفتگو می
کند و در مکانی منزل میکند و استراحت کند و دست و پای خود را
بجهت رفع خستگی میشوید و از انجا بمکان دیگر میرود و بر هر کسی که اندک
شعور و عقلی داشته باشد مثل افتاب روشن است که این چیزها در حق خدا سبحانه
و تعالی محال است و کفر محض است و این عبارات توریة هم بطریقی است که تاویل
نمیتوان کرد خلاصه انستکه همه پیغمبران فرموده اند که خدا را نمیتوان دید
و در کتب خود انها و در قرآن مجید نیز مذکور است که ذات الهی دیدنی نیست

نیست و کسی نمیتواند او را ببیند فرد وم نیاورند که آنحضرت و جسم نیست و
مکانی از برای او نیست چنانچه این مطالب را در کتاب هدایة الطالبین بتفصیل
ثابت کرده ایم و این از آفتاب روشن تر است که رؤیت مخصوص جسم و ۲ مار تاب هم
جسمانیات است بلکه جمله از جسمانیات هم مثل روح و ملک و جن و هوا بسبب
لطافت جسم آنها بچشم آنها را نمیتوان دید در این صورت خالق آنها را
چگونه میتوان دید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف
الخبیر و هو [illegible] وهم میگوئیم جرانیم پیشوای نصاری که توریة
و سایر کتب انبیا را از زبان [illegible] بزبان فرنگیان ترجمه کرده است در ترجمه
[illegible] در باب [illegible] یوحنا از زبان عیسی نوشته است که آنحضرت
بجواب [illegible] خدا را [illegible] ندیده است وهم در باب اول انجیل
یوحنا از زبان یوحنا [illegible] میدانند نوشته است
که یوحنا گفت خدا را هیچکس هرگز ندیده است وهم در توریة در سفر
خروج در فصل سی و سیم در آیه بیستم میگوید حق تعالی بحضرت موسی فرمود
ای موسی تو نمیتوانی مرا ببینی زیرا که محال است انسان تواند مرا ببیند و
زنده بماند وهم بلوس که جرانیم و تمام نصاری او را پیشوا و واجب
الاطاعه میدانند در فصل ششم کتابی که بتیموتاوس شاگرد خود
نوشته است در آیه شانزدهم نوشته است که بیمردم بگوید که برود که او
آنکسی است که تنها هرگز نمیمیرد و نور است که نزدیک آن نمیتوان شد هیچ

و هیچ کس او را ندیده و ممکن هم نیست که بتوان او را دید تا ابد الآباد و فی
بدء انکر در کتاب ملل و نحل میگوید از جمله فرقهای یهود فرقه مقاربه
و هایینه اند انها گفته اند خدا ملکی افریده است که او را برگزیده است و
مقدم کرده است او را بر همه خلایق و خلیفه فرموده است عمل را بر ایشان
و خدا مخاطبه میفرماید پیغمبران را بواسطه این ملک معظم و انکسی که با موسی
سخن گفت که خدا در قران فرموده است و کلم الله موسی تکلیما هر او همین
ملک است که با موسی سخن گفت و خدا [illegible] با ابن آنها باید
و بعد از این فقرات تفصیلا دیگر نوشته که انها را ذکر نکردیم و چون [illegible]
انچه گفتیم دانسته شد میگوییم حالا [illegible]
و انجیل و سایر کتب پیغمبران است که خدا را [illegible]
و جراییم و میکاییل بشر انانها همگی گفته اند [illegible] خدا را
بر بینند پس ازین ایات معلوم شد که جراییم و دیگری مثل او [illegible] شمرده اند
که خدا بصورت انسان ظاهر شد با براهیم و او خدا را دید و خدا غذا خورد
و با انحضرت گفتگوی زیاد کرد این چه افترائیست که بخدا و پیغمبر او بسته اند
این بیان موسی است که خدا با و فرمود محالست که انسان مرا ببیند و زنده بماند
و این بیان موسی است که فرمود خدا را هیچکس نمیتواند ببیند پس چگونه
میشود که یکجا انحضرت بفرماید کسی نمیتواند خدا را ببیند و یکجا بفرماید
ابرهیم خدا را دید و غذا برای او حاضر کرد و خدا غذا خورد حاشا که موسی

موسی ع دو حرف متناقض بفرماید و در توریة خود چنین خبر فرمود
نباشد بلکه این افترا و دروغ را جزایم و دیگری مثل او داخل توریة
کرده اند و بدانکه حقیر در باب این آیات با جمعی از علمای یهود صحبت
کردم در جواب گفتند که ما خود هم حیران مانده ایم که این نسبتها در
حق خداوند عالم جایز نیست و این عبارات که کفر محض است در توریة
چه چیز است بلی یکنفر از علمای یهود خواست که پائی در تاویل این آیات
بکند گفت مراد از سه نفر … بودند گفتم چه اشخاص بودند که ابرهیم
انها را سجده کرد گفت ملائکه بودند در جواب او گفتم اولا انکه ابرهیم
میدانست که سجده کردن از برای غیر خدا جایز نیست و گناه بزرگیست مگر
بامر خدا … ثانیا … نشده بود که انحضرت این سه
نفر را سجده نماید … ادوناي در زبان عبری بمعنی
خدا است در توریة بزبان عبری نسبت بان موسوم عبری بود و این لفظ در
زبان عبری بمعنی ملائکه هرگز نیامده است و در توریة بزبان عبری و زبان
عربی و فارسی که علمای خودتان ترجمه کرده اند صریح نوشته اند که
خدا با برهیم چنین فرمود و ابرهیم چنین عرض کرد و خدا فرمود سارا در
خیمه چرا خنده کرد در اینصورت که در توریة عبری و عربی و فارسی مکرر
خود شما لفظ خدا را مکرر نوشته اید که خدا با برهیم چنین فرمود
وابرهیم بخدا چنین عرض کرد دیگر نمیتوانید تاویل بکنید بر غایر یهود

بجود کنند و این آیه بلفظ ادونای نیست بلکه بلفظ ادون نیست که به
معنی آقا و بزرگ است گفتیم در این آیات مذکوره توریه بزبان عبری که در به
لفظ ادونای گفته است و بلفظ ادون نیز اگر بیفتد ایضاً هم بزبان عبری
بمعنی خداست چنانچه در آیات توریه و انجیل بمعنی خدا استعمال شده
است از انجمله در باب پانزدهم انجیل متی در آیه بیست و پنجم در آخر آیه
میگوید ادون هتا میم و هتا ارص که آنرا [illegible] است و هتا
میم بمعنی آسمان و هتا ارص بمعنی زمین است یعنی [illegible]
و اگر ادون بمعنی آقا هم باشد [illegible] بمعنی خدا [illegible]
دیگر آنکه ابرهیم او را سجده نماید [illegible]
ابرهیم میگوید [illegible]
که مراد خدا باشد و نیز گفتیم [illegible]
است که خدا با ابرهیم چنین فرمود و ابرهیم بخدا چنین عرض کرد پس این کلام خود
از جواب عاجز شدند دویم آنکه ملائکه جسم بشری نداشتند که غذا بخورند
و دست و پا داشته باشند استراحت بکنند بلکه ملائکه [illegible] و لما
انما التسبیح شرابها انما التقدیس است چهارم آنکه کتاب تحل قدوشیم
که کتاب معتبر یهود است و در تفسیر توریه است نوشته است که آن سه نفر
یکی خدا بود و دو نفر دیگر جبرئیل و میکائیل بودند و شاهد بر این
آنست که در توریه در آیه که بعد از این آیات است که آنها در فصل بعد

وقف

فصل چهارم

بعد از آن میگوید نیز آن دو ملک بنزد لوط آمدند و گفتند بکوه
فرار کن چنانچه پیش گفتیم و از این مستفاد میشود که خدا از نزد ابرهیم
رفت و آن دو ملک را بنزد لوط فرستاد پس معلوم شد که هر سه ملک
نبودند پیغمبر آنکه ابرهیم گفت اگر در شهر سدوم صالحان با طالحان
باشند آیا میشود که تو حاکم تمام روی زمین و جزا دهنده آنها میباشی
صالحان را با طالحان هلاک نمائی و عدالت نکنی و این واضح است که [illegible] ۲ خدا ع
تمام روی زمین و جزا دهنده آنها است نه ملائکه پس ثابت است شد که هر سه
ملائکه نباشند چنانچه تو میگوئی عبارات صریح است در اینکه یکی
از آن سه نفر خدا بوده [illegible] خدا هلاک میفرماید قوم را
که گناهکار باشند و ملائکه واختیار بخشیدن بجهت بودن
صالحان در شهر [illegible] ندارند با خدا است نه با ملائکه پس از آنچه
گفتیم دانسته شد که مراد از این سه نفر که در این آیات توریة است
یکی خدا است و آیات توریة و انجیل صریح‌اند در اینکه موسی و عیسی فرموده اند
که ممکن نیست کسی خدا را بتواند ببیند پس قطع حاصل میشود باینکه
این آیات باین طور داخل توریة اصلی نبوده است بلکه جاعلین و دیگری
مثل او داخل توریة کرده اند مثل دروغهای دیگر که درباره خدا و
پیغمبران عظام داخل توریة کرده اند خلاصه سخن اینکه چون گفتگو با
عالم یهودی باینجا رسید از جواب عاجز شد و گفت خود ما هم در این آیات

اثبات و مانند این اثبات جواب نمانده ایم که این نسبتها در حق حضرات
و در حق پیغمبران عظام چه چیز است پس بعد از آن در آیاتی که در باب
نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در توریة است با او بحث داشتیم
از جواب عاجز شدند و گفتیم بطلان دین شما بعد از مبعوث شدن
خاتم انبیا بر خود تان ثابت شد در این صورت چرا مسلمان نمیشوید
عذری چند آوردند که معلوم شد از جهت حب دنیا و ریاست و عصبیت
مسلمان نمیشوند و نیز از انجمله در [illegible] داود
پیغمبر ع در فصل یازدهم نسبت زنا کردن بزن اوریا [illegible]
پیغمبر ع داده است و نوشته است [illegible] از انجمله فرستاد
و بر پیش لشکر نوشت که اوریا را پیش [illegible] تا [illegible] شود
لشکر نیز مرده داود چنان کرد و [illegible] زن
اوریا رسید از برای شوهرش عزاداری نمود بعد از آن در فصل
دوازدهم میگوید که داود زن اوریا را زن خود کرد و سلیمان از او بهم
رسید و نیز از انجمله در توریة در کتاب اول ملوک در فصل یازدهم
آن مذکور است که حضرت سلیمان ع هفتصد زن دائمی و سیصد زن
متعه از کفار گرفت و آنحضرت پیر شد آن زنان قلبش را برگردانیدند
بسوی خدایان خود شان که بتان بودند پس در آن وقت سلیمان بتخانه
بنا کرد که برای کموش بت جماعت موابیان و مولک بت پسران عمون

یکی

عمون در انجا بود در کوه بلندی که در برابر اورشلیم بود و از برای
همه زنان خود که از کفار گرفته بود بتخانها ساخت و کندر می
سوزانیدند و قربانی از برای خدایان خود که بتها باشند می کردند
و نیز در همین فصل مذکور است که خداوند عالم دو دفعه خود را
ظاهر نمود بسلیمان و سلیمان خدا را رؤیت نمود و از انجمله در تو
در سفر تکوین الخلایق در فصل سی و پنجم مذکور است که حق سبحانه و تعالی
خود را بحضرت یعقوب پیغمبر ظاهر نمود و نیز نسبت بت پرستی باهل خانه
انحضرت داده است و نیز در سفر تکوین در فصل چهل و سیم مذکور
است که حضرت یوسف و برادرانش شراب خوردند و مست شدند
و نیز در سفر تکوین در فصل سی و هشتم نوشته است که یهودا پسر یعقوب
بعروس خود که تامار نام داشت بعد از فوت پسرش زنا کرد و در وقت زنا
کردن نفهمید که این زن با وی زنا کرد عروس خودش بود و بعد از ان تامار
حامله شد و در یک شکم دو پسر زائید اسم یکی را زارح و اسم دیگری را فارص
گذاشت که یکی از انها جد داود و سلیمان و عیسی بود مصنف
گوید در باره سایر پیغمبران هم غیر از انچه گفتیم در توراتیکه حال
در دست دارند که معتبر است اصلی بسیار نسبت زنا و شرب خمر و بت پرستی
و غیر اینها در ان مذکور است اگر حقیر همه انها را در این رساله می
نوشتم کتاب بسیار مبسوط میشد و از انچه گفتیم از برای ارباب فهم و عقل

وعقل کفایت می کند و شبهه باقی نمیماند که نسبت رؤیت و جسم و غذا
خوردن و گفتگو کردن خدا تعالی با انسان موافق کتب محرفه یهود و
نصاری چنانکه گفتیم و موافق فرموده همه پیغمبران و کتب ایشان تهمت و
دروغ و کفر محض است و اگر خدا العیاذ بالله باز و همتا بود فرقی میان
خالق و مخلوق نبود و عقل که حجت باطنی است حکم میکند باینکه این چیزها
در حق حق تعالی روا نیست و محال است و در فصل پیش از این فصل ثابت
نمودیم که توریت اصلی از میان رفت و این توریت که ایشان در دست دارند گاهی
بعضی از آیات و احکام توریت اصلی در آن یافت میشود و بعضی [illegible]
که در این توریت است چنانچه پیش [illegible] توجیه
کردن داخل کرده اند و نیز این نسبتها که به پیغمبران [illegible] داده اند و
توریت اصلی نبوده است و همه دروغ و کفر محض [illegible] اینکه
خدا پیغمبران را برای ارشاد و هدایت بندگان خود میفرستد که خلق را
بتوحید خدای عز و جل دعوت نمایند و از پرستیدن بت و زنا و لواط و
شرب خمر و سایر گناهان ایشان را منع نمایند پس اگر خلاف فی عالم باین جهات
ایشان را نفرستاده باشد پس عقل که حجت باطنی و برهان قطعی است و بر
دلیل نقلی مقدم است حکم میکند باینکه فرستادن حق تعالی پیغمبران را
لغو و بی ثمر است و فرقی میانه فرستادن ایشان و نفرستادن ایشان نخواهد
بود و بدیهی است که از خالق حکیم علیم و صانع بصیر خبیر هرگز فعل لغو

وقف نمود میرزا [illegible] الراقم

فصل [illegible]

لغو و بی ثمر صادر نمیگردد پس از انچه گفتیم قطع حاصل میشود که
فرستادن خداوند عالم پیغمبرانرا برای انستکه امر نمایند بندگانرا به
پرستیدن و عبادت کردن خدای واحد و منع نمایند از پرستیدن بت و
سایر گناهان پس میگوئیم هرگاه خود پیغمبر بت پرست باشد و گناهان
دیگر را خودش بکند در اینصورت چگونه میتواند خلق را منع نماید از
این گناهان و اگر هم در صدد منع بر اید کسی از او قبول نمیکند بلکه باو
میگویند که تو خودت بت پرستی و خودت این گناهانرا میکنی چگونه مارا
منع مینمائی اگر جایز نیست چرا خودت مرتکب میشوی و اگر جایز است
چرا مارا منع [illegible] پس غرض خدا امت بسبب ارسال پیغمبران اگر ایشان
هم او [illegible] بت پرستیدند و گناهان دیگر را میکردند بسبب پیغمبران
بعد از انکه [illegible] شدند [illegible] ایشان هم داخل عذاب و عقوبت پس اگر
پیغمبران این گناهانرا میکردند خدا باید بغیر از انها را مستحب نفرماید
بلکه بفرماید شما خودتان این گناهانرا میکنید چگونه امت خودتان را
نفرین میکنید خلاصه انستکه انچه در حق خدا و پیغمبران عظام در تورات و دیگر
و سایر کتب علمای یهود نوشته اند همه دروغ و افترا است و اگر کسی بخواهد تحقیق
الهی و صفات ثبوتیه و سلبیه الهی را بتحقیق بداند و نیز معنای بعض
پیغمبرانرا بتحقیق مطلع شود رجوع نماید بکتاب هدایة الطالبین که
حقیر در اصول دین و اصول مذهب نوشته ام و همه اینها را با برهان و نیز

ونیز عصمت انبیا را ببرهان عقلی و دلیل نقلی بطریقی ثابت کرده ام
که شبهه از برای هیچ کس باقی نماند **مصنف گوید** از جمعی
از علمای یهود سؤال کردم که شما با زن شوهر دار زنا میکنید و جایز
میدانید گفتند هرگز ما چنین کاری نمیکنیم و حرام میدانیم و معصیت
کبیره میدانیم گفتم بت را سجده میکنید گفتند هرگز نمیکنیم گفتم با
دختر و عروس خود زنا میکنید گفتند هرگز نمیکنیم گفتم چطور اینها را
از گناهان بزرگ میدانید و نمیکنید اینها را بانبیا و پیغمبران نسبت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شما [illegible] است و [illegible] از برای شما [illegible] را داخل
توریه کرده اند [illegible] این توریه اصل نیست و [illegible] میگوئیم که هر
کسیکه اندک عقلی داشته باشد [illegible] واضح و روشن است مثل آفتاب
که انبیا [illegible] بلکه از جمله محالات است که خدا [illegible] حکیم علیم
کتابی [illegible] شریعتی که [illegible] نازل میفرماید که احکام شریعت
و اخلاق [illegible] خدا [illegible] را ارشاد فرماید از این گونه
نسبتها [illegible] پیغمبران [illegible] کتاب [illegible] بلکه [illegible]

از انها را در این توراتی که حالا در دست یهود است و اولاد زنا نوشته است
و نسبت گناهان بزرگ که گفتیم که با نها داده باشند از اوصاف
حسنه و خصایص انبیا چیزی که منفر مردم باشد حال انکه گفتیم که فرستادن
پیغمبران برای منع مردم از اینها یعنی اعمال قبیحه است در اینصورت چگونه
میشود که خدا انها را امر نموده که بفرمایند پرستیدن بت و مرتکب شدن گناهان
بزرگ را نسبت با نها بدهند پس در این صورت بحکم عقل قطع حاصل میشود که
اینگونه چیزها در توریه اصل نبوده است چنانچه در فصل پیش ثابت
کردیم که توریه اصلی از میان رفته است و این توریه اصلا اعتباری
و اعتمادی بان نیست و هم چنین میگوئیم که سلاطین عرب و عجم و خواقین
ترک و دیلم و پادشاهان روم و فرنگ حکام یا سفیری که بولایات میفرستند
در فرمانی که برای انها مینویسند از اوصاف حسنه انها مینویسند و الحق
مذمت انها را بنویسند خصوص انکه بنویسند انها حرامزاده اند و ظالم
و زانی و شراب خوارند و اطاعت مرا نمیکنند و مرا پادشاه نمیدانند و اطاعت
غیر مرا میکنند در اینصورت هیچ کس اطاعت ان حکام یا سفرا را نمیکند بلکه
رعایا اطاعت چنین پادشاهی را نمیکنند پس در اینصورت چگونه میشود که
خدا در کتابی که بر پیغمبران نازل میفرماید برای احکام دین و ارشاد بندگان این
نسبتها را در حق پیغمبران خود شمرده در ان کتاب ذکر بفرمایند عقل هیچ طفل
ممیزی این مطلب را قبول نمیکند بلکه عقل حکم میکند باینکه این نسبتها دروغ

دروغ است و در بودن قبر آنها را داخل کرده اند و اگر بخواهید بدانید که
بودن قبر انسانها که خدا نازل فرموده بموسی ع چگونه بوده پس میگوییم که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع جمله فصل از توریة را بزبان عربی بیرون
آورده اند که در میان علمای اسلام مشهور است حقیر ترجمه دو فصل از آنرا
با ترجمه بعضی از عبارات دیگر از سایر فصلها را در اینجا بوضوح
ذکر مینمائیم تا بدانید که کتاب آسمانی چگونه است ابتدا ترجمه فصل اول
از این جمله فصل اینست که خداوند عالم میفرماید [illegible] عجب دارم
من از کسیکه یقین بمرگ دارد چگونه شاد میشود عجب دارم من از کسیکه
یقین دارد بحساب روز قیامت چگونه مال جمع میکند عجب دارم از کسیکه یقین
دارد باینکه دنیا رو بفنا میشود چگونه [illegible]
عجب دارم من از کسیکه یقین دارد بباقی [illegible] همیشه
خواهد بود چگونه استراحت کند عجب دارم من از کسیکه [illegible] باشد
و عالم باشد بقلب یعنی بعلم خود عمل نکند عجب دارم از کسیکه پاک
پاکیزه باشد برای ناپاک نباشد در دل عجب دارم از کسیکه مشغول است
بعیب گفتن مردم و از عیب نفس خود غافل است عجب دارم از کسیکه
میداند که خدا مطلع بر اعمال او است چگونه معصیت خدا میکند عجب دارم
از کسیکه میداند اینکه [illegible] داخل قبر میشود تنها و از او حساب میخواهند
چگونه انس میگیرد با مردم [illegible] نیست خدائی مگر خدا براستیکه

مستحق پرستش است و محمد بندهٔ منست و فرستادهٔ منست بر جمیع خلایق
براستی و درستی و از کلمات فصل دویم اینستکه میفرماید که کسی که باک نداشته
باشد که از کجا اکل میکند یعنی از روزی شبهه ناک دوری نمیکند باک ندارد
منکه از هر دری که باشد از درهای جهنم او را داخل جهنم نماید و در فصل
سیم میفرماید ایفرزند آدم هر کس قناعت کند در دنیا بی نیاز کردد و
هر کس ترک کند حسد را آسوده میشود و هر کس دوری کند از حرام خالص میشود
دین او و هر کس ترک کند غیبت مردم را ظاهر میشود دوستی او در دل
مردم و هر کس کناره کند از مردم سالم میشود از ایشان و هر کس که سخن
کم گوید عقل او کامل میشود و هر کسی که برزق کم راضی شود پس بتحقیق که
اعتماد کرده است بخدای تعالی و هر کسیکه راضی شود باندک رزقی که
برای او نوشته شده است حق تعالی راضی میشود از او باندکی از عمل ای
فرزند آدم تو بعلمی که داشته عمل نمیکنی پس چگونه طلب میکنی
علمی را که بان عمل نمیکنی ایفرزند آدم هرگاه تمام کردی عمر خود را در
طلب مال دنیا پس کی طلب خواهی کرد بهشت را و از جمله عبارات
فصل چهارم اینستکه میفرماید ایفرزند آدم ما هر روز رزق ترا میدهیم
و تو حمد ما را نمیکنی پس برزق کم قناعت نمیکنی و برزق بسیار هم که بدهیم
سیر نمیشوی ایفرزند آدم هیچ روزی نیست مگر اینکه میرسد بتو از نزد من
رزق تازه و هیچ شبی نیست مگر اینکه می آید بدرگاه ما از نزد تو ملکی

ملکی کرده بعد تسبیح تو روزی مرا بپوشی و معصیت مرا میکنی دعا میکنی
بدرگاه ما اجابت میکنیم دعای ترا خوشی من کسب تو فرهیده اید و عملهای تو
بسوی من بالا می آید پس سزاوار نیستی که هستم و بدی بنده هستی تو
من حیا میکنم از تو و تو حیا نمیکنی از من مرا فراموش میکنی و یاد
میکنی غیر مرا از مردم میترسی و از عذاب و غضب من ایمن میباشی و از جمله
کلماتی که در فصل هفتم است اینست که میفرماید ای فرزند آدم ایستادن
آسمانها در هوا بدون ستون [illegible] آسمانها [illegible] بهشت و دعاهای
شما نمی ایستد بی وعظ [illegible] من و هم چنانکه [illegible] بی سنگ
از آب همچنین [illegible]
و از جمله کلماتیکه در فصل [illegible]
آنچه من میگویم و حق میگویم [illegible] حشر میکنم
او را در روز قیامت بصورت مورچه کوچک که در زیر پا مرده پایمال شوند
و هرکس که تواضع و فروتنی کند از برای عالمی یا از برای نیکی و مادر خویش
بلند میکنم او را در دنیا و آخرت و هر کس متعرض شود از برای دریدن
پرده مسلمانی من پرده‌های او را پاره میکنم هفتاد مرتبه و هر کس اهانت کند
و خواری رساند مؤمنی را پس بتحقیق که آشکارا کرده است با من جنگ
را و هر کس دوست دارد مؤمنی را بجهت خاطر من مصافحه میکنند با او
ملائکه در دنیا بر پنهانی و در آخرت آشکارا و از جمله کلماتی که در فصل

و پوشیده‌ها

فصل چهارم

فصل چهاردهم میفرماید اینست که میفرماید ای فرزند آدم چگونه اجتناب
نمیکنید از حرام و از کسب کردن از گناهان و نمیترسید از آتش دوزخ
و پرهیز نمیکنید از غضب خداوند بخشاینده مهربان بعزت و جلال خودم
قسم که اگر نبود بجهت مردان پیری که کمرهاشان خم شده مثل رکوع کنندگان
و اطفال شیرخواره و چهارپایان چرا کننده در زمین و جوانان خشوع
کننده هر آینه میگردانیدم آسمان را بر بالای سر شما آهن و زمین را بی آب
و علف [illegible] شما [illegible] و نمیفرستادم از آسمان بر شما قطره
باران [illegible] از برای شما از زمین یک دانه و فرو میریختم بر شما عذاب
را [illegible] فصل هفدهم میفرماید اینست که
میفرماید [illegible] صله رحم بکن با خویشان خود و
مواسات بکن با [illegible] خود را با دیده و رحم بکن بر کسی که مصیبت
باو رسیده است و اکرام بکن یتیم را و بوده باش از برای یتیم مثل پدر مهربان
و بیوه باش از برای بیوه زنان مثل شوهر مهربان پس کسیکه باین صفت
باشد و مرا بخواند در جواب او لبیک میگویم و هر حاجتی از من بخواهد
باو عطا میکنم و در فصل بیست و هفتم وصف جهنم و انواع عذابهای
آنرا میفرماید و در فصل بیست و هشتم وصف بهشت و انواع نعمتهای آنرا
میفرماید و در فصل بیست و نهم میفرماید مثل صدقه دادن از مال حرام
مثل کسی است که روی خود را بشوید ببول و در نسخه دیگر است که مثل کسی

کی است که چیزها بخیر را میشوید بود لهو از جمله کلمات فصل سی و یکم هست
که میفرماید ای فرزند آدم حب دنیا را از دل خود بیرون کن بدرستی که حب
من و حب دنیا در یک دل جمع نمیشود و از جمله کلماتیکه در فصل سی و سیم
میفرماید اینستکه میفرماید ای فرزند آدم بدانکه مال الحلال می اید ترا مکو قطره
قطره و مال الحرام می اید ترا مثل سیل پس کسیکه زندگانی خود را صرف کند
در زنا و صرف میشود و از جمله کلماتیکه در فصل سی و پنجم میفرماید اینستکه
میفرماید ای فرزند آدم هر کسیکه مشغول [illegible] بعبادات
و هر کسیکه میترسد از جهنم باز میدارد نفس خود را از شهوات و آخر فصل سی
فرماید و سی کسیکه استغنا و [illegible] و [illegible]
که در فصل سی و ششم میگوید اینستکه [illegible]
که مهمان منزل تو بنا مدین نکو اعوذ بالله [illegible] هست
و تو بنده من هستی و مهمان رسول منست پس تو نیز هر دو را منع کنی
رسول را از مال من آیا نمیترسی که نعمت خود را از تو بگیرم و از جمله
کلماتیکه در فصل سی و هفتم میفرماید اینستکه میفرماید ای فرزند آدم
اگر خواهی عمر تو زیاد شود دیگر همنشینی کن با صاحبان علما زنده دل
کن از هم نشینی با ارباب دنیا و هم صحبت شو با فقرا و مساکین و از جمله
کلماتیکه در فصل سی و هشتم میفرماید اینستکه ای فرزند آدم نظر اهمال
من هرگز تمام نمیشود و بقدر آنچه تو در راه من ببخشی میدهم من بتو مدد

[illegible]

فصل چهارم [illegible]

میدهم و بعد با [illegible] مسألت میکنی و عندهم بفقرا من [illegible] امساک
میکنم از تو و بتو میدهم ای فرزند آدم بخل تو از دادن بفقرا سبب
سوء ظن تو است بمن و از کمی یقین است که بخل میکنی و بفقرا نمیدهی
و از جمله کلماتیکه در سوره چهلم است اینست که میفرماید ای موسی دنیا باز
مرده مانست و باز داشتن آنها از آنها [illegible] است و بنیتها از برای
مؤمن طره در دنیا مگر بندگی و عباداتیکه از برای من میکند همیشه در دنیا
دل غمگین و [illegible] باشد [illegible] است از برای او بهشت [illegible]
و اکثر [illegible] فقر [illegible] دنیا [illegible] آخرت و حال آنکه او شاد [illegible]
و خوشحال [illegible] و [illegible] و آنکه [illegible]
خود [illegible] دنیا و وقت [illegible] آنکه پریشان و حقیر [illegible] از
مال حرام [illegible] جمع کرده مال را برای وارث خود و او سخت
ترین عذابها [illegible] عذاب عقاب در روز قیامت [illegible]
عذاب و [illegible] عذاب و نیز میفرماید ای فرزند آدم هرگاه بیرون
نکنی حق مرا از مالی که بتو داده ام و منع کنی و ندهی از مال من حقوق
فقرا را مسلط میکنم بر تو ظالمیرا که آن مال را از دست تو بگیرد و ثواب
نمیدهم ترا برای مالیکه ظالم از دست تو گرفته است ای موسی کسیکه طلب
غنا بکند با موال فقرا و یتیمان فقیر میکنم او را در دنیا و عذاب میکنم او را
در آخرت و هر کسیکه بقوت فقرا و ضعفا و مال آنها بنائی بکند عمارت

وعبادتی بنا دبنای او و عبادت او و اطوار او کم و ساکن میکنم او را
در جهنم مصنف گوید کتاب توراتیکه حقتعالی از آسمان
بحضرت موسی نازل فرموده بود از این گونه عبارات و نصایح و مواعظ
داشت و احکام و تکالیف را که آن خداوند عالم بیان فرموده بود که فقره ۳ از ملا عظم
آن باب از هدایت بیرون هر کسی که بدین حال بود و نصاری انصاف
بدهند که توراتیکه از اینگونه مواعظ داشت … با توراتیکه
حال در دست دارند که غالب از … محض است …
آن نسبتها که بخدا و پیغمبران عظام بهتان است بل بعضها …
مواعظ و بشارتها که در آن بود …
که حال دارند هست هر عقل حکم …
و نصاری دارند هیچ شباهتی اصلا … نقل
هر طفل ممیزی حکم میکند باینکه این کتاب خدا نیست و هر گاه مضمونها
این چهل فصل تورات اصلی را با قرآن مجید که کتاب خدا است مقابله
کنند مطلع خواهند شد که آنچه در این چهل فصل توریة است در قرآن
مجید موجود است بلکه این چهل فصل قطره ایست از دریا هست و
مواعظ و نصایح که در قرآنست و نیز قطره ایست از دریای حکمت و نصایح
و مواعظیکه از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و پیشوایان دین اسلام
وارد شده است و چون بنای این رساله بر اختصار است بیش از این بمطلب

فصل [illegible]

اینمطلب را طول نمیدهیم و از برای ارباب فهم و شعور و انصاف همین قدر
که گفتیم کفایت میکند **فصل [illegible]** در بیان مطاعن یهود و بطلان
عبادات اختراعی انها و بعضی مطالب دیگر است **بدانکه** عباداتیکه
که در این زمانها طایفه یهود عنود لجوج دارند همه اختراعی علمای انها است
و باطل است و موافق توریت نیست و دلیلی که ذکر مینمایند بر اثبات عبادات
اختراعی خودشان اینست که خداوند عالم در کوه طور فرمانهای بسیار
[illegible] که این فرمانها هیچکدام داخل در توریت نبود
[illegible] همه ان فرمانها [illegible] بایست که چند برابر توریت است و بعضی
[illegible] برابر توریت است و ان فرمانها از زمان موسی ع
تا [illegible] انها نقش بود و بر زبانها جاری بود و بعد
از [illegible] انها را نوشتند و کتابی ساختند و اسم
انرا میشناه گذاردند و در اول ان کتاب میگویند موسی گرفت توریت را
از کوه سینا و سپرد به پیران خلاصه سخن انکه این عباداتی که در این زمانها
یهود دارند از کتاب میشناه میباشد خودشان اقرار دارند که این عبادات
در وقت اباد بیت المقدس نبود و بعد از خرابی اول بیت المقدس این
عبادات برپا شد و بعضی از علمای انها گفته اند این کتاب را در عهد اسکندر
رومی نوشتند و همه این کتاب برابر خلاف توریت و فرموده موسی نوشته اند
و انرا مودیه شیشعل به نام گذارده اند یعنی توریت از حفظ گفته شده

[illegible] المسترشدین

شد و بعد از انکه این کتابرا نوشتند و تمام شد کتابی دیگر نوشتند و کمارا اسم از کذاردند و تا یکصد و هفتاد و سال بعد از خرابی دوم بیت المقدس بازهم نوشتند و میکفتند در این زمان ما نمیتوانیم عمل کردن احکام توراتیکه بر موسی نازل شده بود بنمائیم بلکه بهمان خواندن اکتفا میکنیم و باید باحکام کتاب کمارا عمل نمائیم و بعد از این کتاب کتابی دیگر نوشته اند و [illegible] اسم از کذارده [illegible] و بعد از ان بعضی از علما و حکما [illegible] یوسف قارو [illegible] کتابی نوشته که اسم از اشولحان عاروخ [illegible] که همه احکام را در این زمانها [illegible] از علمای انها امده اند و بجای [illegible] یوسف کلمات کتاب میشناه و کتاب کمارا [illegible] احکامی که در این کتابها نوشته اند مخالف توریت و فرموده موسی است و بسیاری از چیزهائیکه حرام بوده حلال کرده اند و نیز چیزهائیکه حلال بوده حرام کرده اند و **بدانکه** یهود توریت موسی را کتاب اول میکویند و کتاب میشناه را کتاب دویم و کتاب کمارا که جمارا نیز میکویند کتاب سیم میکویند و از دوازده کتاب است و کتاب شولحان عاروخ را کتاب چهارم میکویند و مثل فقه اهل اسلام است که همه مسائل را دارد و **بدانکه** بعضی از علما جدید الاسلام کفته اند تا ابتدای این تغییر از زمان

ربّی

بزبان عبری بمعنی عالم و دانشمند است

[illegible]

فصل پنجم وقف

زمان اسکندر رومی بوده است که او باعث تغییر شریعت موسی شد
و کیفیت این بر وجه اختصار آنست که در کتاب یوسیفوس نوشته است که
وقتی که شریعت موسی در میان بنی اسرائیل رواج داشت همه احکام
و مرافعات شرعیه ایشان بنزد یهودیه ختم شدی و موسی با پسرهای هارون برادر
موسی بود و در وقتیکه اسکندر پادشاه شد سر کرده با لشکر و سپاه
که بیت المقدس [illegible] یکی از پسرهای هارون که اسم او متیا بود با پسرهای
خود [illegible] سپاه او [illegible] بیرون آمدند و با لشکر اسکندر جنگ
کردند [illegible] نزار کردند بیت المقدس را چراغان
کردند [illegible] شهر ماند هیچ شهر را می توانستند
بخواهند [illegible] خود با لشکر سپاه آمد و بیت المقدس
را [illegible] تا آنکه اهل شهر عاجز شدند و در میان
ایشان شخصی بود که سپاه نیکوکار بود و نام او شمعون بود پس او گفت من
نزد اسکندر میروم و شفاعت می کنم بلکه از قتل و غارت اهل بیت المقدس
بگذرد پس شمعون روانه شد و چون بلشکرگاه اسکندر رسید خبر
باسکندر دادند که شخصی از شهر آمده میخواهد خدمت شما برسد پس
اسکندر او را طلب نمود و چون بنزد اسکندر آمد از دور که او را دید
کرد الوهیم دو روی تخت برخواست و باستقبال او آمد و او را در پهلوی
خود نشانید و با او گفت مطلب خود را بیان نمائید شمعون گفت منظور

منظور من اینست که شما را بقتل رسانم بجهت آنکه بسیار بیحرمتی
بمن کرده اند شما که دل خود را راضی میکنم که از ایشان بگذرم شمعون
گفت من آمده ام که از شما خواهش نمایم که از قتل اینها بگذری و بعد از این
اهل بیت المقدس بفرمان و اطاعت شما باشند خلاصه اینکه اسکندر
گفت اینمطلب را قبول میکنم بسه شرط اول آنکه احکام و مرافعات شرعیه که
با پیرهای شهر [illegible] بعد از این در امور رعیت مرا [illegible] با آنها نباشد
بلکه در دیوانخانه که خود قرار میدهم [illegible] باشد و انجا [illegible] شود
دویم آنکه تا یکسال از اولاد هر [illegible] پسری که بدنیا بیاید اسم او را
اسکندر بگذارند سیم آنکه از اینقرار [illegible] همه جا [illegible]
بنویسند که تاریخ باید داشته باشند [illegible] اسکندر [illegible]
این سه مطلب را قبول میکنی من هم شفاعت ترا قبول میکنم شمعون
گفت من هر سه مطلب را قبول دارم پس شمعون و پیرهای شهر را
از حکومت معزول نمود پس اسکندر دیوانخانه برپا کرد که اسم آن
بزبان یونانی سنهدرین بود و دو دیوانخانه برپا کرده بود یکی
دیوانخانه بزرگ که هفتاد و یکنفر بودند و یکی دیوانخانه کوچک که
بیست و چهار نفر بودند و قرار داد که اهل دیوانخانه باین صفات
باشند قد بلند باشند و ریش دراز باشند و با قوت باشند و خوش
سیما و صاحب دولت و با عقل و تدبیر باشند و صاحب کیاست و فراست

[illegible]

فصل پنجم

وفراست باشند واز علم جهاد وکری بهره داشته باشند پس امنا
دولت دارا او چون باشد زکریه جهت انتقام عزت شمعون را کردی واز
اهل شهر کنستی کفت هر وقت من بجنک میرفتم یک سوار میدیدم که در
میان لشکر من راه میرود وبدین جهت بر ان ولایت مسلط میشدم وامروز که
شمعون را دیدم بنظر من چنین امد که ان سوار همین مرد بوده از این جهت
احترام او وانکاه داشته وشفاعت او را در باره اهل بیت المقدس قبول کردم

سؤال [illegible] در باره کتاب میشناه کفته اند همه دروغ است
زیرا که موسی ویوشع وسایر پیغمبران [illegible] بعد از ایشان پیغمبر مبعوث شده اند
[illegible] احکام توریة را بیاد داده اند تا عمل کنند
و[illegible] که در کتاب میشناه است اصلا چیزی نفرموده
اند که عمل بان بکنند [illegible] کتاب میشناه داخل در شریعت حضرت موسی
بوده قطعی است که اعلام میفرموده اند بر بنی اسرائیل که بعد از این باید باحکام این
کتاب عمل کنند و اگر کسی بکوید که ما دانیم که بنی اسرائیل در زمین بیت المقدس
بودند بر ایشان واجب بوده که باحکام توریة عمل نمایند و باحکام کتاب میشناه
تا در بیت المقدس بوده اند نباید عمل بکنند وچون بنی اسرائیل در بیت المقدس
بودند از این جهت از احکام میشناه هیچ اظهار نکرده پیغمبران نیست جواب
میکوییم که در چند موضع از توریة مذکور است که بجهت نافرمانی که شما
خواهید کرد از زمین بیت المقدس متفرق خواهید شد و دست شما از ان دور

منع

دین کو تا [illegible] خواهد شد وفیز در توریه و سایر کتب پیغمبران دعوای تأبید است که فرمودند بنی اسرائیل بیفتند و هرگز برنخیزند و از این لفظ هرگز برنخیزند دانسته میشود که دین ایشان نسخ میشود و احکام دین انها موقت است و تا روز قیامت بشریعت موسی عمل نباید بشود بجهت انکه کتب پیغمبران پر میباشد از اینکه فرموده اند در آخر اهل دین حق ترقی خواهند کرد و این طایفه یهود هرگز ترقی نمیکنند پس معلوم است که مراد از ایشان در کتب خود مشار مذکور است اهل دین حق نیستند بلکه بعد از ظهور شد خاتم انبیاء [illegible] دینها و شریعتها نسخ شد دین حق وی [illegible] است تا قیامت [illegible] انست که خداوند عالم از روز اول [illegible] بجهت نافرمانی از بیت المقدس متفرق خواهید [illegible] متفرق بودن انها واجب بود که عمل باحکام [illegible] کتاب میشناه نوشته اند بکنند هرچند لازم بود که بانها اعلام بفرماید که در زمانی که از بیت المقدس متفرق شوید باید عمل باین احکام کتاب میشناه بکنید و احکام توریه را بگذارید و در چند موضع متفرق شدن انها را از بیت المقدس بیان فرموده است با اینکه در هیچ موضع از انها بفرماید بان احکامی که زبانی بموسی ع سپرده ام و او بشما سپرده است بعد از متفرق شدن بان احکام عمل نمائید پس بعد از انکه حقتعالی و موسی و سایر پیغمبران بنی اسرائیل بعد از موسی این مطلب را اصلا نفرموده اند

نقل نموده اند بلکه تا کنون یاد در عمل نمودن باحکام تورات نموده اند
و فرموده اند اذن نداریم که دوباره در تورات بکنیم پس معلوم میشود
که این خرابیها را علمای ایشان کرده اند در این صورت چگونه است که یهود
متابعت قول اینچنین علما را میکنند و چگونه اعتماد بقول ایشان می
نمایند باحکامیکه ایشان از پیش خود شان بر هم بافته اند عمل میکنند
و بانچه خدا بایشان در عالم و موسی فرموده اند عمل نمینمایند و نیز میگوئیم
که در این زمان [illegible] ما بسیم گفتیم که بخت نصر بعد از آنکه اهل
بیت المقدس را قتل کرد باقی مانده ایشانرا که قلیلی بودند در زمان کشتار
[illegible] ایشانرا اسیر نموده بزمین بابل برده مدت صد سال
[illegible] اسیر بودند تا وقتیکه کورش مجوسی [illegible]
[illegible] که در انجا اسیر بودند مرخص نموده پس دو
باره بزمین کنعان آمدند و لکن در این مدت اسیری تورات و خط خود را
فراموش کرده بودند بتفصیلیکه پیش گفتیم پس میگوئیم تورات را که در
مدت عمر میخواندند و تعلیم و تعلم از اشل سایر عبادات واجبه میدانستند
فراموش نمودند و نیز خط خود را که همیشه مینوشتند فراموش کردند در مدت
هفتاد سال و این خطی که حالا مینویسند خط آشوریات است که خط اهل
بابل است در اینصورت چگونه میشود که احکام ایشانرا که دوازده برابر تورات
است مدت دو هزار سال پیش از اسیری و در مدت اسیری که همگی خبر ان

و بخت نصّر
ملک معروف
قاموس

و بخت نصّر
بضم اول و فتح نون و [illegible]
صاد مهمله اسم پادشاه
جابر است که معروف است
شرح قاموس

حیران و سرگردان بودند و حفظ انها باقی نماند و اصلا هیچ حکمی از
ان از خاطر انها نرفت بلکه یقین حاصل میشود ما بنکه همه این احکام در زمان
تورات و لاوی خصوص با اسیری و گرفتاری در خاطر انها باقی نمیماند
و نیز میگوئیم عمل باحکام میشنا اگر واجب بود باید موسی و سایر پیغمبران
بنی اسرائیل بعد از موسی در حیات خودشان حکم بفرمایند که ان احکام را بنویسند
و تصدیق و صحت انرا بفرمایند و بعلما متعددین از انبیا و ندکه بعد از
این بمردم برسانند و نیز پیش گفتیم که در [illegible] تورات مذکور
است که چیزی از احکام توریت را کم [illegible] نمایید پس هرگاه احکامی که
جمعی از علما انها در کتاب میشنا نوشته اند [illegible] توریت است
پس دیگران چیز جدا که نبود [illegible]
در این صورت لازم می اید که علما در کتاب میشنا [illegible]
توریت نموده باشند و ان خلاف منعی است که [illegible] توریت
نکنید و منظور از کم و زیاد نمودن کم و زیاد نمودن احکام است نه مطلب دیگر
و نه تغییر لفظ و عبارات و چون احکام میشنا مخالف احکام توریت است
پس بتصریح توریت احکام میشنا مردود و باطل و عمل بان جایز نیست
و بدانکه یوسف بن گریون در کتاب تاریخ خودش که نزد همه
یهودان کتاب بسیار معتبر است نوشته است که یهود در اواخر دوم خرابی
بیت المقدس سه طایفه شدند یکفرقه از انها که انها را پاروشیم

فصل ... در ...

روشیم میخوانند بارهٔ عبادات و اعمال را میکردند و از فرقهٔ
دیگر که ایشان را قرائیم میگفتند بر فرقه یاروشیم بحث سختی کردند
و بانها گفتند بچه دلیل این اعمال و عبادات را مشروع میدانید و
بجا می‌آورید و انها دلیلی دیگر نداشتند غیر از انکه گفتند پدران ما
و علمای ما این اعمال را میکردند پس فرقهٔ قرائیم این دلیل را از انها
قبول نکردند بلکه در جواب گفتند این اعمال شما در توریة نیست و انچه در
توریة نیست [illegible] زبان باطل است تا انکه اخر کار میان این
دو طایفه نزاع و جدال بسیار شد و بجنگ رسید و مردم بسیار از طرفین
کشته شدند [illegible] شتر اکثر یهود از اعیان و اکابر
[illegible] قرائیم بودند و جمعیت کمی از فقرا تابع فرقه
یاروشیم [illegible] میگوئیم این همه احکامی که در کتاب
نیست [illegible] باشد اگر در حقیقت از جانب خدا بود قطعی که دست
بدست بعلما رسیده بود و همه کس شنیده بود و فرقه یاروشیم از دلیل
خودشان میکردند و دیگر اکثر یهود و اکابر انها متابعت فرقه قرائیم را
نمیکردند و این واضح است که کتابی باین بزرگی را در مدت دو هزار سال
خلق بخواهند حفظ نمایند همه عالم مطلع میشوند از ان بجهت انکه
حفظ کردن ان اسان نیست یکنفر بخواهد حفظ نماید اقلاً بیست
سال طول میکشد پس از اینکه اکثر انها انکار نموده اند حکم به بطلان

ببطلان احکام این کتاب کرده اند معلوم میشود که از جانب خدا نبوده
خلاصه آنستکه از این ادله که گفتیم معلوم شد که احکام کتاب ایشان
که در اینزمان بنای اعمال و عبادات یهودیان است این احکام مخالف
توریت است و از جانب خدا نیست و باطل است و نیز میگوئیم آیات بسیار
در توریت هست که همه سر بجهند و اینکه عبادات بنی اسرائیل باید در زمین
کنعان و بیت المقدس بعمل بیاید بجهت اینکه [illegible] را باختصار
است آنها را ذکر نکردیم پس میگوئیم [illegible] که آنها [illegible] زمین کنعان
و بیت المقدس بجا می آورند [illegible] توریت و فرموده [illegible]
و اینکه فرموده اند عبادات [illegible] باید [illegible] زمین بجا بیاید
در حقیقت تکلیفات با اینکه [illegible] باشند
و از آن زمین بیرون نروند و اگر [illegible] بعد از
آنکه دفع جبر شد و از برای آنها ممکن شد باز باید بآن زمین بیایند حال
چند هزار سال است که آنها از این زمین بیرون شده اند و بولایات متفرق
شده اند و بر نمیگردند و اگر از برای فقرای آنها ممکن نباشد که برگردند
باین زمین از برای صاحبان دولت از آنها ممکن است و با وجود این هیچ اعتنائی
باین حکم خدا و توریت ندارند و عبادات هم که مخالف توریت است که جمعی از
علمای آنها ساخته اند در غیر زمین کنعان و بیت المقدس بجا می آورند
پس عبادات آنها از دو جهت باطل است یکی بجهت مخالفت داشتن با احکام

فصل پنجم

احکام توریة و دیگر بجهت بجا آوردن در غیر زمین کنعان و بیت المقدس
و با وجود این اصرار در قید اینکه این عبادات ما باطل است نیستند و
بدانکه چنانچه گفتیم که از آیات توریة معلوم میشود که بنی اسرائیل
واجبست که از زمین کنعان و بیت المقدس باختیار خود بیرون نروند چنین
از بسیاری آیات دیگر معلوم میشود که بسیاری از اعمال دیگر و ایضا مثل
عبادات در زمین کنعان در مکان مخصوص واجبست که بعمل آورند
مثل احکام میتن نفاس و غیر اینها چنانچه بر وجه اختصار ذکر خواهیم
کرد انشاء الله تعالی خلاصه سخن آنچه بعضی از علمای یهود که مسلمان
شده اند گفته اند توریة مشتمل بر ششصد و سیزده حکم پانصد
حکم از آن عبادات است که اهل زمین کنعان و بیت المقدس بعمل
آورند و یکصد و سیزده دیگر آن اختصاصی بزمین کنعان و بیت المقدس
ندارد پس میگوئیم ادله بسیار هست از آیات توریة و غیر آن بر اینکه
شریعت توریة ابدی نیست و باید نسخ شود و ادله که یهود بر ابدی
بودن احکام توریة ذکر نموده اند همه پوچ است و نیز عمده دلیل
بر اینکه شریعت توریة ابدی و همیشگی نیست اینست که احکام توریة
مقید است باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کنعان
و معمور بودن بیت المقدس بعمل آید و چنانچه احکام توریة ابدی
میبود تقیید بزمان و مکان معنی نداشت با وجود آنکه در بسیاری

بسیاری از آیات توریة مذکور است که دست بنی اسرائیل از زمین
کوتاه خواهد شد و نیز در کتاب حضرت هوشع پیغمبر می
گوید وهشبتی کل مسوساه حگاه حادشاه
و باطل خواهم کرد همه شادیهای ایشانرا و حجهای ایشانرا و ماههای ایشانرا
وشبتاه وکل معداه یعنی باطل خواهم کرد
و شنبه‌های ایشانرا و همه عیدهای ایشانرا همه شادیهای ایشانرا
و حجهای ایشانرا و ماههای ایشانرا و شنبه‌های ایشانرا مؤلف
گوید این آیه صریح است در منقرض شدن و تمام شدن
شریعت بنی اسرائیل و نیز میگوئیم که [illegible]
توراتیکه حال در دست [illegible]
لفظ و کلام در توریة اصلی بوده [illegible]
احکام توریة مثل آنکه بعضی از احکام توریة بلفظ عولام ذکر شده و
یهود میگویند لفظ عولام بمعنی ابد است که تا قیامت باید آنحکم
باشد جواب میگوئیم اول آنکه لفظ عولام در آیات بسیار
در توریة و سایر کتب انبیا استعمال شده است در وقت معین یا زمان
طویل در اینصورت میتوان گفت که هر جا لفظ عولام آمده است مراد از آن
ابد است دویم آنکه میگوئیم بر فرض اینکه لفظ عولام ظاهر باشد
در معنی ابد در اینصورت میگوئیم که بعد از ثبوت نبوت خاتم انبیا

و شنبه‌های ایشانرا [illegible]

انبیاء صلی الله علیه و آله با دلّهٔ قطعیه چنانچه در اینها اله وود
کتاب هدایة الطالبین اینها را ذکر نموده ایم دیگر نمیتوان متمسک
باین لفظ عو لا م شد زیرا که این از باب تعارض نص و ظاهر
زیرا که پیغمبر ما ص که نبوت او با دلّهٔ قطعیه و آیات توریة و انجیل
ثابت شده فرموده من بر همه اهل ربع مسکون از انس و جن
مبعوث شده ام تا الی آخر دهر بحث در ابدی بودن احکام توریة و قول
او حجت است [illegible] که مصدق توریة و انبیا بند و دین او را
انبیا نمایند پس آن لفظ که در توریة ظاهر در ابدی بودن احکام
است [illegible] یا باید اجمل کرد بر زمان طولانی یا حمل نمود
بر اینکه این احکام ثابت است تا اینکه از جانب خدا ناسخ بیاید یا حمل
نمود بر اینکه این احکام ثابت است تا آخر عمر مخاطبین زیرا که بهمان
دلیل که قول موسی ع حجت شد قول خاتم انبیاء ص نیز حجت شد
پس در حقیقت تعارضی نیست و نیز میگوئیم بطایفهٔ یهود
عنود که شما میگوئید موسی بر بنی اسرائیل بتنهائی مبعوث بود و بر تمام
اولاد ابرهیم خلیل الرحمن ع نیز مبعوث نبود و تمام اینها را هم دعوت
نکرد و با وجود این منکر نبوت خاتم انبیاء ص میشوید پس چگونه عقل
قبول می کند که خداوند حکیم علیم رئوف مهربان این همه بندگان خود
را که غیر از بنی اسرائیل میباشند در ربع مسکون بی پیغمبر و بی تکلیف

تکلیف به احکام در مدت چند هزار سال بکذارد و همین شما طایفهٔ
یهود مورد بعثت رسل و ایصال الاحکام بوده باشید با انکه بغیر
از اذیت پیغمبران و کشتن انها کاری نمیکردید بلی قلیلی از یهود که
تابع دین حق بودند این کارها را نکردند و پیوسته حضرت موسی از
دست شما و ایرادها و اذیتهائیکه با وی کردید در عذاب بود و میفرمود
ای قوم با اینکه میدانید من پیغمبر خدایم بسوی شما [illegible] چرا اذیت
میکنید اگر بکوئید که خاتم انبیا [illegible] از بنی اسرائیل [illegible] با اینکه از
حرف بعضی از شما بعد از [illegible] ثابت است و بعد [illegible] است که
نمیتوانید انکار نمائید از باب [illegible]
در جواب میکوئیم بعد از انکه [illegible] بفرماید
از هر بابت باید تصدیق کرد و [illegible] از
بنی اسرائیل و غیر انها مبعوث شده‌ام واجب است اگر همه انها او را تصدیق
نمایند و اطاعت او را بکنند خلاق عالم محبت تقلید ابدان و ماده که
را از همه دلها بندکان بیرون بفرماید که عجب حجاب بزرکی شده است
از برای انها کو یا جبلی و طبعی نفوس انها شده است **وبدانکه** در
فصل سیم مخالفت بنی اسرائیل را با پیغمبران و کشتن بسیاری از انها
ذکر نمودیم و از انجمله شوهر خواهر موسی را که اسم شوهرش حور نبی
بود بقتل اورسانیدند و نیز حضرت هرون را خواستند بقتل اورسانند انحضرت

آنحضرت با آنها مماشات فرمود که او را نکشند و حضرت زکریا علیه السلام
را با اره شهید کردند و حضرت یحیی را شهید کردند و نیز یوحنا که او هم
پسر زکریا را بقتل آوردند این زکریا نیز پیغمبر بود غیر از زکریای پدر
یحیی بود و نیز کنعیا پسر احیقام پیغمبر را کشتند و نیز حضرت عیسی را بدار
کشیدند و باعتقاد آنها کشته شد لکن آنحضرت را باسمان بردند و نیز غیر
از اینها پیغمبران دیگر را هم بقتل آورده اند و نیز اذیت خاتم انبیاء را بقصد
نمودند که اگر تفصیل نوشته شود بطول می انجامد و نیز [illegible]
ذلت میخواهد در اینجا خداوند عالم آنها را گرفتار کرد و پادشاهی را از
میان آنها برداشت که دیگر پادشاه نداشتند و بدانکه بعضی
از علمای یهود [illegible] امت سبب ملقب شدن [illegible] قتیل
پیغمبران [illegible] فرمود از قتل کردن چهار صد
نفر از پیغمبران بنی اسرائیل که بواسطه کفالت آنحضرت اشعیا بن امرا آشا
آنها را نکشند که اگر آنحضرت کفالت نکرده بود همه آنها را میکشتند و
بدانکه پیش گفتیم که عبادات بنی اسرائیل باید در زمین کنعان و
بیت المقدس بعمل بیاید و نیز گفتیم که بسیاری از اعمال دیگر
آنها غیر از عبادات نیز باید و این قسم با شرایط چند بعمل بیاید از آنجمله
حصه قرار داده است که زنان آنها بعد از پاک شدن از حیض و
نفاس قربانی بکنند بطریق خاص چنانچه خواهیم گفت [illegible]

بیرون آمدن از حیض و نفاس و جواز معاشرت با آنها و جواز مباشرت
شوهر با آنها پس بدون قربانی کردن [illegible] خاص پاک نمیشوند و از
زنانها یهود میگویند اینکه حکم در تورات است که در بیت المقدس باشند
و حال که در آن زمین نیستند قربانی نمیکنند علمای آنها بعوض قربانی
غسل قرار داده‌اند که زنان آنها بکنند پس در جواب آنها میگوئیم که حق سبحانه
و تعالی عالم بود باینکه شما را از زمین بیت المقدس بیرون خواهند کرد و در
اطراف عالم متفرق خواهید شد [illegible] موسی و باید پیغمبران این حکم برای
زنان شما باقی است تا وقتیکه در زمین [illegible] و بعد از آنکه شما را
از آن زمین بیرون کنند بدل [illegible]
و کتب پیغمبران نیست پس بدل قربانی [illegible] باشد که بر آن
علمای آنهاست که فرمایشات [illegible] که در بیت المقدس [illegible] قربانی نمیتوانیم
بکنیم بدل قربانی نماز دعا از زبان بخوانیم و فلان عمل را بکنند پس می
گوئیم اینها [illegible] خدا و [illegible] و حضرت موسی نیست چنانچه در سفر
لویان تورات در فصل دوازدهم تفصیلی مذکور است که ترجمه آن
اینست خدا بموسی [illegible] گفت که با بنی اسرائیل متکلم شده
بگو اگر زنی حامله شد پسر بزاید هفت روز نفاس ناپاک باشد مثل
روزهای جدائی از حیض ناپاک شود و در روز هشتمین گوشت غلفه اش
ختنه شود بعد سی و سه روز در خونهای تطهیر بنشیند و چیز مقدس را

وقف

فصل پنجم

۲۰

مقدس را مس ننماید و بمقام مقدس تا تمام شدن روزهای تطهیرش داخل نشود و اگر دختر زاید دو هفته مثل روزهای جدائیش ناپاک باشد و شصت و شش روز در خونهای تطهیرش بنشیند و از برای پسر و یا دختر بعد از تمام شدن روزهای تطهیرش بجهت قربانی سوختنی که انرا قربانی عولا می نامند بره یکساله را یا کبوتر بچه و یا قمری را بجهت قربانی رفع گناه که انرا قربانی [illegible] بگویند یعنی قربانی خطا و گناه بدر خیمه مجمع [illegible] برسانند و انرا [illegible] خداوند نزدیک نمود از برایش کفاره نماید که از جریان خون نفاسش پاک شود قانون زاینده ذکور یا اناث همین است و اگر [illegible] نزدیک نمودن بره نباشد پس دو بچه فاخته و یا دو بچه [illegible] بجهت قربانی سوختنی و دیگری بجهت قربانی رفع گناه بگیرد [illegible] از برایش کفاره نماید تا پاک گردد و اگر انهم مقدور نشود یک عشر ایفه ارد بدهد و بدانکه بنا بگفته خود یهود که احکام توریه ابدی است و اولاد انها در این زمانها همه و لد حیض خواهند بود بجهت انکه زنان انها با انچه در توریه گفته عمل نمیکنند و این ایه توریه که گفتیم با ایات دیگر نیز هست که همه صریحند در اینکه باید تطهیر زن نفسا در خیمه میعاد که بیت المقدس است بشود کوشن که از اولاد هرون است و هادبیت المقدس اند بعمل بیاید و بدون این اعمال طهارت از برای زن نفسا حاصل نخواهد شد و نیز در اخر باب داشتن مصنوع

منتدا المسترشدين

۲۰۱

مصوراع طهارت از جنابت وحیض نیز با عمالی چند مقرر فرموده که
باید ان اعمال در بیت المقدس بدست کوهن بعمل بیاید فرمود انکه
در کتاب هوشع پیغمبر در اول فصل نهم تا چند ایه میفرماید ای بنی
اسرائیل مانند اقوام شادی کنان مسرور مشو که زنا کنان از خدایت ۲ ز۹ ۱
برکشته ای در عوض خرمنها غله اجرت را دوست داشته خرمنگاه و
میخانه ایشان را پرورش نخواهد داد و در میان ایشان شیره انکور
کم خواهد بود در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افریم
که اسم طایفه از بنی اسرائیل است بمصر خواهد کشت و ملکوت [illegible]
یعنی نجسها را در اشور خواهند خورد شراب را [illegible]
ریخت و با و پسند نخواهند شد [illegible]
کران خواهد کرد بد تمامی خورندکان [illegible] زنان
ذلت ایشان کشتار ایشان مانند نان ماتم زدکان حرام است بجهت
اینکه در حضور خدا نمی اورند چونکه نان نفس ایشان بخانه خدا
در نخواهد امد پس در این صورت نانی که بخورند مثل اینکه نان ماتم
زدکان است و کوشتی که بخورند مثل میته است بجهت انکه پیشتر ذبح
انها در بیت المقدس میشد و خون و پیه کشتار انها مال الخدا بود و
ساق و سینه از مال کاهن بود و باقی کوشت مال صاحبش بود و در این
زمان همه مال الخدا و مال کاهن را نمیدهند پس بحکم تورات این ذبایح

فصل پنجم وقف

ذبایح ایشان از نوشتن تا بحال مثل میته است و نیز در سفر لاویان
توریة در فصل هفتم فقره ۲۶ رشی که یکی از مفسرین یهود است و در ترقوم
که یکی از علمای ایشان است نوشته اند که اذن کشتن حیوانی اگر بقربانگاه
نرفته نداده اند چگونه اذن خوردن گوشت از ذاشته باشند و نیز
دانستم که پیش گفتیم که از علمای ایشان است بنظر بی معنی کرده که هر کس
بخورد بخراست بمثل آن فاتم دارند خوردن آنگوشت حرام آورده
ایشان در باب ... ایشان توریة را بجا نیاوردند به این حکم
... توریة و ... اینکه احکام توریة باید در زمان
... و نیز شنبه را هم نگاه نداشتند
و گوشت ... و نیز حضرت دانیال پیغمبر در کتاب خودش
در ... دهم ... میگوید من در آن ایام یعنی در زمان
بابل سه هفته محزون و ماتم دار بودم نان لذیذ نخوردم و گوشت بدهانم
داخل نشد و نیز حضرت حزقیل پیغمبر در کتاب خودش در فصل
چهارم در آیه سیزدهم و چهاردهم میفرماید خداوند فرمود که بنی اسرائیل
نان پلید خود را در میان طوایف یعنی که ایشان را پراکنده میکردانم بدینموال
خواهند خورد پس گفتم آوخ ای خداوند خدا اینک جان من پلید نشده
بود چونکه از کودکی خود تا بحال میته و دریده شده جانوری را نخورده ام
و گوشت مکروه بدهانم نرفته است مراد بمکروه در کتاب حزقیل ...

سایر کتب پیغمبران باصطلاح بنی اسرائیل حرام است و اینکه فرموده
گوشت مکروه بدهانم نرفته است منظور آنحضرت اینست که گوشتیکه
در زمین بیت المقدس کشته نشود و خون وپیه او قربان نشود و ساق
وسینهٔ او بکاهن داده نشده باشد حرام است و نیز در توریت در
سفر لویان در فصل هفدهم در آیه اول تا هشتم بحضرت موسی میفرماید
که بهارون و پسرانش و همه بنی اسرائیل بگو اینست امری که خدا فرموده
است که هر کسی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بز در اردو ذبح
نماید یا خارج از اردو ذبح نماید و آنرا بدر خیمه مجمع که مقابل [illegible]
ایشان است جهت قربانی نمودن [illegible]
نیاورد آنکس خونی محسوب شود چونکه خون ریخته است [illegible] آنکس از
میان قوم خود منقطع خواهد شد [illegible] بنی
اسرائیل ذبایحی که بروی صحرا ذبح نمایند بیاورند یعنی بحضور خداوند
بخیمه مجمع بکاهن برسانند و آنها را پیش خدا از راه قربانی سلامتی ذبح
نمایند و کاهن خون را بر مذبح خداوند بخیمه مجمع بپاشد پیه را بسوزاند
تا برای خداوند رایحه خوش باشد و دیگر ذبایح خویشتن را بدیوها
که در پی ایشان از راه زنا میرفتند ذبح ننمایند این از برای ایشان در قرنهای ایشان
قانون ابدی است و نیز در توریت در سفر لویان در فصل بیست
سیم در آیه چهاردهم قانون نان خوردن را میفرماید نان و غله برشته

فصل پنجم وقف

برهشتم و خوشهای تازه را تا خود از روز یکه هدیه بجای خود تان بگذرانید
محرومید در تمامی مسکنهای شما و در قرنهای شما قانون ابدی است
خلاصه از این بحرمت نان خود نشان در این زمانها معلوم شد
و نیز میگوئیم که در هر سال بر هر مردی از یهود واجبست که سه مرتبه
حج نمایند و باید بحضور خدا در زمین شریف بروند و باز اعمالیکه باید
قیام نمایند و حجهای انها مشروط باستطاعت نیست بلکه بر هر کسی
واجبست و تفصیل حج انها در اخر پاراش انوخی است و بر زنان انها ۲
نمیکنند و نیز در توریة نهی کرده بود از وصل همجنس میفرماید
کشتن [illegible] ابراهیم و در احرام است و اینها برادر
زاده را تزویج میکنند [illegible] خواهر زاده را تزویج میکنند و نیز بنا
بر قول خودشان ابدی است حکم شنبه را اگر بردن قربانی و
کشتن دوبره و قربانی اوری باید بکنند نمیکنند و نیز احکام عیدهای
انها و احکام قربانیهای انها باید موافق صریح توریة در زمین بیت
المقدس بعمل بیاید و نیز زکوة و نذر و صدقه مستحبه انها باید در زمین
بیت المقدس داده شود و ذکر بسیاری از احکام انها در پاراش انوخی است
خلاصه انستکه از این قبیل در فروعات دین انها بسیار است که عمل بانها
نمیکنند که اگر همه را ذکر نمائیم مطلب بطول می انجامد و این انها
علمای انها عمل ذبح کردن حیوانات را کسب خودشان قرار داده اند

۲ واجب نیست در این زمانها در زمین غیر حرم صح

داده اند و بسبب عزت و افتخار و دولت خودشان نموده اند و بمذهب
خودشان موافق تورات بوده که حرا است و همین خوردن چیزها حرام است
که بسبب قساوت قلوب ایشانها کرده بود است که با وجود آنکه نسخ دین خودشان و
حقیقت دین خاتم انبیاء بر ایشانها ثابت است ایمان نمی آورند **و بدانکه**
چهار عمل است اگرچه بود ایشانها را از عمده عبادات خودشان میدانند بلکه بعضی گفته اند
که ایشانها را داخل اصول دین خودشان میدانند اول نماز بود میه ایشانهاست دوم
انکه گوشت حیوانات را با چیزهائی که از شیر [illegible] باشد مثل پنیر و ۲ شیر و ماست
ماست نمیخورند بلکه در یک [illegible] نمی خاینده تا از خوردن [illegible] کدام
چند ساعت نگذرد و ان دیگری را نمیخورند [illegible] بد حالا
ایشانها که همه مسائل دینیه را بد انسته [illegible] نکند
بلکه دیگری بکیدان گوشت را حرام میدانند [illegible] قصه در دیه
ذبیحه نباشد گوشت ازرا نمیخورند حرام میدانند و دلیل که صحیح باشد از برای
این چهار عمل ندارند و بخصوص نماز بود میه میگویند این بعوض قربانیهاست
که در اوقاتیکه در بیت المقدس بودیم واجب بود و اینکه دلیل نمیشود
بلکه خودشان اقرار دارند که دلیلی در این باب ندارند و بخصوص نخوردن
گوشت حیوانات با شیر و پنیر و ماست گفته میگویند که در تورات است
طبخ مکن گوشت بزغاله را با شیر مادرش و این اصلا دلالتی بر مطلب ایشانها
ندارد و بر فرض اینکه دلالت میداشت مراد گوشت بزغاله و شیر مادر او

فصل ششم وقف

او بود که با هم نخوردند هر گوشتی و هر شربتی و مخصوص اینکه ذبح
را باید علمای ایشان نمایند و نیز مخصوص اینکه هر گاه عیب خطای
در ذبیحه باشد حرام است دلیلی که صحیح باشد و دلالت بر آن داشته باشد ندارند
و ببعضی آیات تورات استدلال کرده اند که دلالتی بر مطلب ایشان ندارد
و از این جهت ذکر نکردیم که باعث طول کلام میشود بلکه همین قدر که در مطاعن
تورات و انجیل ذکر نمودیم از برای صاحبان انصاف و شعور کفایت میکند
و بدانکه آنچه گفتیم در فروع دین ایشان بود اما در اصول دین ایشان
جمعی از علمای ایشان خدا را جسم میدانند و بعضی اعتقادات باطله دیگر
نیز دارند و چون مقصود ما ... بنای این رساله بر اختصار است آنها را ذکر
نکردیم **فصل ششم** در بیان مطاعن چهار انجیل و بیان اینکه
نصاری بعد از عیسی بهفتاد و دو فرقه شدند و بیان بعضی
از اقوال و اعتقادات باطله ایشانست **بدانکه** این اناجیل اربعه
کتاب آسمانی نیستند چنانچه پیش گفتیم بلکه انجیلی که بر حضرت عیسی نازل
شده بود بعد از عروج آنحضرت بآسمان ناپیدا شد و خود نصاری همگی اتفاق
دارند باینکه این چهار انجیل که حالا در میان ایشان است کتاب آسمانی
نیستند و عیسی از آنها خبر ندارد چنانچه بتفصیل در این رساله گفته
ایم و مدت نبوت آنحضرت از روزی که مبعوث شد تا وقتیکه او را باسمان
بردند بقول خود نصاری سه سال و سه ماه و سه روز بود و لوقا در باب سیم

سیم انجیل خود نوشته است عیسی ع وقتیکه شروع کرد بدعوت
قریب بسی ساله بود خدا او صفا انستنکه همه کسانیکه در مدت نبوت انحضرت
باو ایمان اورده بودند بقول خود نصاری هفتاد و یکنفر بودند و یهودا
سمعان اسخریوطی یکی از انها بود که انحضرت اعتماد بسیار باو داشت
که اخر الامر مرتد شد و بکفته خود نصاری انحضرت را ایمتلعون بدست جماعت
یهود داد که او را بدار کشیدند و باعتقاد نصاری چنانچه پیش کفتیم ان
حضرت را بقتل اوردند و او را دفن [illegible] ابدا باسمان
بردند پس بعد از ان اضطراب [illegible] مریدان انحضرت [illegible]
اینکه انحضرت را در ظاهر بقتل [illegible]
از دوازده نفر از شاکردان انحضرت [illegible] انجیل
میکویند که اسم انها لوقا و مرقوس [illegible]
انجیل که از [illegible] داریم و برای شما مینویسیم [illegible]
نصاری کفته اند متی اول کسی بود که انجیل را بلغت عبری نوشت و بعد
از پانزده سال از عروج عیسی باسمان باعتقاد مسلمین مرقوس یک
انجیل دیکر بزبان سریانی نوشت و بعد از هفده سال لوقا در انطاکیه
یک انجیل دیکر بلغت یونانی نوشت و بعد از پنجاه و سه سال در ولایت [illegible]
[illegible] یوحنا یک انجیل دیکر بلغت [illegible] و کویند [illegible] مشهور
است که لغت فرنکیان نوشت و این یوحنا از همه حواریون در

وقف

فصل ششم

در خدمت عیسی محبوبتر و محترمتر بود و اعتماد آنحضرت باو بیشتر
از اعتمادی بود که بدیگران داشت و خود نصاری اتفاق دارند بر
اینکه این چهار انجیل کتاب خدا و آسمانی نیستند بلکه تصنیف اینچهار
نفر شاگردان آنحضرتست که معجزات آنحضرترا نقل کرده اند و بمنزله
تاریخ اند و پیشتر در این رساله بتفصیل گفتیم که نقل کنندگان معجزات
آنحضرت در اغلب منتهی میشود باینچهار نفر که بسرحد تواتر نیست پس معجزات
آنحضرت ثابت نیست الا [illegible] بخبر احمد نبوت عیسی براو ثابت شود باید مسلمان
شود تا از فرموده خدا در قرآن آنحضرت خاتم انبیا هم براو ثابت شود و اگر
[illegible] ثبوت نبوت عیسی نیست چنانچه بتفصیل در این رساله
ذکر [illegible] بتفصیل در این رساله گفتیم که این چهار انجیل اختلاف
کلی با یکدیگر دارند از این جهت قابل اعتبار و اعتماد نیستند در حقیقت
مطاعن یهود و مطاعن نصاری نیز هست بجهت آنکه نصاری اتفاق دارند
بر اینکه این توراتیکه حالا در دست است کتاب خداست که از آسمان نازل
شده است و هر چند در این توریة از احکام و غیر آن بوده که انجیل کامل کننده
توریة است و ناسخ آن نیست و احکام دین عیسی همان احکام توریة است و
پیش بتفصیل تغییرات و تحریفات و مزخرفاتیکه در توریة و انجیل است ذکر
نمودیم و عبارات این چهار انجیل مزخرفات باشد از نید و پسر و صریح است در
اینکه عیسی پسر خدا و کلمه متحده و روح مجسده خدا میباشد و هر کسی

کسیکه اندک عقل و شعوری داشته باشد میداند که این سخنان کفرست
و اگر تأویل بمعنی صحیح شود فهم عوام نصاری بعید نیست که مثل این معانی
دقیقه را بتوانند بفهمند پس در این صورت خواندن این اناجیل از برای
عوام حرام است الحال اکثر نصاری بظاهر این عبارات اعتقاد دارند بطلان آن
از آفتاب عالمتاب روشن تر است و اگر تأویل بمعنی صحیح میکنند چنانچه
در حقیقت همین مطلوب است در اینصورت احتمال [illegible] این بعیسی راهی
ندارد دیگران هم میتوانند خدا [illegible] و همچنین [illegible] کرده اند تا
آنکه نصاری هفتاد و دو فرقه شده اند [illegible] و برفرض اینکه [illegible] را
پدر خود گفته باشد خود را [illegible] آنها
بنوده است زیرا که دلیل عقلی قطعی [illegible] بر اینکه
پیغمبران معصوم اند چنانچه در اینجا [illegible] لطالبین
نیز بادلهٔ عقلیهٔ قطعیه و ادلهٔ نقلیهٔ معتبره ثابت کرده ایم که عقل پیغمبران
کامل است در اینصورت چگونه میشود که سخنی بگویند که عقل انکار آنرا
نماید و آبای از آن داشته باشد و قریب بهمین بسیار در همین اناجیل میباشد که
همه دلیلند بر اینکه همه کشیشان و علمای نصاری در فهمیدن این کلمات خطا
کرده اند و مراد آنحضرت را از عبارت پدر و پسر نفهمیده اند و بر فرض اینکه
این عبارت پدر و پسر را عیسی فرموده باشد مراد آنحضرت تربیت و
رأفت و مهربانی خدای تعالی نسبت بآنحضرت بوده پس معنی پدر من اینست که

که خدا تربیت کننده است چه هر چیزی تربیت و لا و خود را میکند و
مهربانی با او مینماید و از بابت اینکه آنحضرت پدر نداشته است خدا را
پدر خود فرموده است و مراد آنحضرت این بوده که ولد زنا پناه میبرم پدر خود هم
بخدا نیستم چنانچه طایفهٔ یهود او را ولد زنا می گفتند حال هم میگویند
پس مراد آنحضرت از این کلمه این بود که شیطان یا کسی دیگر دخیل در
نطفهٔ من نبوده بلکه تربیت یافته خدا و مهربانی او میباشم و بعد از این قبیل امر
مطلب را [illegible] حقیقی و مراد از پسر پسر حقیقی هر کسی
که این لفظ پدر و پسر را در سایر کتابها گفته است نیست خلاصه اینکه
بجهت این [illegible] بهم رسید تا آنکه هفتاد و دو فرقه
شدند [illegible] العلوم نوشته ام و در کتاب هدایة
الطالبین [illegible] هفتاد و دو فرقه نصاری و هفتاد و
سه فرقه اسلام را نوشته ام و بدانکه عمدهٔ هفتاد و دو فرقه نصاری
سه فرقه اند اول ملکائیه که اصحاب ملکا بن دوحند که در روم و فرنگ
ظاهر شد و اکثر اهل روم بمذهب او قائل شدند سه اقنوم از برای خدا ثابت
میکنند و گفته اند خدا جوهری است قائم بذات در جوهریت یک است و در
اقنوم سه است و اقنوم بمعنی اصل و سبب هر چیز است و عبارت
از ذات الهی است که وجود کل از او است پدر و پسر و روح القدس اسامی
با او است و اقنوم پدر عبارت از وجود است و اقنوم پسر علم او است و اقنوم

اقنوم روح حیات اوست و نیز گفته اند مراد بکلمه که خدا نیز در قران فرموده
انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته این کلمه اقنوم علم است با جسد
مسیح متحد شده وان کلمه با جسد مسیح او پیش از اتحاد علم با جسد
مسیح میگویند صریح گفته اند که جوهر غیر اقانیم است و اقانیم را زاید بر
ذات میدانند مثل موصوف و صفت و از این باب اثبات تثلیث نموده اند
و ایه شریفه لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و لا تقولوا ثلثة ابن خلاد
و بدانکه این فرقه ملکائیه در [illegible] افتراق کرده اند تا انکه
بیست و هشت فرقه شدند و بعضی از فرقهای ملکائیه گفته اند که خدا
باری تعالی و عیسی هر دو [illegible] بعضی
گفته اند قائل باین طریقه اند [illegible]
ثلثه است چنانچه گفتیم بلی گفته اند [illegible] مسیح
کو دید بین خدا مسیح اکه بان جسد ظاهر شده بود و مراد از این ایه شریفه
لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم این فرقه است و بعضی
از انها گفته اند که خدا متحد شده است با عیسی مثل انکه اب ممزوج بشیر میشود
و متحد میشود و بعضی دیگر گفته اند خدا ظاهر شده است در عیسی نه بطریق
اتحاد و نه بطریق حلول بلکه از حیثیت ظهور مثل انکه گفته میشود که
ملک بصورت انسان ظاهر شده و فرقه از انها که شعبه از یعقوبیه اند گفته
اند کلمه از مریم چیزی نگرفت و لکن از مریم گذشت مثل جریان اب از ناودان

فصل ششم

نادان وانچه که از شخص مسیح بهمیشه مثل خیال یا عکس در آینه
بود وهمچنین قتل وصلب در دنیا واقع شد وبدانکه این فرقه یعقوبیه
در میان خودشان اختلاف کردند تا آنکه دوازده فرقه شدند ویکفرقه از
یعقوبیه چنانچه بعضی گفته اند عیسی را بنده خدا وپیغمبر او میدانند
وبنبوت محمدیه قائلند لکن میگویند آنحضرت مبعوث بر بنی اسمعیل بود
که عرب باشند ومبعوث بر بنی اسرائیل نبود ومیگویند حضرت مهدی ظهور
خواهد نمود [illegible] وعیسی او را خواهد کشت مرکسانی
که [illegible] وقدیم نسطور [illegible] تابعان نسطور حکیم که در زمان
مأمون [illegible] از کعبه کرد برای واعتقاد خودش
واینها [illegible] صاحب سه اقنوم است واقانیم را از
برذات [illegible] اینست که کلمه با جسد متحد شده نه
بطریق امتزاج چنانچه ملکائیه گفته اند ونه بطریق ظهور چنانچه یعقوبیه
گفته اند بلکه مثل اشراق شمس بر موضعی یا بر بلوری یا مثل ظهور نقش
در خاتم ودر بعضی از کتب مذکور است که یک فرقه از نسطوریه گفته اند
عیسی بنده خدا وپیغمبر اوست ومراد آنها آنستکه آنحضرت مبعوث بر بنی
اسمعیل بودند بر بنی اسرائیل وبدانکه این فرقه نسطوریه در
میان خودشان اختلاف کرده اند تا آنکه سی ودو فرقه شده اند وبعضی از آنها
گفته اند روح عیسی خداست وتن او انسان است وبعضی از طوایف

[illegible]

طوایف نصاری میگویند خدا در عیسی یا مریم حلول کرده است چنانچه
یکطایفه از صوفیه که اینها را حلولیه میگویند قائلند باینکه خدا
در دل عرفا یا پیرها یا سادات حلول کرده است مثل حلول کردن
اب در کوزه و ظاهر شدن اب از بیرون کوزه و طراوت نمودن او که می
گویند خدا مثل ابست و اینها مثل کوزه اند که نور خدا از اینها
ظاهر شده است و بطلان این اقوال باطله که کفر محض اند واضح و روشن است
چنانچه در کتاب هدایة الطالبین [illegible] ببرهان
قطعی ثابت کرده ایم و در [illegible] فرمودند نصاری قائل [illegible] خدا
میباشند و بتوحید قائل [illegible] خدا
پدر و فرزند که عیسی و مریم باشد [illegible]
قران فرموده است لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله
الا اله واحد و در تفسیر خلاصة المنهج و کتاب مجمع البحرین و غیر اینها
گفته اند این حکایتی است از قول نسطوریه که قائلند باینکه الوهیت
و خدائی مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها خدایند
و خدا یکی از این سه است و بعد از ان گفته اند که اینها صریح نمیگویند
که سه خدا میباشند و لکن لازم قول اینها افتاده است که قائل بسه خدا
باشند و جمعی از مفسرین گفته اند اکثر نصاری از ملکائیه و یعقوبیه
و نسطوریه قائلند باینکه خدا یکی از این سه خداست و این سه اند و پسر

پسر و روح القدس بنا نهاده اند و بعضی گفته اند اکثر نصاری که در این
زمان میباشند میگویند مدبّر عالم سه اند و هر سه قدیمند و بذات
الهی یکی اند و در میان خود جدا اند و این سه اب و پسر و روح القدس
میباشند سبحان الله عمّا یشرکون و بعضی دیگر از این هفتاد و دو فرقه
چیزهای دیگر گفته اند و در قرآن مجید حق تعالی در آخر سورهٔ مائده
اشاره میفرماید باین قول که خدا و عیسی و مریم هر سه را نصاری خدا می
دانند چنانچه میفرماید و اذ قال الله یا عیسی بن مریم ءَانتَ قلتَ للنّاس اتّخذونی
وَاُمّیَ اِلٰهَینِ من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی
بحقّ اِن کنتُ قلتُه فقد علمتَه تعلمُ ما فی نفسی ولا اعلمُ ما فی نفسِک
اَنّک انتَ علّامُ الغیوب ما قلتُ لهم الّا ما اَمرتَنی به اَنِ اعبُدوا الله ربّی
وربّکم وکنتُ علیهم شهیدا ما دمتُ فیهم فلمّا توفّیتَنی کنتَ انتَ الرّقیبَ
علیهم وانتَ علی کلّ شیءٍ شهید اِن تعذِّبهم فانّهم عبادک واِن تغفر
لهم فانّک انتَ العزیزُ الحکیم و در احادیث وارد شده که خدا این سخن را
هنوز بعیسی خطاب نفرموده است بلکه در قیامت برای سرزنش بر نصاری
خطاب خواهد فرمود در وقتی که نصاری را با آنحضرت حاضر کرده اند برای
تمام کردن حجّت بر نصاری که آنچه گفته اند افترا بر عیسی بسته اند و آنحضرت
نگفته است این سؤال را از آنحضرت خواهد فرمود با آنکه خدا بهتر میداند
که آنحضرت نگفته است و در آخر حدیث است که خدا هر امری که بعد واقع

واقع خواهد شد بعنوان امر واقع شده و گذشته بیان میفرماید
و در تفسیر منهج الصادقین و غیر آن نیز باین طریق در تفسیر این آیات
گفته اند و نیز در تفسیر این آیات وجه دیگر گفته اند و آن اینست که گفته
اند که خدا بعد از آنکه عیسی را باسمان بالا برد بجهت اعلام امت
باینکه قوم او بعد از او کافر شدند خطاب با آن حضرت بر سبیل
انکار و استعظام کرد و فرمود ای عیسی بن مریم آیا تو گفتی بمردم که بگیرید
مرا و مادر مرا دو خدا بغیر خدا [illegible] و عرف
و عادت جاریست که کسیکه [illegible] دیگر ادعا سخنی میکند [illegible]
مدعی علیه با او گوید آیا تو [illegible] آن سخن
عیسی عرض کرد تنزیه میکنم ترا [illegible] زیرا که
سزاوار نباشد از برای من گفتن [illegible] پس بدرستی
که تو دانسته از او میدانی آنچه پنهان میکنم از او در نفس خود همچنانکه
میدانی آنچه را که آشکارا میکنم و من نمیدانم آنچه را پنهان میکنی از معلومات
خود در نفس و ذات خود بدرستی که تو دانای پوشیدهائی نگفتم من از برای
امت خود مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که بایشان بگویم اینکه پرستش
نمائید خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی من گفتم بایشان که
من مخلوقم نه خالق و بودم بر ایشان شاهد یعنی مشاهد احوال ایشان بودم
از کفر و ایمان و اقوال و افعال تا وقتیکه بودم در میان ایشان یعنی تا بودم

بودم نگهبان بودم بر ایشان و منع میکردم از انکه باین قول قائل شوند
پس هنگامی که مرا باسمان بالا بردی و بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم به
اقوال و افعال ایشان بودی و منع انها اکردی از این قول بارسال پیغمبران
و ظاهر کردن معجزات بر دست ایشان بعضی اطاعت کردند و بعضی انکار
و عناد ورزیدند و تو بر همه چیزها شاهدی اگر عذاب کنی ایشانرا بجهت
کفر پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و با وجود این شریک برای تو قرار میدهند
و پرستش غیر ترا میکنند پس عذاب انها بر وجه عدل خواهد بود و اگر بیامرزی
ایشانرا بعد از انکه توبه کرده باشند و داخل ایمان او بوده باشند پس بدرستیکه
تو غالب و قادری [illegible] هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت
و صواب است [illegible] است که این سخن عیسی علیه السلام مقتضی این
نیست که [illegible] باشد بلکه مراد او تسلیم امر است
بالله و تفویض ان بتدبیر او و تبری از عجز او از عذاب کردن و امرزیدن
و بدانکه حضرت عیسی در وقتی که رفتن او از میان امت نزدیک شد
وصایای خود را بحواریون و اصحاب خود کرد و بشارت امدن خاتم انبیا را بانها
فرمود چنانچه در این رساله گفتیم **و نیز** بعد از من مسیحیان دروغگو ٢ فرموده اند صح
بهم رسند و سخنان مرا تغییر دهند و اختلاف بزرگی در میان امت من خواهند
انداخت تا انکه انها هفتاد و دو فرقه شوند و همه انها در هلاکت خواهند
بود مگر یک فرقه از انها که متابعت شمعون الصفا وصی مرا خواهند کرد

کرد **وبدانکه** اعتقاد متابعان شمعون الصفا این بود که عیسی
بنده خدا و رسول اوست و روح است که خدا او را بمریم القا نموده و **مصنف**
گوید نصاری که عیسی را خدا میدانند چگونه میگویند شمعون الصفا وصی
و خلیفه و جانشین اوست و چگونه میتوانند خدا وصی داشته باشد خدا که
همیشه زنده است و هرگز منصب خدائی ممکن نیست از او جدا شود در این
صورت چگونه وصی لازم دارد و حال انکه او را [illegible] شمعون الصفا را
وصی انحضرت میدانستند اکثر [illegible] دست [illegible] کشیدند و
دست از طریق مستقیم توحید [illegible] برداشتند و بکل شریعت [illegible] احکام
انرا کنار گذاردند و بیلوس [illegible] را [illegible] پسر خدا
خواندند در مقابل شمعون الصفا [illegible] امت بعد
او را کردند و او بکلی شریعت [illegible] بسیار چیزهائیکه
حرام بود حلال نمود و ختنه را که موافق صریح توریة و انجیل
واجب بود و خود عیسی را در انجیل لوقا در باب دویم گفته است
که در روز هشتم ولادتش او را ختنه کردند از میان برداشت و
عوض ان در روز هشتم ولادت طفل غسلی قرار داد و عیدها
و قربانیها و شنبه را برطرف کرد و شریعت موسی را بیکبارگی از دست
داد و حال انکه پیشتر در اینها ذکر کردیم که در انجیل متی مذکور است
که شخصی از عیسی سؤال نمود که من چه عملی بکنم که مرا ببهشت ببرد انحضرت

وقف

آنحضرت فرمود احکام دین توریة را بجا بیاورد که بهشت یابد
و نیز در انجیل متی میگوید که عیسی فرمود مپندارید که من آمده‌ام
که دین و ناموس پیغمبران را خلل برسانم و برهم زنم بلکه آمده‌ام که آنرا به
اتمام رسانم خلاصه آنستکه با وجود این فرموده عیسی پولوس منحوس
همهٔ این احکام را ضایع و برطرف کرد چنانچه از بسیاری از کتابهائیکه
بجمعی از پیروان خود نوشته است دانسته میشود از آنجمله در کتابی
که به اهالی [illegible] نوشته است میگوید عیسی محو نمود آن
احکامی را که بر ضد ما بود [illegible] بخط خود نوشته بود و همه
آنها را از میان برداشته [illegible] که بر آن چوبها میخ کشیده
شد پس [illegible] هیچ کس [illegible] شما را بسبب خوردن
و آشامیدن [illegible] نخواهد کرد و نیز در نامه که به
جماعتی از پیروان خودش نوشته است میگوید ای پیروان من محکم
باشید در آنچه من بشما تعلیم کرده‌ام و دیگر گردنهای خود را به
سنگینی احکام شریعت کج مکنید زیرا که من پولوس بشما میگویم اگر
خود را ختنه کنید عیسی که خداست هیچ نفعی بشما نخواهد رسانید زیرا
من شهادت میدهم که هر کس خود را ختنه کند مانند قرضدار میشود
که باید همهٔ احکام شریعت را بجا بیاورد و اگر آنها را بعمل آورد از عیسی
که خداست خالی خواهد بود یعنی عیسی از او بیزار میشود و نیز در

در کتابی که باهل روم نوشته است میگوید بسبب اعمال شریعت هیچ
انسانی در نزد خدا عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوت
گناه میشود لکن خدا عدالت الهی را که خارج از شریعت نمودار شده است
و نیز در نامه که بغلاطیها یعنی دیگر از پیروان خود نوشته است میگوید هر کس
عامل دین و احکام دین است در زیر لعنت میباشد تا آنکه میگوید مسیح خدا
آزاد کرد ما را از لعنت احکام دین بسبب لعنتی که بر خویش گرفت زیرا که
در احکام دین نوشته شده است که ملعون است هر کسی که بدار کشیده
شود خلاصه آنکه اکثر نصارا تابعت او کردند و [illegible]
بعد از عیسی مدت مدیدی دین [illegible]
میکرد بمرتبه که یکی از آنها را [illegible] که اسم
او استنفوس بود بقتل آورد و [illegible]
آنوقت سی و هشت سال از زمان عیسی گذشته بود و او هم طریقه
پاولس را رواج داد و بکلی احکام شریعت را از میان نصاری برداشت
و ختنه نکردن و شراب خوردن و استنجا نکردن و ناخن و شارب نگرفتن
و دارو نکشیدن و غسل نکردن همه را تجویز نمود و گوشت هر حرام گوشتی
را مثل گوشت زغ و شیره و خوک و لاک پشت و سگ آبی و مار و غیر
اینها از حیواناتی که گوشت اینها حرام است و در تورات تصریح بحرمت
اینها نموده است همه اینها را حلال کرد و بوسیله اینها زنان [illegible] و نکوهش از

فصل ششم وقف

از مردان نامحرم و زنا کردن را همه حلال کردند و نیز بتها چوبی
و سنگی و طلا و نقره بشکل صلیب ساختن و با خود داشتن و در
کلیساها در برابر آنها سجده کردن و استنثار نمودن بآنها اینها را
از سنتهای مؤکده آنها قرار داده و در کتاب ملل و نحل گفته است
انجیل اصلی که از میان رفته احکام حلال و حرام در آن نبود بلکه خود
عیسی فرمود احکام نصاری همان احکام توریة است انجیل رموز و امثال
و مواعظ بود [illegible] که از [illegible] اند که اناجیل را نوشته اند بعضی از آنها را
[illegible] اند و باقی از [illegible] است و بهمین جهت از آنها اطاعت
[illegible] عیسی [illegible] متابعت پیغمبر ما موسی بود و خلفا
[illegible] از عیسی [illegible] دادند و یکشنبه را عید کردند و گوشت
خوک [illegible] حرام [illegible] حلال کردند و ختنه و غسل که در توریة واجب
بود از میان برداشتند و همه آیاتی که خبر از نبوت خاتم انبیا
در توریة بود تغییر دادند و انکار کردند و از این جهت خدا در قرآن
در باره یهود فرموده ضُرِبَتْ علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب
مِنَ اللهِ ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله و از آن جهت زیادی
که یهود بخاتم انبیاء کردند [illegible] و بذلت و خواری افتادند
و پادشاهی از میان آنها برداشته شد و نیز در کتاب ملل و نحل
تفصیلی گفته است که بر وجه اختصار اینست که موسی وصیت نمود

نمود اسرار توریة والواح را بسوی یوشع بن نون و چون که شرف وزیر او در زمان خود موسی فوت شده بود از این جهت انشرت وصیت نمود که وصایت یوشع بر سبیل ودیعت است تا اینکه بوسایند و پسر هرون در وقتیکه بزرگ و کامل شوند که شبر و شبیر اسم ایشان بود و نیز در آن کتاب گفته است اولاد اسمعیل جد خاتم انبیا را آل الله و اهل الله مینامیدند و اولاد اسرائیل را آل یعقوب و آل موسی و آل هرون مینامیدند تا اینجا عبارات ملل ونحل [illegible] بود اقوالیکه نصاری درباره حضرت عیسی کرده اند و اختلافاتیکه [illegible] کرده اند بر وجه اختصار گفتیم و پیشتر [illegible] انجیل [illegible] نوشته اند همه را یکدیگر اختلاف [illegible] اختلاف زیاد کرده اند چنانچه در [illegible] نوشته است عیسی پسر یوسف بود و یوسف پسر [illegible] بود و در انجیل مرقوس در باب اول گفته است عیسی مسیح پسر خدا بود و در انجیل متی گفته است عیسی پسر داود بود و داود پسر ابرهیم بود و در انجیل یوحنا در باب اول نوشته است ذکر از لیت و الهیت کلمة الله یعنی عیسی در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همین در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز بوساطت او آفریده شد و بوسیله غیر او چیزی از موجودات وجود نیافت بدانکه اینکه یوحنا گفته است که هر چیزی بوسیله عیسی آفریده شد

وقف

فصل ششم

شده دلالت بر الوهیت و خالقیت او ندارد بلکه این کلام صریحست
که خالق غیر از عیسی است و نیز کلام یوحنا که گفته است کلمه نزد خدا
بود دلالت دارد بر اینکه کلمه از خدا جدا بود پس اینکه گفته است و کلمه
خدا بود مناقض است خلاصه سخن آنکه اینست عبارات انها در حیا
انجیلها ملاحظه کنید تا بدانید چه قدر مخالف با یکدیگر دارند لوقا میگوید
عیسی پسر یوسف بود و یوسف پسر هالی بود مرقوس میگوید پسر خدا
بود متی میگوید پسر داود و داود پسر ابرهیم بود یوحنا میگوید خدا
و شریک با خدا بود و از ازل بود و همه موجودات بوسیله او وجود
یافتند پس بگوئیم این چهار نفر که ضد یکدیگر نوشته اند حالت که هر
چهار صحیح باشند یقینا [illegible] بگویند که کدام صحیحند و کدام باطل اند
خلاصه سخن آنکه [illegible] در این چهار انجیل است همه بر خلاف
یکدیگراند پس در این صورت اعتمادی باین چهار انجیل نیست
و در فصل سیم همین رساله ثابت کردیم که تغییرات بیشمار و
تحریفات بسیار در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران نموده اند
و بدانکه آنچه یوحنا گفته است که عیسی در ابتدا کلمه بود و کلمه
نزد خدا بود و کلمه خدا بود میگوئیم بلی عیسی کلمه خدا بود لکن
الله کلمه خدا نبود و خدا نیست و نمیتواند هم که خدا بشود بجهت
آنکه ممکن نیست که کلمه نفس متکلم باشد و نیز واضح است که در افرید

آفریدن مخلوقات هم شریك با خدا نبود و در ازل هم نبود و ثانی
میگوئیم تصور نمیتوان کرد که چیزیکه غیر از ذات خداست هم در نزد
خدا باشد و هم عین خدا باشد و هم غیر خدا باشد و هم شریك با خدا
باشد در آفریدن مخلوقات **مؤلف گوید** مقصود یوحنا از
کلمه اگر معنی لغوی است که مرکب از حروف و الفاظ و مشتمل بر
اصوات است این بدیهیست که کلمه باین معنی صلاحیت الوهیت ندارد
بلکه میگوئیم تاویل صحیح آنستکه مراد از این همان کلمه کُن فیکون
است که خدا بسبب آن همه مخلوقات را آفریده و این کلمه کن بدیهی
است که مقدم بر همه مخلوقات بوده و تعبیر از عیسی بکلمة الله در آیه
شریفه قران و احادیث اهل اسلام باعتبار [illegible] است
زیرا که آنحضرت بسبب کلمه کن که [illegible]
بدون پدر بقدرت الهی از شکم مریم بوجود آمد پس اطلاق کلمه
الله بر آنحضرت از باب اطلاق اسم علت بر معلول است و چون مظهر
قدرت خداست که بدون پدر برخلاف عادت متولد شده از این
جهت باسم کلمة الله اختصاص یافته است و اگر نه همه مخلوقات خدا
بسبب این کلمه کن آفریده شده اند و دلالت بر این معنی دارد دعای تکیه
در مزمور سی و سیم زبور حضرت داود در آیه ششم است که
میگوید آسمانها بکلمه خدا و تمامی عساکر آنها بنفس دهانش

فصل ششم در بیان تفسیر کلمة الله

دهانش ساخته شدند و واضح است که مراد از کلمه خدا در این
عبارت نبوده همان امر کن فیکون است و نیز مؤید این معنی
است که اطلاق لفظ کلمة الله بر وحی الهی در فصل هفدهم کتاب
اول تواریخ ایام در آیه سیم واقعشده که میگوید در همان شب
واقعشد اینکه کلمه خدا باین مضمون بر ناثان پیغمبر که در عصر حضرت
داود بود نازل شد و این واضح است که مراد از کلمة الله در
این عبارت وحی خداست و نیز در فصل اول کتاب هوشع
در آیه اول مذکور است کلمه خدا که بهوشع پیغمبر
یعنی وحی خدا که نازل شد بسوی او و نیز در باب سیم انجیل
لوقا در آیه اول اینطور میگوید کلمه خدا بر یوحنا پسر زکریا در بیابان
نازل شد یعنی وحی خدا باو نازل شد مراد از یوحنا حضرت
یحیی علیه السلام میباشد که در انجیل از ایشان به یوحنا تعبیر میکنند
و بدانکه از برای وجه تسمیه عیسی ع بکلمة الله چند وجه
دیگر در فصل بعد انشاء الله تعالی خواهیم گفت و نیز بهمه
طوایف نصاری میگوئیم خودشما اقرار دارید باینکه وقتی بوده
است که ذات الهی بوده است و عیسی نبوده است و خدا عیسی
را خلق فرموده است و در انجیل خودتان است که ملکی [illegible]
را بشارت داد که خدا پسری بشما عطا خواهد فرمود که

فرمود که بزودی صاحب معجزات خواهد بود اسم او را عیسی
بگذارید و بهمه اقوال و اختلافاتی که در میان شما هست که عیسی
روح خداست یا کلمهٔ خداست یا خدا در او حلول کرده است
یا خدا با او متحد شده است و غیر اینها که پیش گفتیم همهٔ این اقوال
شما دلیل است بر اینکه عیسی ع مخلوق خداست در اینصورت عیسی
مخلوق است پس میگوییم بدیهی است که مخلوق غیر از آنست که خالق باشد
چنانچه محال است که خالق هم مخلوق باشد خلاصه اینست که در این
رساله گفتیم و عبارات انجیل خودتانرا نقل کردیم [illegible] حضرت
عیسی ع فرموده است که [illegible] خدا
و رسول او میباشم و از پیش خود [illegible] بلکه آنچه خدا
بمن بگوید همانرا میگویم با وجود این فرمایشات [illegible] در کتب
خودتان نسبت باو او را خدا و پسر خدا مینامید و اعتنائی بفرموده
آنحضرت ندارید **فصل هفتم** در بیان مطاعن نصاری
و اعتقادات و اعمال باطله آنها و استدلالی که بعضی از علما و
پادریان نصاری کرده اند بر صحت اعتقاد آنها بر تثلیث و اعتقادی
که دارند بوجود سه خدا و جواب از آنها و در بیان اصول دین و
فروع دین آنها **و بدانکه** پادری نصرانی صاحب میزان الحق
در رساله دیگر خودش که مفتاح الاسرار نام دارد در بارهٔ الوهیت

الوهيت وخداى عيسى استدلال كرده است وگفته است در قرآن
كه كتاب خود مسلمين است مرتبه عالى مسيح مذكور است چنانچه در سوره
نساء رقيم گشته انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله وكلمته القيها
الى مريم وروح منه ونيز در سوره تحريم رقيم يافته ومريم ابنت
عمران التى احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا پس در اين دو
آيه گفته است كه عيسى بن مريم بدون پدر از بطن مريم ع باين نوع كه
خدا روح خود را در او دميد بوجود آمد ونيز در اين آيه است
كه عيسى كلمه وروح الهى است يعنى روح الله است ثابت كه در مرتبه
الوهيت است زيرا كه روح خدا كه از خود خدا نخواهد بود
جواب [illegible] در بيضاوى ميگوئيم كه اين حرف بيان
بمعنى روح است مراد اينست كه روحى كه از قدرت وامر
خود آفريد بيان روح او در جسم عيسى دميد چنانچه در دو آيه
شريفه خدا در حق حضرت آدم ع فرموده است ونفخت فيه من
روحى ودر الحديث عن الصادق ع فى قوله تعالى ونفخت فيه من روحى قال
ان الروح متحركة كالريح وانما سميت روحا لانه اشتق اسمه من الريح
وانما اخرجه على لفظ الريح لان الروح مجانس للريح وانما اضافه الى
نفسه لانه اصطفاه على ساير الارواح كما قال لبيت من البيوت
بيتى وقال لرسول من الرسل خليلى واشباه ذلك وكل ذلك مخلوق

مخلوق مصنوع محدث انتهی و بدانکه استدلال نصرانی به
آیهٔ القیها الی مریم عجیب است و این نیست مگر از بی فهمی او بجهت آنکه این آیه شریفه
دلالتش صریح است بر بطلان مذهب نصاری و بطلان تثلیث و این
نصرانی اول آیه و آخر آیه را در رسالهٔ خود ذکر نکرده و تمام آیه این است
یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما
المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه
فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله
واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض
و کفی بالله وکیلا [illegible] بعضی مفسرین
میفرماید ای اهل کتاب غلو در دین خود [illegible] نکنید
و نگوئید در حق خدا غیر از حق [illegible] عیسی
یا متحد شدن او سبحانه با عیسی قائل شوید این نیست جز این نیست که مسیح
عیسی پسر مریم رسول خدا و کلمهٔ اوست یعنی بسبب امر خدا و کلمهٔ کن
بوجود آمده که القا نموده بسوی مریم یعنی رسانید این کلمه را
خدا بسوی مریم یعنی عیسی را در او خلق نمود و روحی است که
صادر و مخلوق از خدا است پس ایمان بیاورید بخدا و پیغمبران او
و نگوئید سه خدا هستند باز ایستید از این شرک صریح که بهتر است
از برای شما این نیست جز این نیست که خدا خدای واحد است و منزه است

منزه است از اینکه بوده باشد از برای خدا پسری از برای خداست
آنچه در آسمانها و زمینها است یعنی همه اینها مخلوق خدا بند
و هیچ کدام از این مخلوقات مماثل خالق نمیباشد و فرزند لابد باید
مماثل با پدر باشد و معنی و کفی بالله وکیلا اینست که پسندیده است
خدای کافی مهمات بندگان و این تنبیه است بر استغنا خدای تعالی
از ولد زیرا که ولد از برای کفایت مهمات پدر است و خدا قائم بحفظ
اشیاء است و مستغنی از معین و مددکار است خلاصه
آنست که نصاری از جهت اینکه عیسی بدون پدر متولد شد بالوهیت
آن قائل شده اند و مادام که حضرت آدم ع و حوا بدون پدر و مادر
خلق شده اند بالوهیت آدم ع قائل نشده اند هیچ کلامی بجهت
بطلان تثلیث و الوهیت عیسی صریح تر و بهتر از این آیه شریفه
نیست و در حدیث است که نصارای نجران خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله عرض کردند که عیسی علیه السلام بدون پدر خلق شد
پس مثلی از برای ما بیان بفرمائید آنحضرت معارضه بولادت
حضرت آدم ع فرمودند که بدون پدر و مادر خلق شد و بعد فرمودند
هیچ خلقتی نزد خدا با آن قدرتی که دارد مشکل نیست و این آیه را
خواندند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و بعد
این آیه شریفه را تلاوت فرمودند ان مثل عیسی عند الله کمثل

کمثل آدم خلقه ثم قال له کن فیکون **و بدانکه** در انجیل متی ۲ من تراب
در فصل اوّل حضرت عیسی را پسر داود گفته و مرقوس در باب
اوّل گفته است عیسی مسیح پسر خدا و لوقا در باب سیم گفته است
عیسی پسر یوسف بن هالی تا آخر که نسب آنحضرت را بشیث رسانید
گفته است شیث پسر آدم و آدم پسر خدا و این نسبها عجیب است که همه
برخلاف یکدیگر گفته اند و از این عجیب تر آنستکه متی و لوقا عیسی
را از فرزندان خدا که نصاری [illegible] گفته اند متی
گفته عیسی پسر داود و لوقا گفته پسر یوسف این با [illegible] انها
متناقض است **و بدانکه** [illegible]
ثلث وجه یکوئیم اول آنکه [illegible] بکلمه [illegible] آنحضرت را
فرمود موجود شد بدون واسطه [illegible] گفته
عیسی کلمة الله است بواسطه [illegible] پدر از انکه
پدر از برای او نباشد در کلیات ابو البقا گفته است و عیسی النبی
کلمة الله لانه وجد بامره تعالی من دون اب فشابه المبدعات التی هی
من عالم الامر **و بدانکه** تفصیل این وجه را در آخر فصل پیش
گفتیم آنکه [illegible] بود که از خدا با حضرت هدایت یافتند چنانچه بقرآن که
کلمة الله است هدایت می یابند و در قاموس و در مصباح اللغه
گفته اند کلمة الله لانه لما انتفع به فی الدین کما انتفع بکلامه ای کلام الله

کلام الله دویم به کنایه القاب سیف الله و اسد الله سیم آنکه آنحضرت در
گهواره تکلّم باین کلمه بامر خدا نمود که انّی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی
نبیّا چهارم آنستکه بعضی گفته‌اند که مراد بکلمه بشارتست که خدا
بمریم بشارت داد بر حصول ولدی از او بی مساس مردی چنانچه فرموده
است انّ الله یبشّرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم ولکن کلمه
در اینجا بمعنی مولودست چنانچه در تفسیر قرآن و در کنز اللغة
گفته‌اند و نیز میتوان گفت کلمة الله در لغت عرب بمعنی بشارت نیز آمده است
پنجم آنکه ممکن است بگوئیم عیسی کلمة الله بود بمعنی خدا با او بدون واسطه
تکلم میفرمود چنانچه موسی را کلیم الله میگویند عیسی را کلمة الله
میگویند ششم آنکه ممکن است بگوئیم مراد بکلمة الله این باشد
که یحیی در … شهادت بر نبوت عیسی داد و
بعد در آیه سی چهارم فرموده عیسی را که خدا برسالت فرستاده بکلام
خدا تکلم مینماید چنانچه در آیه بعد فرماید و همه چیز بدست او
یعنی بدست عیسی سپرده است خلاصه مراد آنستکه عیسی تکلم میکرد
با خدا یا او تکلم میفرمود چنانچه در انجیل استکه خود آنحضرت
مکرّر فرموده‌اند مرا از پیش خود کلامی نمیگویم بلکه آن کلامی را که خدا بمن
فرموده همانرا بدون کم و زیاد میگویم و نیز در لغت عرب کلمة الله
بمعنی کلام خدا آمده است هفتم آنکه مراد بکلمة الله انجیل است که کلمه

کلمه خدا است ومراد انستکه عیسی بکلمه خدا که انجیل است متکلم
شد و در فصل بیشتر در معنی کلمة الله تفصیل کنیم و نیز لفظ کلمة
الله در لغت عرب بمعنی عیسی پیغمبر ما است و نیز از برای وجه
نامیدن انحضرت بروح الله بچند وجه اختصارا میگوئیم اول انکه
روح بمعنی نفخ است یعنی انچه که از ابدهان بدمند و انحضرت
بسبب نفخ جبرئیل در پیراهن مریم [illegible] است وجه دوم اضافه روح
بر الله انستکه ان بزرگی مقام [illegible] و بذات اقدس
خود بجهت تعظیم اوست چنانکه [illegible] شده است که در حدیث قدسی
الصوم لی وانا اجزی به [illegible] سائر امت
و در مجمع البحرین و قاموس [illegible] بمعنی نفخ نیز
هست و در صحاح گفته است [illegible] انکه او را
روح بوده که بدست قدرت وصنع خدا بتنها صورت بسته بود بدون
واسطه مس کردن بشری بمریم پس خلقت او و احیاء او و تکوین بود بدون
واسطه جماع و نطفه چنانچه عادت بران جاری است سیم انکه هم
چنانکه روح باعث حیوة است انحضرت نیز باحیاء قلوب بندگان
خدا یا احیاء اموات یا احیاء دین قیام مینمودند و چون این بنده مکرم
بامر خدا از این جهت او را روح الله نامیدند چهارم انکه مراد بروح
رحمت است چنانچه در ایه شریفه است ایده بروح منه ای برحمة

فصل [illegible] وقف

برحمة منه چه نیستی رحمتی بود از جانب خدا بر بندگان خدا و در
جمع البحرین و غیران نیز گفته اند که روح بمعنی رحمت آمده پنجم آنکه
مراد از روح جبرئیل است و بنا براین معطوف باشد بر ضمیری که ان
در القاها است ای القاها الله الی مریم و روح من الله یعنی جبرئیل
القاها ایضا الیها و در کلیات ابو البقا گفته است الروح بالضم هو
الریح المتردد فی مخارق الانسان و منافذه و اسم للنفس لکون النفس
بعض الروح فهو کتسمیة النوع باسم الجنس نحو تسمیة الانسان بالحیوان
و اسم ایضا للجزء الذی به تحصل الحیوة و استجلاب المنافع و استدفاع
المضار [illegible] است روح بمعنی امر الله آمده نحو
و روح منه بمعنی [illegible] و بمعنی قرآن و بمعنی رحمت و بمعنی حیات و بمعنی
فرشته علیم بمعنی [illegible] آمده است و بعضی گفته است بمعنی وحی با
پیغمبر نیز آمده است خلاصه آنستکه قرآن عربی است و اغلب آنستکه
هر لفظی از عربی در لغت عرب معانی متعدده دارد و نیز فصاحت و
بلاغت کلام باین است که الفاظ در معانی مجازیه و استعارات استعمال شود
و قرآن مشتمل است بر مجازات و استعارات و محسنات بدیعیه معنویه و
لفظیه و نیز قرآن مشتمل است بر محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق
و مقید و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و تفسیر و تاویل آیات قرآن
در نزد پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام است هر کسی نمیتواند از پیش

روح مذکر و مونث
هر دو اعمال است [illegible]

پیش خود معنی قرآن را بفهمد این نصرانی که اصلا سررشته از علم
عربیت و تفسیر و تاویل قرآن ندارد از پیش خود جمله از آیات قرآن را
حمل کرده است بر معنی که خلاف عقل و قاعده عربیت است خداوند
قرآن فرموده است و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
یعنی تاویل قرآن را هیچ کس نمیداند غیر از خدا و راسخون در علم
که مراد پیغمبر و ائمه طاهرین است پادری قلبیه [illegible] آخر خویش نوشته
است که محمد صلعم در قرآن اقرار کرده است [illegible] تاویل قرآن را [illegible] نمیداند
غیر از خدا پس قرآن فایده از برای امتان [illegible] و نحو اهل [illegible]
والراسخون فی العلم را [illegible]
حکایت مثل حکایت آن قلندری است [illegible]
ولا تقربوا الصلوة را خوش آمده است [illegible] را
که و انتم سکاری باشد نخوانده گفت من حافظ قرآن نیستم که همه قرآن
را باید دانسته باشم همین آیه که بکار من می آید مرا کافیست و
بدانکه لفظ کلمه و روح در لغت عرب معانی متعدده دارند که
بعضی از آنها را گفتیم از آنجمله در لغت عرب لفظ کلمة الله بمعنی کلام
خدا و بمعنی عیسی پیغمبر و بمعنی بشارت و غیر اینها آمده است و روح
آن چیزیست که بآن زندگانی نفسها است و نیز روح بمعنی قرآن
مجید و بمعنی وحی و تنزیل و بمعنی جبرئیل و بمعنی عیسی پیغمبر است

وبمعنی نفخ و بمعنی امر و بمعنی کار نبوت و بمعنی رحمت و بمعنی حکم
پروردگار جهان و قرآن و غیر اینها آمده است و نیز بمعنی فرشته
ایست که روح انسان و جسم او مانند جسم ملائکه است و بعضی ۱۲ او چون روح دوم
گفته اند روح نوعی از ملائکه اند که ایشان را ملائکه دیگر نمیبینند
مگر در شب قدر و معانی دیگر هم دارد خلاصه کسیکه رد بر دینی
مینویسد باید اولا تتبع تام در آن دین داشته باشد و تفحص
از آن دین بکند [illegible] بکند و بکذارد و فهم و شعور هم اگر
ندارد [illegible] داشته باشد تا وقتیکه آن دین
[illegible] دلیل و برهان رد بنویسد نه آنکه
مثل [illegible] پادریان نصاری و اهل فرنگستان که همیشه
دوست اهل اسلام [illegible] و اسبابی عربی دانی دانسته و رساله بر
رد دین اسلام نوشته که این شخص بضرانه صاحب میزان الحق هم
نیز متابعت او را نموده رساله برد دین اسلام نوشته است
و بعضی چیزها که در رساله قلیب است ساقط نموده و باقی انچه
نوشته اکثر آن از رساله پادری قلیب است اگر بخواهید مطلع
شوید که این پادری قلیب چه قدر جاهل و نادان و بی شعور بوده
و اصلا تتبعی در دین اسلام نکرده رد نوشته است از برای شما
بیان میکنم که تتبع این بی شعور از احوال حضرت خاتم انبیا صلی الله

صلی الله علیه و آله را و با وجود اینکه مکتب ندیده بود و درس عربی نخوانده بود
و سعی کرده بود که خوب یاد گیرد با وجود این در احوال حضرت پیغمبر
ما ص و اولاد و اصحاب او تتبع او چنین بوده که محمد را محمت نوشته
و اسمعیل جد انحضرت را اسمعیل و عبد الله پدر انحضرت را عبد الله
نوشته و امنه مادر انحضرت را امینا نوشته و مرضعه او حلیمه را
لیما و خدیجه را قدیزه و فاطمه را فاطمات و زینب را از ابنبا و ام
کلثوم را ام کولت و زید از [illegible] عمر [illegible] ابو سفیان را
الابس و ابو بکر را ابکار و لات [illegible] اکر اسم [illegible]
والوزا نوشته است خلاصه [illegible]
است درست بخواند و قاعده [illegible]
بلفظ عربی است اگر کسی بعبارات فارسی [illegible]
بخواهد از ابو [illegible] باید که همان لفظ عربی بنویسد و نیز
گفته است [illegible] پیش از انکه مبعوث شود اسیبا [illegible] میکرد و تتبع او
از احوال اصحاب انحضرت این بوده که گفته است انی یعنی علی گفته
غایسه یعنی عایشه عثمان را بقتل اورد پس معاویه الی را یعنی علی
را بجهت خون عثمان بقتل اورد پس حسین پسر الی معاویه را
بقتل رسانید پس یکی از خویشان معاویه حسین را بقتل رسانید
خلاصه که این تتبع او بوده از احوال انحضرت و اولاد و اصحاب

واصحاب او وامّا تتبع او از شریعت مقدسه آنحضرت چنین بود
که در فصل اوّل از باب دویم رساله خودش نوشته است که
محمّد منع از بت پرستی میکرد و در ضمن آن تعلیم بت پرستی هم
کرده است زیرا که امر فرموده است بمردم که در ظهر روز جمعه باید
زنان و مردان همه در عبادتخانه که آنرا مسجد میگویند جمع شوند
و همه آنها از سر تا پا در حضور یکدیگر برهنه شوند و رقاصی کنند
بدستور بت پرستان قدیم [illegible] لعن الله کویلر ملاحظه نمائید
که این مرد بیشعور چه قدر بی خبر بوده که اسم آنحضرت و اسم پدر و
مادر و اسم زنان آنحضرت و اسم عایشه زن پیغمبر و اسم اولاد و اصحاب
آنحضرت را که همه مشهور آفاق اند و در همه کتب اسلام از عربی و فارسی
مذکور است نمیداند نوشته که گفته است علی عثمان را بقتل آورد و
معاویه علی را کشت و حسین معاویه را کشت پس یکی از خویشان
معویه حسین را کشت و حال آنکه دروغ گفتن او در این فقرات
نزد همه اهل عالم مثل آفتاب روشن است و اینکه نوشته است حضرت
پیغمبر صلعم پیش از بعثت سیاحت میکرد هیچ کس از اهل همه مذاهب
چنین سخنی نگفته است و در هیچ کتابی از کتب نصاری و یهود و
مجوس و کتب اسلام چنین چیزی ننوشته است و نیز حکایت روز
جمعه که گفته است تعجب آن از سایر چیزها که نوشته است زیاد

زیاد تر است خلاصه اینکه زید بی‌شعور از پیش خود دروغهای
باین بزرگی را جعل میکند و در کتاب خود مینویسد و نیز این یادداشت هم
او در معنای قرآن مجید اینقدر بوده که در کرسا کر برود دین اسلام بزبان
لیتینی که زبان فرنگیانست نوشته است که محمد خدا را جسم میدانسته بدلیل
این قرآن فکان قاب قوسین او ادنی و معنی این را باین طریق کرده است که
در شب معراج محمد صلی الله علیه و آله بقدر یخدا نزدیک شد که میان
او و خدا بقدر دو تیر کمان فاصله [illegible] این معنی باین وجه
نیست بلکه بعضی از مفسرین [illegible] حدیث نوشته اند که یعنی
جبرئیل در شب معراج [illegible] آنحضرت
رسانید آنچه را که بآن مامور [illegible]
پیغمبر بقدر دو تیر کمان یعنی بطریق [illegible] اگر کسی
مشاهده قرب مسافت میان ایشان مینمود تردید میشد در اینکه از
مقدار دو کمان تقدیر کند یا کمتر و فائده ذکر این تمثیل تصویر این تمثیل
اتصال و ارتباط است میانه پیغمبر و جبرئیل و تحقیق استماع وحی
بدون توهم اشتباه در آن بر خلاف دوری مسافت که موهم
اشتباه است در کلام و بعد از آن خدا وحی فرمود بجبرئیل علیه السلام
و جبرئیل وحی کرد به پیغمبر آنچه را که خدا وحی باو کرده بود بعینه
بدون کم و زیاد و بعضی روایت کرده اند که معنی این اینست که حضرت

فصل هفتم وقف

حضرت پیغمبر ص بعرش نزدیک شد پس او بجنبه شد بعرش یعنی
دست بحجب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای نبود
معلق بر هوا ایستاد حق تعالی با او وحی فرمود پس معنی این است
که پیغمبر در شب معراج نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش
و مقربین درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان
و این اشاره است باینکه محبت و قربیت پیغمبر ص بخدا بقدری تاکید یافته
که محبوب پیغمبر [illegible] مرد پیغمبر هم دوست خدا است و این تمثیل
است از برای مقدار قرب معنوی و نه بمقدار قرب مکانی تصور شده
جسمانی [illegible] قرب مکانی [illegible] انتهی
[illegible] ازین [illegible] باید ملاحظه نمود و تفسیر
قران که نزد پیغمبر [illegible] است باید هم را از روی امانت [illegible] که
در کتب تفاسیر قران است ملاحظه نمود و انوقت ایرادی میتوان
کرد نه اینکه این یاوه گوی بی شعور که اصلا از علم عربیت و تفسیر قران
و تاویل ان اطلاعی ندارد و کتب تفسیر را اصلا ندیده است از پیش
خود با کمال بی شعوری انچه دلش میخواهد بنویسد حال انکه اهل
اسلام بفرموده پیغمبر ص هر کس خدا را جسم بداند کافر و نجس و واجب
القتل میدانند کلام حضرت پیغمبر حق سبحانه و تعالی نه هیچ اینست که
هر کسیکه از خواندن و نوشتن لغات و الفاظ اطلاع داشت کتابت

کنایات واشارات واستعارات ومجازات ومعانی دقیقه واسرار
لطیفه ونکات غیر محدوده از او توانند فهمید پس این پادری که فهم
شعر را کما اصلا از علم عربیت هم بهره نداشته چگونه معنی کلام الله را
میتواند بفهمد وثانیا انکه خلاف است که در کتب معتبره ایشان مذکور است که
بر پیغمبر فرموده چندین حدیث در این باب از ایشان نقل شده است که بعضی از اخبار
وارد شده که وحی این بود که خدا وحی فرموده که بهشت حرام
شده است بر همه پیغمبران تا آنکه تو داخل شوی و امتان بعد از انها
داخل شوند و نیز بهشت حرام است بر امتهای پیغمبران تا آنکه
وقتیکه امت تو داخل شوند پس [illegible] و [illegible]
بدهید که نصرانی در باره چنین [illegible] که خدا [illegible] در حق این
پیغمبر باید چه نسبتها در حق انسن [illegible] از [illegible] میشود
این پادری تتبع در انجیل کرده بود در معنی این آیه نمیگفت که محمد صلی
الله علیه و آله خدا را جسم میدانند بجهت انکه در انجیل متی حضرت
عیسی ع میفرماید که بیت المقدس قسم نخورید که آنجا جای قدمهای پروردگار
است پس میگوییم بعد از انکه بقدر حق خدا تعبیر توان کرد و
دلالت بر جسمیت نکند قاب قوسین نیز دلالت بر جسمیت نخواهد
کرد و در جهار انجیل است که حضرت عیسی باسمان رفت و در دست
راست خدا قرار گرفت پس پادری آنچه در تاویل این فقرات که در کتاب

فصل بیستم وهف

کتاب خود شان است که میگوید چرا در تاویل و توجیه آیات قران مجید
نمیگوید مؤلف گوید اگر کسی از یهود یا از نصاری یا از اهل
اسلام بحث کند و بگوید که چون خدا و نه عالم جسم نیست و مکان ازبرای
او نیست پس سبب عروج آنحضرت باسمانها و فایده آن چه چیز است گر
میگوئیم که جواب اینها مطلب را در کتاب هدایة الطالبین و در کتاب
جامع المرا[illegible] مسائل و وسیلة النجاة گفته‌ایم و در اینجا
نیز میگوئیم که عروج آنحضرت باسمانها با همین جسم بجهت آن بود که
آنحضرت بچشم ظاهر همه آیات کبری را مشاهده نماید و اطلاع
بهم رساند [illegible] و عجایبهای نور و کرسی و عرش عظیم و کا
کنان و [illegible] از اصناف و اقسام ملائکه بهم رساند
و بهمه پیغمبران [illegible] ببیند و اطلاع بر مقامات آنها بهم رساند
تا انکه از مشاهده آنها اطلاع بر ملکوت سموات و ارضین هر دو بهم
رساند همچنانچه حقیقت ملکوت آسمانها و زمین را بحضرت ابرهیم خلیل
علیه السلام نمود چنانچه در قران مجید فرموده است و کذلک نری ابرهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین یعنی و هم چنین
نمودیم ما ابرهیم را ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع سموات
و ارضین را از فوق عرش تا تحت زمین یعنی همه را برا او منکشف
ساختیم تا استدلال بکند بدان بر قدرت کامله ما تا آنکه بوده باشد

باشد از آنکه آنان دو خدا نیستند پس بحضرت ابرهیم منکشف
نمودند و حضرت خاتم انبیاء را باهمین جسم و جسد عنصری بردند
تا بچشم ظاهر همه را ملاحظه نمودند پس شبهه نیست که ملاحظه آیات
کبری سبب زیادتی قرب آنحضرت شد و مقرب درگاه الوهیت گشت
بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان حقیقة در قرآن مجید در سوره
بنی اسرائیل در اول که حکایت معراج آنحضرت را بیان
فرماید آنرا بر شرفه میفرماید لنریه من آیاتنا یعنی تا بنمائیم باو
اسمانها تا آیات عجایب دلایل توحید و قدرت خود را از
بنمائیم و اینمطلب مثل آفتاب روشن است که آنحضرت باهمین
جسم باسمانها رفته و ملاحظه اینها نمود ...
انسر و شد ... الذی قرب ... پس رفتن آن بزرگوار
از جهت ملاحظه آیات کبری بود نه اکر از برای خدا در عرش جا در
اسمانها مکانی بود باشد حقیر برهان عقلی و دلیل نقلی در
کتاب هدایة الطالبین ثابت کرده ام که خدا جسم نیست و مکانی
برای او نیست پس بطلان ... گفته است که محمد صلی الله علیه
و آله مشرک بوده که بدلیل ابتداء بنای دین خود را بگفتن کلمه لا اله الا الله
و محمد رسول الله گذارده پس خود را شریک خدا قرار داده است
زیرا که معنی این کلام این است که نیست معبودی غیر از خدا و محمد که

تا عرش در شب معراج آن بزرگوار

وقف

فصل هفتم

گفته میشود رسول خدا و باین طریق معنی کرده است **مؤلف**
گوید حیله که این پادری کرده است اینست که یک حرف واو پیش
از لفظ محمد زیاد کرده است که معنی آن بدلخواه خودش بشود ولکن
با وجود این حیله او بر عکس منظور او معنی آن ظاهر و روشن است
زیرا که میگوئیم اوّل آنکه آنچه را آنحضرت امر فرموده بود که بگویند همه
عالم از اهل اسلام همه میدانند که پیش از لفظ محمد حرف واو ندارد
دوم آنکه میگوئیم بر فرضی که پیش از لفظ محمد حرف واو هم بود لفظ
رسول الله این پادری را بخواهش نمیکند و واضح میشود که محمد رسول خدا است
و هر با شعوری میداند که رسول خدا نمیتواند که خدا باشد سیوم اینکه و
دلیل این پادری برعکس مدعای پادری قلب شده است **وچهارم آنکه** پیش
گفتیم که پادری گفته است لا اکراه است باینکه در قرآن گفته است که عیسی
روح خدا است پس باید که عیسی در مرتبهٔ الوهیت باشد بجهت آنکه
روح خدا کمتر از خود خدا نیست و جوابها بسیار از این استدلال
پوچ پادری پیش گفتیم **وپنجم** جواب دیگر میگوئیم که در فصل چهارم
کتاب اثبات پیغمبری در حق آنحضرت مذکور است که روح پاکیزه
خدا در تو است و هیچ سری از اسرار بر تو پنهان و دشوار نیست
وششم در فصل پنجم آن مذکور است شنیده که روح پاکیزهٔ خداد
تو است و فهم و دانش و علم و حکمت و چندان در تو یافت شده

شده و نیز در فصل چهل و یکم تورات از سفر تکوین در حق
حضرت یوسف مذکور است وقتیکه پادشاه مصر آنحضرت را برای تعبیر خوابی که
دیده بود از زندان خواست باین طریق مذکور است که بعد از آنکه آنحضرت
تعبیر خواب را داد و فرعون پادشاه گفت بعبیده آیا امکان دارد که
مثل این مرد که روح خدا در او است یافت شود از جهت علم و دانش
و نیز در مزمور پنجاه و یکم زبور حضرت داود مذکور است که آنحضرت
در مناجاتی که بدرگاه الهی میکرد [illegible] خداوندا [illegible] و نیز
مرا از پیش روی خود مینداز و روح قدس خود را [illegible]
پاکیزه خود را بیرون مکن و نیز [illegible]
است در آیه بیست و هفتم تا آیه سی ام [illegible] بدرگاه
الهی عرض میکند همه این حیوانات و [illegible] منتظر
ند دارند تا عطا کنی ایشان را رزق ایشان را در وقت آن و وقتی که عطا
میکنی همه جمع میشوند تو دست قدرت خود را میگشائی همه ایشان
بخوبی سیر میشوند تو روی خود را از ایشان میگردانی اضطراب
میکنند بیرون خواهی کرد ارواح ایشان را پس خواهند مرد و بسوی
خاک که اصل ایشانست رجوع خواهند کرد بعد از آن باز روح خود
را میفرستی پس آفریده خواهند شد باز تازه میکنی روی
زمین را پس میگوئیم ما در باب نصاری بنظر انصاف در ...

فصل هفتم [illegible]

این عبارتها که مشتمل و صریح بر ذکر روح الهی است تامل نمایند
که آیا مراد از روح خدا درین عبارات همان معنی مخترع ایشانست
یا مراد چیز دیگر است زیرا که بنابر گفته و اعتقاد ایشان باید اطلاق خدا
بر دانیال و یوسف و داود بکنند حال آنکه چنین چیزی نمیگویند پس در
حق عیسی هم نباید بگویند و الله یحق الحق بکلماته و هو یهدی السبیل
و نیز [illegible] هر کسی که تتبع نماید مطلع میشود که اضافه کردن
روح خدا بر پیغمبران و صلحا مختص بایشان نیست بلکه روح خدا
شامل [illegible] است از آنجمله در فصل سی و هفتم کتاب
حزقیال پیغمبر مذکور است که وقتی آنحضرت بجماعت مردگان رسید
از جانب حق تعالی [illegible] بآنحضرت که این مردگان را زنده نما
با پیغمبری کن [illegible] عوده بفرما بندای استخوانهای پوسیده
بشنوید سخن پروردگار خود را که چنین میفرماید آگاه باشید الحال
میکنم بسوی شما روح زندگی او عطا میکنم شما را رگها و پیوند هم
بر استخوانهای شما گوشت را و میکشم بر بدنهای شما پوست را و
عطا میکنم شما را روح خود را و زنده میشوید میدانید که منم
من پروردگار شما [illegible] در همین فصل مذکور است که حق تعالی
میفرماید عطا میکنم در جسم شما روح خود را و زنده میگردانم که
شاؤل پادشاه بنی اسرائیل بود و مرد سفاک خونریز بود و شما

وهشتاد و پنج نفر از پیغمبران بنی اسرائیل و علمای عظیم الشان
انها را دیگر با اهانت بقتل اوردند و همه اوقات در خیال قتل داود
بود و در قصه کل مثال ازدهم کتاب اول شموئیل پیغمبر تفصیلی
میگوید که بر وجه اختصار انرا میگوئیم که خدا بشموئیل وحی نمود که
من شاؤل را از سلطنت بنی اسرائیل بیرون میکنم حقه خود را
از روغن پر کن و روانه شو که من از میان پسرهای یشی که مسکن
او در شهر بیت لحم است پادشاهی از برای بنی اسرائیل تعیین میکنم
پس شموئیل امد تا بشهر بیت لحم نزد یشی و پسرهای او را [illegible]
خواست تا انکه داود امد پیش [illegible] [illegible]
کرباز داود هشت نفر بودند داود [illegible] شموئیل که
برخیز و داود را با این روغن مسح کن [illegible] در ایه
سیزدهم میگوید شموئیل داود را با ان روغن مسح نمود و روح
خدا از ان روز و بعد از ان بر داود موثر شد و از شاؤل منتقل
شد بعد از ان شموئیل برخواسته براه رفت و در ایه چهاردهم
میگوید اما روح خداوند از شاؤل جدا شد و روح مضر از
جانب خداوند اورا باضطراب انداخت یعنی روح پست مرتبه
جسم اورا بحکم الهی میتاخت و در ایه پانزدهم میگوید بندهای
شاؤل ویرا گفتند که اینک حال روح مضر از خدا ترا باضطراب

وقف

فصل هفتم

۲۴۶

باضطراب می اندازد **مؤلف گوید** این عبارت کتاب
خودشان است که صریحست در اینکه پیش از مالیدن روغن به
داود ع روح خدا در جسم شاؤل قرار داشته و بعد از آن بجسم
داود ع قرار گرفته پس می گوئیم که در اینصورت پادری باید شاؤل
را هم خدا بدانند همچنانکه عیسی را خدا میدانند پس در اینصورت که اطلاق
روح خدا بر پیغمبران [illegible] بلکه بکفار مثل شاؤل واقع شده
خود پادری [illegible] اینها قائل نمیشوند پس چگونه از آن
بنا بر عدم استدلال مینماید در اینصورت میگوئیم که مراد از روح
خدا در این عبارات نیست مگر آن روح مخلوق جسمانی که در انسان
و حیوانات [illegible] است که مراد از روح خدا روح
مخلوق خدا است چنانچه در این آیه شریفه و نفخت فیه من روحی پیش گفتیم
و پادری در فهم معنی عبارات و محاورات و مجازات و استعارات را
اصلا نمیداند و از عربیت هم ربطی نداشته است با وجود این قرآن را
از پیش خود معنی میکند و رد بر قران می نویسد حال آنکه تفسیر قرآن
را کسی نمیداند بجز پیغمبر و ائمه طاهرین و پیش گفتیم عبارت پادری را
که گفته است موافق قرآن عیسی روح الله است باید که در مرتبه
الوهیت باشد زیرا که روح خدا کمتر از خود خدا نخواهد بود و جواب
آن را گفتیم و نیز میگوئیم این سخنان بیهوده بازیچه اطفال مکتب

نکتب خانزاست باید پادری بگوید روح خدا بهتر از خود خداست
زیرا اگر خدای بی روح مانند جسد بی روح است اگر جماد بیش نیست
و شاید نصاری خدای خود را بی روح و بیجان قرار داده اند و او را
جسم بی روح میدانند و عیسی را افضل از خدا میدانند بجهت آنکه او
روح دارد و خدا بی روح است و نسبتا عجب است که پسر با روح باشد
و پدر بی روح باشد نمیدانم در این [illegible] الامر که او را
نیز خدا میدانند چه مقصر دارند و [illegible] در هدایة الطالبین برهان
عقلی و نقلی ثابت کرده ام که ذات الهی [illegible] شناخته [illegible] اند
شناخت و خدا جسم نیست که [illegible] در
کفر محض است و بیان فکر باید [illegible] اسرار از
کلمات خود [illegible] است [illegible] آنجمله نو
است که در باب بیستم انجیل یوحنا در آیه بیست و سیم آنحضرت اشاره
بیهودیان نموده گفت شما از پایین هستید و من از بالا شما از این
جهان هستید لیکن من از این جهان نیستم پس در این آیه آنحضرت اشاره
بخدائی خود نموده است **مؤلف گوید** مراد آنحضرت از این
کلام آنست که شما از اهل پایین یعنی دنیا دون و پست مرتبه میباشید
که طالب دنیای پست میباشید و دوست میدارید دنیا را و من از عالم
بالا میباشم یعنی میل بعالم بالا و عالم روحانیات دارم و دنیا را دوست

وقف

۲۳۰

دوست ندارم بلکه میل ان عالم و دنیا نیست دارم و از انجمله پادری برفتن

استدلال کرده است در همین رساله با لوهیت عیسی باینکه آن

حضرت فرموده است همچنانکه پدر مرده کانرا زنده میکند همچنین پسر

نیز هر کسرا بخواهد زنده میکند پس در جواب و میگوئیم که پیش

گفتیم و بعد از این نیز خواهیم گفت که هر وقت انحضرت میخواست معجزه

ظاهر نماید [illegible] و از خدا میخواست و شکر میفرمود

من از پیش خود کاری نمیتوانم کرد و چیزی نمیتوانم گفت بلکه

انچه میکنم و انچه میگویم از جانب پدر است که مرا فرستاده یعنی

تعالی و نیز در [illegible] باب دهم انجیل یوحنا در ایه دوازدهم

میگوید [illegible] میگویم هر کس بمن ایمان بیاورد کارهائی

را که من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد پس

میگوئیم که هرگاه چنین معجزات مختص با نحضرت نباشد چگونه انرا

دلیل الوهیت میتوان شمرد و از انجمله پادری استدلال کرده است بر

خدائی و الوهیت عیسی بایه پنجم از باب هفدهم انجیل یوحنا که انحضرت

ایجاد جهان گفته است و الحال ای پدر مرا نزد خود جلال ده بهمان جلالی که قبل از

جهان نزد تو داشتم پس این ایه دلالت دارد براینکه انحضرت

پیش از ایجاد عالم موجود بوده و بنا براین قدیم و ازلی است

مؤلف گوید این پادری نمیدانم چه قدر بی فهم و بی شعور بوده

بوده که این عبارت عیسی اگر دلالت بر ربوبیت آنحضرت دارد
استدلال باین بر الوهیت او نموده است زیرا که میگوید برای پدر
یعنی ای تربیت کننده من مرا جلال بده بهمان جلالی که پیش از
خلقت عالم نزد تو داشتم اگر آنحضرت خدا بود جلال از خدا
خواستن معنی ندارد و اینکه پادری گفته است که پیش از خلقت عالم
عیسی موجود بوده و باینجهت قدیم است این سخن بسیار بیهوده است
و هیچ دلالتی بر قدیم و ازلی بودن او ندارد زیرا که ازلی آنستکه ابتدا
از برای او نباشد بر فرض اینکه آنحضرت پیش از خلقت عالم بوده
ازلی نمیشود بلکه حادث است نهایت آنکه خدا ارواح
همه بندگان را خلقت فرموده در عالم ذر پیش از خلقت ابدان موافق
بعضی احادیث چنانچه در کتب ثبت و در اخبار ما است پیش از خلقت
حضرت آدم خلق فرموده پس باید پادری همه بندگان خدا را قدیم و
ازلی بداند و نیز میگوئیم که این پادری چه قدر بی تتبع و بی شعور بوده
که آیات پیش از این آیه را که حضرت عیسی اقرار بعبودیت و بندگی
خود نموده و اینکه خدا یکی است و پیغمبر است نموده است با وجود این
پادری استدلال باین آیه بر الوهیت آنحضرت نموده است آن آیات
اینست که در آیه اول و دوم همین باب آنحضرت میگوید برای پدر
پسر خود را جلال بده چنانکه او را بر همه بشری اقتدار داده تا

و فی

فصل هفتم

تا هر چه بد و داده باو بنما حیوة ابدی ببخشد و بعد در باب سیم
و چهارم میگوید و حیوة ابدی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و
عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند من بر روی زمین ترا تمجید
کردم و کاری را که بمن سپردی که بکنم که تبلیغ رسالت باشد بکمال رسانیدم
پس بعد از این آیات که صریح است در اقرار آنحضرت بر بندگی خدا و
اینکه خدا یکی است و آنحضرت پیغمبر او ست این پنجم است که پادریان
استدلال بر خدائی آنحضرت نموده است و حال آنکه گفتیم که همین
آیه بر دلالت بر بندگی او میکند و بعد از این آیات تا آخر این باب
چند آیه دیگر است که دلالت میکند بر اقرار آنحضرت باینکه بنده خدا
و پیغمبر او ست [illegible] بسیار تعجب کنم از حالت این پادری و از
استدلال او [illegible] رساله نوشتن او برد دین اسلام و
اثبات سه خدا تماشا دارد فقطم قد خم و موی سفید اشک در دامن
عجب تو باین هیئت اگر عشق بنازی چه شود   نمیدانم پادری که میگوید
عیسی پیش از خلقت این عالم موجود بوده مراد او اینست که با همین
جسم و جسد موجود بوده چنانچه ظاهر از کلام او اینست یا آنکه مراد
او آنست که روح او موجود بوده اگر مراد او اینست که روح او
موجود بوده که جواب او را پیش گفتیم و اگر مراد او اینست که با همین
جسم موجود بوده در این صورت می گوئیم که در باب اول انجیل

انجیل لوقا مذکور است که جبرئیل از جانب خدا بمریم بشارت داد
که اینک تو حامله خواهی شد و پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی
نامید او بزرگ خواهد بود و بر پسر حضرت اعلی مسمی شود و خدا تخت
پدرش داود پیغمبر را بدو عطا فرماید مریم بفرشته گفت این چگونه
میشود و حال آنکه مردی را نشناخته ام یعنی مردی بمن نزدیکی نکرده است
فرشته گفت روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی
بر تو سایه خواهد افکند از آنجهت آن مولود مقدس پسر خدا
خوانده میشود و اینک الیصابات از خویشان تو نیز در پیری به
پسری حامله [illegible] و این ماه ششم [illegible] او [illegible] نازا [illegible]
زیرا که نزد خدا هیچ امری محال نیست [illegible]
پس جواب یا دری از آنچه در انجیل [illegible] که
عیسی پیش از خلقت عالم موجود نبوده بلکه بقدرت خدا مریم حامله
شد و او را زائید و پیش گفتیم که در انجیل لوقا در باب دوم
گفته است که در روز هشتم او را ختنه کردند و نیز میگوئیم که
در همین عبارات انجیل لوقا داود را پدر عیسی گفته و حال آنکه
داود را خود پادری و هیچ کس نگفته و نمیگوید که پیش از خلقت عالم
موجود بوده پس چگونه میگوید که عیسی پسر داود است و از شکم مریم
زائیده شده پیش از داود و پدرش و پیش از مریم و مادرش موجود بوده

وقف

فصل [illegible]

بوده اِنَّ هذا لشیء عُجاب بدانکه این عبارتی که فرشته گفت که انا از
جهت این بود که پسر خدا خوانده خواهد شد از آن اینست که چون
بدون واسطه پدر بهم رسید مرد از او ممتاز است حقیقتا او را
پسر خدا خواهند خواند **بدانکه** عبارات انجیل لوقا را بتوضیح
اختصار ذکر نمودیم و الیصابات زن حضرت زکریا خاله مادر حضرت یحیی
بود و زکریا پیغمبر بود و زن او هم پیر بود و از زائیدن افتاده بود
و زکریا دعا کرد و از خدا فرزندی خواست خدا دعای او را مستجاب فرمود
و از قدرت الهی زن او حامله شد ایشان نام او را یحیی گذاردند ۷
بدانکه [illegible] است که مادر یحیی خواهر مریم مادر عیسی
بوده [illegible] است که خاله مریم بود **و نیز** در انجیل متی
در این باب مذکور است که چون مریم به یوسف نامزد شده بود پیش از
آنکه بهم رسند او را حامله یافتند و شوهرش یوسف چون مرد صالح
بود نخواست او را رسوا نماید پس اراده نمود که او را به پنهانی رها
کند و چون خوابید فرشته را دید و گفت ای یوسف پسر داود از گرفتن زن
خویش مریم مترس زیرا که آنچه در او قرار گرفته است از روح القدس
است همانا پسری آورد و نام او را عیسی گذاری زیرا که او امت
خویش را از گناهانشان خواهد رهانید و این همه برای این واقع
شد تا تمام گردد کلامی که خدا بزبان پیغمبر خود گفت که اینک

اینان باکره آبستن شده پسری بیاورد و بخوانند او را عمانوئیل
که تفسیرش اینست خدا با ما پس چون یوسف از خواب بیدار شد
آنچه فرشته باو گفته بود بعمل آورد و زن خویش را گرفت و تا مریم
نزائید یوسف بشر او بزنت و او را عیسی نام نهاد **مصنف**
گوید بنابر این عیسی بواسطه روح القدس باید بگویند
وحال آنکه بر عکس می گویند که روح القدس را پسر ایجاد کرده است
زیرا که یوحنا در باب اول انجیل خود گفته است که بدون آن کلمه
هر چیزی بوساطت او ایجاد شده و بدون [illegible] غیر او چیزی از
موجودات وجود نیافت پس [illegible] روح القدس را
عیسی ایجاد کرده باشد با آنکه [illegible] می
دانند پس ملاحظه کنید که اقوال [illegible] انجیل
او چه قدر با یکدیگر منافات دارد و **بدانکه** این فقره که دوشیزه
یعنی باکره آبستن خواهد شد در کتاب حضرت شعیاء در فصل
هفتم در باب [illegible] وارد هم است **و نیز مصنف گوید**
که باید در مفتاح الاسرار گفته است که این بشارتی که جبرئیل بمریم
داد بنوعیکه عبارات انجیل را نقل کردیم این دلالت بر الوهیت
عیسی دارد و حال آنکه امر بر عکس است بلکه دلالت دارد بر اینکه آن
حضرت مخلوق خدا و بنده او است و خدا و پسر خدا نیست و اگر پسر

پسر حقیقی خدا بود فرشته نمیگفت او و او را عیسی نام کذاردید بلکه می گفت
او را ابن الله نام کنید سبحان الله کسی که زائیده شود از شکم زنی که
معدن کثافات است و غذا و آب بخورد و خواب بکند و جسم داشته
باشد و محتاج بمکان باشد و سایر لوازم بشریت همه در او باشد
و او را ختنه کنند و مرض و درد عارض او شود و از دشمنان و جماعت
یهود بی سر و پا که خود شان را بنده ذلیل خدا می دانند صدمه و اذیت
باو برسد و بترسد از آنها دوری بکند و از ترس آنها همیشه بکوهها
و جاهای دیگر بکند و آخر الامر او را بدار بکشند و باعتقاد نصاری
او را بقتل برسانند و [illegible] دفن نمایند چنین کسی چگونه قابل
الوهیت میشود [illegible] از ممتنعات عقلیه و محالات
بدیهیه است [illegible] اگر عیسی با خدا در یک رتبه بودند مرتبه
الوهیت داشته باشد چنانچه پادری میگوید پس العیاذ بالله چنانچه
آنحضرت را بدار کشیدند و باعتقاد شما او را بقتل آوردند و زیر خاک کردند
در اینصورت ممکن خواهد بود که العیاذ بالله خدا را نیز بدار بکشند
و بقتل رسانند و زیر خاک دفن نمایند تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا
ای پادریان نصاری شما را با بن عیسی که او را خدا میدانید قسم میدهم
که انصاف بدهید آیا چنین کسی قابل خدائی است و حال آنکه در انا جیل
خود شما است که آنحضرت قابل غالب روزها روزه می گرفت و شبها

۲ فرار

شبها عبادت خدا را میکرد اگر خدا بود روزه گرفتن و نماز کردن
او برای که بود و چه معنی دارد نمیدانم این همه خرافات چه چیز است
که پادری و سایر نصاری میگویند اگر عقل سلیم حکم ببطلان آنها می کند
بلکه عقل طفل نیز حکم ببطلان آنها می کند و تقبیح کند و همین قدر که
گفتیم در بطلان اعتقاد نصاری که آنحضرت را خدا می دانند کفایت میکند
و در روز قیامت خود آنحضرت از آنها [illegible] و از
آنها بیزاری خواهد جست **مؤلف گوید** در مدت حمل مریم
مفسرین قرآن خلاف کرده اند بعضی گفته اند نه ماه بود و بعضی هشت
ماه گفته اند و این نیز از معجزات [illegible] بود [illegible] طفل
هشت ماهه متولد نشده است که [illegible] و بعضی گفته
اند که مدت حمل هفت ماه بود و بعضی شش [illegible] شش
ماهه نمیماند مگر اینکه یحیی و امام حسین شش ماهه متولد شدند و زندگانی
کردند و منحصر باین دو سرور بود و بعضی گفته اند مدت حمل مریم
یکساعت بود و بعضی سه ساعت گفته اند نفخ و حمل او یکساعت و تصویر
او یکساعت و وضع او یکساعت و بعضی گفته اند نه ساعت بود و بعضی
تأویل کرده اند باینکه از وقت دمیدن نفخ عیسی در رحم منعقد شد
ولکن حمل او ظاهر نشد از وقتیکه ظاهر شد تا وقتیکه متولد شد
نه ساعت کشید و قول بیکساعت را هم بهمین طریق تأویل میتوان

میتوان نمود و بعضی گفته اند قول باینکه نه ماه متحمل بود معتبر است
مثل سایر زنان که غالبا نه ماه است زیرا که اگر مخالف سایر زنان
بود خدا در قران که مدایح مریم را ذکر فرموده است این امر داخل مدایح
ذکر میفرمود **و نیز** مروی است که همه اطفال در وقت ولادت گریه
و فریاد میکنند مگر عیسی که وقت ولادت اصلا گریه و فریاد نکرد **و نیز**
بدانکه بعضی گفته اند مریم ده ساله بود که حامله شد و در بعضی
از احادیث وارد بود و بعضی گفته اند سیزده ساله بود که حامله شد
مدت عمر عیسی را سی و سه سال و شش ماه [illegible] روز گفته اند و بعد از انکه آن
حضرت را باسمان بردند مریم شش سال زنده بود [illegible]
دران [illegible] مروی است [illegible] اسم عیسی [illegible] بمعنی
[illegible] روایت است که خدا عیسی را بی پدر خلق کرد برای
انکه مرتبه کمال قدرت او را بدانند که هم چنانکه قادر است که آدم را بدون
پدر و مادر خلق کند هم چنین قادر است که بدون پدر خلق کند تا بدانند
که خدا بر همه چیز قادر است **و نیز** در حدیث است که بسیار دیدها مرتبه بزرگ
در طفولیت عیسی ع عارض او میشد در وقتی که بزرگ شد امراض اطفال
عارض او میشد در وقتی که طفل بود در [illegible] که اگر امراض [illegible]
است عارض او میشد [illegible]
از برای من ببا [illegible] حاضر کرد از خوردن آن اظهار کراهت کرد

کرد مریم میگفت خود این دوا را طلب کردی پیغمبر بود بعلم پیغمبری
گفتم دوا را درست کن و از برای بدمزگی دوا جزعی کرد لازم المزاج
است از خوردن آن دارم وگاه بود که عیسی از شکم درد گریه بسیار
می کرد که مریم حیران مانده میشد عیسی گفت بیاد دار از پوست فلان درخت
بگیر و نرم بسا و دوا کن و بخورد من بده تا من ساکن شوم و گریه
نکنم چون مریم در کار او می ریخت پستان می گرفت مریم می گفت
خود گفتی پیغمبر بود ایا در علم پیغمبری [illegible] گرد و
نیز مرویست که بعیسی گفتند چرا ازین منکری تا اولاد از برای
تو بهم رسد فرمود چه میکنم اولاد را اگر زنده باشند باعث فتنه
من میشوند و اگر بمیرند سبب غم [illegible] میشوند
گویند نمیدانم نصارای چنین [illegible] بیمار میشود
و از شدت مرض گریه کنند چگونه او را خدا میدانند و
نیز مرویست که شیاطین در وقت ولادت حضرت عیسی ع بنزد
ابلیس امدند و گفتند فرزندی متولد شد که هر بتی که بر روی زمین
بود بسبب ولادت او سرنگون شد پس ابلیس مضطرب شد و برای
تفحص کردن ان طفل بمشرق و مغرب گردید و خبری نیافت تا انکه رسید ۴ گردش کرده
بجائی که عیسی در انجا متولد شده بود دید که ملائکه دور انجا
را دارند خواست داخل شود ملائکه با و گفتند دور شو پس از

وقف

فصل هفتم

اگر ملائکه پرسیدند که پدر این فرزند کیست ملائکه گفتند که مثل
او مثل آدم است که خدا او را بدون پدر خلق فرموده است ابلیس گفت
چهار جنس مردم را بسبب این فرزند گمراه خواهم کرد بدانکه این جمله
را بر وجه اختصار ذکر نمودیم و نیز از انجمله یاد وی در رساله
مفتاح الاسرار استدلال کرده است بخدائی عیسی باین آیه که
در انجیل متی مذکور است که در باب بیست و هشتم در آیه هیجدهم
عیسی گفت همه اختیار و قدرت در آسمان و زمین بمن داده شده
است جواب میگوئیم که این آیه دلالت بر بندگی آنحضرت میکند
نه بر خدائی او زیرا که میگوید تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن داده
شده است یعنی خدا بمن داده است و هر معجزه که آنحضرت یا سایر
پیغمبران ظاهر ساختند همه از جانب خدا بود و تصرف انها
در ماده کائنات باذن خدا و از جانب خدا بود و بدانکه
دلیل عقلی مقدم بر دلیل نقلی است بجهت آنکه ثبوت دلیل نقلی موقوف
است بر برهان عقلی و تقدم موقوف علیه که برهان عقلی باشد
بر موقوف که دلیل نقلی باشد واضح است پس هر چیزی که بحسب عقل
ثابت و محقق باشد بحسب نقل نیز ثابت خواهد شد و هر چیزیکه بحسب
عقل محال و ممتنع باشد پس آن محال است که از جهت نقل ثابت توان
کرد بجهت آنکه مدار ثبوت نقل بر عقل است ولکن مدار ثبوت عقل

عقل به نقل نیست مثل اجتماع نقیضین وارتفاع نقیضین ومقدم
بودن چیزی بر نفس خودش ومثل جمع شدن وجود وعدم در موضوع
ومحل واحد از حیثیت واحده ومثل زوجیت فرد وفردیت زوج
دراعداد که همه اینها از محالات عقلیه است ومحال بودن اینها
بدیهی است وعقل هیچ عاقلی حکم بجواز وامکان اینها نمیتواند کرد
بلکه عقل طفل ممیز هشت ساله نیز تجویز اینها نمیتواند بکند پس چون این
مطلب را دانستی میگوئیم که اینها [illegible] ثابت [illegible]
حضرت حق سبحانه وتعالی میگوئیم [illegible] محالات [illegible]
قطعیه است چگونه تجویز امری که محال [illegible]
نسبت بخالق عقل وحکیم وعلیم [illegible]
است که محالات عقلیه ممکنات نقلیه نمیتواند بود پس اگر بر
فرض محالی در کلام خالق یا کلام پیغمبر یا کلام عاقلی امری که ظاهر
آن محال باشد یافت شود البته واجبست که از آن تاویل نمائیم
وحمل بر معنی خلاف ظاهر آن که نزد عقل محال نیست نمایند
زیرا که قطعی است که حضرت حق یا پیغمبر یا آن شخص عاقل صاحب تمیز
از این کلام معنی محال بودن آن را که نزد عقل محالست اراده نکرده است
و نیز میگوئیم اگر شخصی ادعای خدائی نماید امری که محال
عقلی باشد تجویز امکان آنرا بکند همین کلام او دلیل بر کذب

[illegible]

کذب ادعای خدائی او خواهد بود چنانچه فرعون که لوازم بشریت
در او بود همین لوازم بشریت دلیل کذب ادعای خدائی او کفایت
می کند زیرا که بحسب عقل محال است که بشر خدا تواند بود و نیز
اگر شخصی ادعای نبوت بکند و امریکه در نزد عقل محال باشد ادعا و تجویز
از آن بکند همین ادعای امر محال دلیل بر کذب ادعای نبوت او خواهد کرد
و شاهد بر این کتب آنست که در سفر پنجم توریت که از اسفار اشتنا
و سفر مثنی نیز میگویند و فصل سیزدهم تفصیل میگوید که حقیر بر
[illegible] والآن اینست که مضمون خطاب بحضرت
[illegible] پیغمبری از میان شما برخیزد و ادعای
پیغمبری بکند [illegible] شما نماید و او بشما بگوید که خدایان دیگر
هست که شما نمیدانید عبادت آنها را بکنید بسخنان او گوش مده
و او باید بقتل برسد زیرا که امر محال را ادعا مینماید از ارتداد شما را
از خدای خودتان بشما گفته است تا شما را از راه گمراه کردن از خدای
شما بشما امر فرموده است باز دارد اگر برادرت پسر مادرت و یا پسر
یا دختر تو یا زن هم آغوش یا رفیق تو که مثل جان تو است ترا در پنهانی
بخواهد گمراه نماید بتو بگوید برویم تا خدایان دیگری که تو و پدران
تو ندانسته اید عبادت کنیم این را قبول مکن و گوش مده و ابقا بر او
پنهان مدار و البته او را بقتل برسان اول دست تو بقتلش دراز

دراز شود و بعد دست تمام قوم تو و او را با سنگ سنگسار کن تا
بمیرد تا تمامی اسرائیلیان بشنوند و بترسند و بار دیگر چنین امر شنیع را
در میان شما مرتکب نشوند و اگر در یکی از شهرها که خدا جهت سکنی
نمودن در آن بتو میدهد چنین سخنی بشنوی که مردمان پست فطرت
از میان شما بیرون آمده ساکنان شهر خود را گمراه کرده و چنین سخن
بآنها گفته اند آنگاه تفحص کن و خوب استفسار نما [illegible] معمول شده
است البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش و حیوانات آنها را هم بدم
شمشیر هلاک ساز و تمامی اسباب آن شهر را در میان راهها جمع کن
و آن شهر را با اسباب [illegible]
خالی باشد و بار دیگر بنا نشود ** و [illegible] عبارت
صریح است در اینکه هرگاه مدعی نبوت [illegible] دعای
امری که مخالف است در باب خدا که شریک از برای خدا قرار دادن باشد
نماید همین ادعا از برای تکذیب آن پیغمبر و پیغمبر نبودن او کفایت
میکند و نیز صریحست در اینکه شریک قرار دادن از برای خدا که تثلیث
نصاری شعبه از آنست این امر خود عین مخالفت و قائل بآن قابل قتل
و مستوجب عقوبات است که گفته شد پس میگوئیم که این عبارت توریة
را بجهت این مذهب اسلام است و باطل کننده مذهب نصاری است
که مخالفت با صریح توریة را بعمل کرده اند پس حالا نصاری در اینمقام

[illegible]

اینمقام هیچ گونه گفتگوئی برای ایشان باقی نمانده و بغیر از آنکه
خودشان اقرار ببطلان اعتقاد و کفر خود نمایند چاره ندارند
وجه آنکه این عبارت توریه را بطریقیکه ترجمه آنرا ذکر نمودیم
در توریه بزبان عربی و توریه بزبان فارسی و توریه بزبان عبری و
توریه بزبان سریانی بهمین نحو میباشد بلی حقیر بوجه اختصار ذکر نمودم
وجه آنکه [illegible] مفتاح الاسرار آیاتی چند از انجیل ذکر نموده
که عیسی خود را پسر [illegible] خوانده و خدا را پدر خود گفته است و حقیر
[illegible] جواب اینمطلب را ذکر نمود و نیز
در اینجا میگوئیم [illegible] آنحضرت خدا را پدر خود گفته باشد
[illegible] مراد او ظاهر اینکلمات نبوده است زیرا
که دلایل [illegible] ان می باشد و از محالات متکثره آن
حضرت پسر حقیقی خدا باشد و چگونه میشود که پیغمبر که معصوم است
و عقل او کامل است کلامی بگوید که عقل آبی از آن داشته باشد و از
جمله محالات باشد قرینهای بسیار در همه اناجیل میباشد که همه
دلیل اند بر اینکه علمای نصاری در فهمیدن این کلمات خطا کرده اند
و مراد آنحضرت را از لفظ پدر و پسر نفهمیده اند و بر فرض اینکه آنحضرت
خدا را پدر خود و خود را پسر خدا گفته باشد مراد آنحضرت تربیت و
رأفت و مهربانی خدا نسبت باو بوده است پس معنی پدر مربی است که

اینستکه خدا تربیت کننده ایشان است چه هر پدری تربیت اولاد خود را
میکند و مهربانی با ویشان دارد پس از بابت اینکه آنحضرت پدر نداشته
خدا را پدر خود می گفته است و مراد آنحضرت این بوده که ولد نطفه
یهود میگفتند و العیاذ بالله میگویند نیستم بلکه مراد آنحضرت این بوده که
شیطان یا کسی بکود خیل در نطفه من نمیباشد بلکه تربیت یافته خدا
میباشم و در انجیل بر معنا تصریح شده است [illegible] معلم
درباره عیسی استعمال شده است [illegible] آنحضرت را
خوانده باشند مراد از آن معنی مجازی است که مربی باشد نه معنی
حقیقی که پروردگار را باشد مراد [illegible]
بودن دلالت بر اینکه عین خدا است [illegible]
مطلوب باری و سایر رضای میباشد بلکه
دارد بجهت آنکه اراده پسر حقیقی و پدر حقیقی که مراد از آن تولید و تولد
متعارف میان افراد انسان و حیوانات است در اینمقام ممکن نیست و از
محالات است زیرا که معنی اولاد حقیقی اینست که پدر جماع کند با مادر
آن ولد و نطفه در رحم مادر قرار بگیرد و اولاد بهم رسد العیاذ بالله
خدا جسم نیست که آلت مردی داشته باشد و بدو منسوب و محتاج بخوردن
و آشامیدن و بول و غایط کردن و خوابیدن و سایر چیزها که از لوازم
بشریت است نیست و این اعتقاد شما لازم دارد که العیاذ بالله خدا مثل

فصل هفتم

مثل یکی از بندگان خودش باشد تا اینکه اولاد از او بهم رسد
و این دلیلی است که خود شما چنین حرفی نخواهید گفت پس در اینصورت
که حمل لفظ پدر و پسر در اینمقام بر معنی حقیقی محال است پس لابد بنا
بر قاعده که اتفاقی است باید حمل نمائیم لفظ پسر و پدر را بر معنی مجازی
که اقرب مجازات است نسبت بمعنی حقیقی و در اینمقام معنی مجازی
که اقرب مجازات است اینستکه پدر را بمعنی خالق و پرورش دهنده
و مربی حمل نمائیم و پسر را حمل نمائیم بر مخلوق و مربوب مستحق عطوفت
بجهة آنکه این مجاز اقرب از نسبت پدری و پسری است و مؤید آنچه
گفتیم عبارات قاموس است که ترجمه آن اینست که در شرح قاموس گفته
است تولید الولد لینه تربیة یعنی پرورش دادن و از آنست گفته خدای
تعالی بعیسی در انجیل انا ولّدتک بالتشدید یعنی تو پیغمبر منی و
من پرورده ترا پس گفتند نصاری انت بنیّ و انا ولَدتک بالتخفیف یعنی
تو پسر منی و من تولید کردم ترا منزه است خدا از چیزی که آنها میگویند
برتر بزرگ و نیز مؤید آنست عبارات نهایه ابن اثیر که از کتب
معتبره لغت عربیت که ترجمه آن اینست و در انجیل است که گفت خدا
مر عیسی را من تولید کردم ترا یعنی تربیت کردم ترا پس لفظ ولّدتک
را که با تشدید است و از باب تفعیل نصاری بتخفیف خواندند و
قرار دادند عیسی را پسر خدا منزه است خدا از چیزی که انها میگویند

محکوم بند بتنه بهر بزرك تا اینجا عبارت نهایه بود **و نیز** میگوئیم
که در یکجا انجیل مکرر عیسی خود را پسر انسان فرموده است و این
کنایه است از اینکه مردم مرا پسر خدا می خوانند من پسر حقیقی خدا
نیستم بلکه بتقلید خدا از غیر همه که انسانست متولد شده ام پس می
گوئیم که اقرار انحضرت باینکه انسان و بشر است دلیل بر عبودیت
او و منافی مرتبهٔ الوهیت است **و نیز** میگوئیم که اطلاق فرزند
خدا بر سایر پیغمبران و اولیا [illegible] بر اشراف بلکه بر سایر [illegible] در کتب
پیغمبران بسیار شایع است [illegible] خود [illegible] و منافی اقرار
بعد از انکه گفته است که عیسی [illegible] پسر خدا
میباشم گفته است هر چند اشخاص [illegible] پسران خدا
خوانده اند چنانچه از ایات داود [illegible] انجیل
یوحنا و از ایه نهم باب بیست و یکم مکاشفات معلوم میشود که
اینها را بلفظ پسران خدا خوانده اند **مؤلف گوید**
خود پادری اقرار کرده است باینکه اطلاق لفظ پسر خدا
بر سایر مردم شده است پس را بنصوص حق ایشان را پسر خدا نمیدانند
بلکه تنها عیسی را پسر خدا میدانند و لوقا در باب سیم انجیل خود شر
حضرت ادم را پسر خدا گفته است و حال انکه نصاری ادم را پسر
خدا نمیدانند **و نیز** میگوئیم که در فصل دویم کتاب شموئیل

شموئیل پیغمبر در فصل هفتم در ایه سیزدهم و چهاردهم در
بارهٔ حضرت سلیمان مذکور است که خدا بحضرت داود می فرماید
که سلیمان خانه باسم من بنا خواهد کرد و من همیشه اصلاح ملک
و سلطنت او را خواهم کرد و خواهم بود برای او پدر و او پسر من
خواهد بود **و نیز** در سفر دویم توریه که سفر خروج است در فصل
چهارم در ایه بیست و دویم حقتعالی بحضرت موسی پیغمبر میفرماید
بفرعون بگو که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل یعنی یعقوب پسر
اول زادهٔ منست و بتو می فرمایم که پسر مرا رها دهی تا انکه مرا عبادت
نماید و اگر از رها نمودن او ابا نمائی اینک من پسر اول زاده ات را می
کشم **و نیز** حضرت شعیاه در کتاب خود در فصل شصت و چهارم
از زبان امت میگوید حالا ایخداوند پدر ما توئی ما صلصالیم یعنی گل
میباشیم و تو فخار ما ئی و تمامی ما ها مصنوع دستهای توئیم
ایخداوند زیاده از ما غضبناک مباش و گناه ما را هرگز بخاطر
میار **و بدانکه** این واضح است که مراد از پدر در این عبارت
انحضرت معنی حقیقی ان نیست و اگر معنی حقیقی مراد باشد لازم می
اید که بخدا ابن بسیار و پسرهای بیشمار که بشماره نیاید قائل شوند
بلکه مراد از پدر معنی مجازی انست که معنی شفقت و عطوفت
و تربیت کننده باشد چنانچه مراد از اینکه میگوید ما مصنوع

مصنوع دستهای توئیم معنی حقیقی آن نیست زیرا که خدا جسم نیست
باعتقاد خود و نصاری و دیگران که دست داشته باشد بلکه معنی
مجازی آن مراد است یعنی ما مصنوع دستهای قدرت تو ایم خلاصه
اینست که در اینمقام که مقام اقرار بگناهان و طلب عفو از خداوند
رحمن است نهایت مناسبت دارد که همین علاقه مجاز مراد از
لفظ پدر معنی شفقت و عطوفت باشد **و نیز** در سفر پنجم
توریة که سفر مثنی میگویند در فصل چهاردهم در آیه اول میگوید
شما پسران خداوند خدای خود هستید برای اموات خود خویشتن
را مجروح نسازید و میان پیشانی خود را نتراشید **و نیز** در سفر [illegible]
توریة در فصل ششم در آیه دوم [illegible] پسران خدا دختران انسان
را دیدند که خوش منظرانند [illegible] **و نیز**
پولوس حواری در رساله دوم که بطایفه قرنتیان نوشته است در
باب ششم در آیه هیجدهم میگوید خدا میفرماید بشما من شمارا پدر
خواهم بود و شما مرا پسران خواهید بود **مؤلف گوید**
این واضح است که مراد از پسران خدا معنی حقیقی آن نیست و اگر نمی
باید بخدا پسران بسیار و پسران بیشمار که بشمار نیاید قائل شوند
و بدانکه مؤید این معنی است آنچه مشهور و متعارف است که میگویند
الفقراء عیال الله یعنی محتاجان و بیچیزان عیال خدا میباشند حال

وقف

فصل پنجم

و حال آنکه واضح است که عیال بودن حقیقی در اینمقام بمعنی مجاز
است و در این زمان هم در محاورات شایع است که رعایا را نسبت به
بزرگان و پادشاهان بفرزندان تعبیر می نمایند و اینها را نسبت به
رعایا بپدران تعبیر میکنند باعتبار علاقه شفقت و مهربانی که برعایا
دارند و از جماعتی شنیده ام که صاحبان انگلیسان نیز رعایا را فرزندان
کنیج قرار داده [illegible] ونیز حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله
فرموده است [illegible] باشیم و این واضح است که معنی
حقیقی مراد نیست بلکه معنی مجازی مراد است **ونیز** خود حضرت عیسی
در انجیل [illegible] باب پنجم در آیه نهم میفرماید خوشا بحال سازش کنندگان
[illegible] که ایشان پسران خدا خوانده
خواهند شد و در همین باب آیه چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم آن
حضرت در مقام تعلیم حواریین که شاگردان او بودند می فرماید
شما نور عالم میباشید شهری که بر کوهی بنا شود نتوان پنهان کرد و چراغ
را نمی افروزند تا انرا زیر پیمانه نهند بلکه تا بر چراغدان گذارند آنگاه
بهمه کسانیکه در خانه باشند روشنائی می بخشد همچنین بگذارید نور
شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان
است تمجید نمایند و در آخر باب چهل و چهارم و باب چهل و پنجم می
فرماید و هر کس که بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید تا

تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید و در آیهٔ چهل و هشتم می
گوید پس شما کامل شوید چنانکه پدر شما که در آسمانست کامل است
و نیز در همین انجیل در باب ششم در آیهٔ اول میفرماید زنهار اعمال
نیکوی خود را پیش مردم بجا نیاورید تا ایشان را ببینند اگر چنین کنید
نزد پدر خود که در آسمانست اجری ندارید و در آیهٔ چهارم میفرماید
صدقهٔ تو در پنهان باشد و پدر پنهان بین تو آشکارا ترا اجر خواهد
داد و در آیهٔ ششم میفرماید لیکن تو چون عبادت کنی بحجرهٔ خود در آ
و در را بسته بپدر خود را که در خفا است عبادت نما و پدر پنهان
بین تو آشکارا ترا ثواب خواهد داد و در آیهٔ نهم میفرماید پس باید
اینطور شما دعا کنید ای پدر ما که در [illegible] و در
آیهٔ چهاردهم میفرماید هرگاه تقصیرات مردم را ببخشید پدر آسمانی
شما نیز شما را خواهد آمرزید و در آیهٔ هفدهم و هیجدهم میفرماید لیکن
تو چون روزه داری سر خود را تدهین کن و چهرهٔ خود را بشوی تا
در نظر مردم روزه دار ننمائی بلکه در حضور پدرت که در پنهان است
و پدر پنهان بین تو آشکارا ترا اجر خواهد داد و در آیهٔ بیست و ششم
میفرماید مرغان هوا را نظر کنید که نه میکارند نه میدروند و نه در
انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند آیا شما
بمراتب از آنها افضل نیستید و در آیهٔ سی و یکم و سی و دوم میفرماید

وقف

فصل هفتم

میفرماید پس اندیشه نکنید و نگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه
بپوشیم زیرا که در طلب جمیع این چیزها امتها می باشند اما پدر آسمانی
شما میداند که باین همه چیز احتیاج دارید **ونیز** در همین انجیل
متی در باب هفتم در آیه نهم و دهم و یازدهم میفرماید و کدام آدمی است
از شما که پسرش نان از او خواهد سنگی باو بدهد یا اگر ماهی از او
خواهد ماری باو بخشد پس هرگاه شما که شریر هستید دادن بخششهای نیکو را
باولاد خود میدانید چه قدر زیاده تر پدر شما که در آسمان است چیزهای
نیکو را بآنهائی خواهد بخشید که از او سؤال میکنند **بدانکه** مراد
از پدر آسمانی در این عبارات خدای تعالی است **ونیز** در همین انجیل
متی در باب دهم در آیه بیست و نهم میفرماید آیا دو گنجشک بفلوسی
فروخته نمیشوند و حال آنکه یکی از آنها بغیر از حکم پدر شما بزمین نمی
افتد **ونیز** در انجیل لوقا در باب بیستم در آیه سی و ششم آن
حضرت میفرماید کسانیکه مرده اند ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن
جهت که مثل فرشتگان میباشند و پسران خدایند چونکه پسران
قیامت هستند **بدانکه** این واضح است که مراد از پسران
خدا پسران قیامت معنی مجازی اراده شده **ونیز** در باب هشتم
انجیل یوحنا در آیه چهل و چهارم آنحضرت بجماعتی از یهودان
خطاب و عتاب فرموده بآنها فرمودند شما از پدر خود ابلیس میباشید.

می باشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل بیاورید
بدانکه این عبارت آنحضرت صریح است در اینکه مراد از پدر و پسر
معنی مجازی مراد است بجهت آنکه واضح است که یهود مثل سایر مردم
از نسل حضرت آدم ع بهم رسیده اند و از اولاد آدم ع و اولاد اسرائیل
که یعقوب پیغمبر ع باشد بوده اند و اولاد ابلیس نبوده اند پس نسبت
پدری ابلیس باین جماعت طور نسبت و جهت علاقه متابعت و مشابهت
ایشانست در اقوال و افعال با شیطان چنانچه [illegible] میفرماید
و شما خواهشهای پدر خود شیطان را میخواهید **و نیز** در باب
بیست و سیم انجیل متی در آیه [illegible]
را بر دیگری زمین پدر خود نخوانید [illegible]
است و هادی و راهنما خوانده مشوید [illegible] مسیح
است **بدانکه** واضح است که مراد از پدر معنی مجازی است
و مراد از راهنما پیغمبر است یعنی من پیغمبر شما میباشم **و نیز** در
همین انجیل و در همین باب در آیه پانزدهم آنحضرت میفرماید
وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که صحرا و دریا را
میگردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست
تر از خود پسر جهنم میسازید پس حال پادریان و سایر نصاری
جواب بگویند که پسر جهنم در اینجا چه معنی دارد و بغیر از اینکه

فریسیان یعنی نظیر [illegible] کنندگان [illegible]

وقف [illegible]

بمعنی مجازی حمل نمایند دیگر چاره ندارند و نیز در همین انجیل
و همین باب در آیه سی و هفتم مذکور است ای اورشلیم قاتل
پیغمبران و سنگسار کننده پیغمبرانیکه بتو فرستاده شده اند
چند مرتبه خواستم فرزندان ترا جمع کنم چون مرغی که جوجه‌ها
خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید اینک خانه شما
برای شما ویران گذارده میشود بدانکه اورشلیم شهر بیت
المقدس است نسبت قتل به شهر دادن و نیز شهر را قاتل پیغمبران
گفتن واضح است که در هر دو فقره معنی مجازی مراد است زیرا
که شهر را اولاد نیست و قتل کردن هم نمیتواند باشد و معنی مجازی
آن است که مراد اهل شهر اورشلیم است که در آن شهر متولد
شده اند و قاتل پیغمبران بودند **مصنف گوید** این آیات
خود عیسی ع همه مردم را پسر خدا و خدا را پدر همه آنها فرموده است
و این واضح است که محال است که معنی حقیقی مراد باشد بلکه
معنی مجازی مراد است چنانچه گفتیم پس در این صورت استدلالی
که پادری در رساله خودش کرده است که عیسی ع خود را پسر خدا
خوانده است و این دلالت بر خدائی آنحضرت دارد پوچ و بی معنی است
و از راه بی شعوری است و بنا بر قول پادری باید بخدایان بیشمار
قائل شود نه بخدائی عیسی ع بتنهائی زیرا که خود عیسی ع همه مردم را پسر

پسر خدا و خدا را پدر همه فرموده است و نیز میگوئیم که خود عیسی ع
بجهت اتمام حجت بر مردم که بدانند که بدانند که آنچه آنحضرت فرموده
که من پسر خدایم معنی مجازی مراد او بوده در انجیل یوحنا در باب
بیستم در آیه هفدهم خود را با حواریون و شاگردان خودش در
این خصوص مساوی فرموده و فرموده است بآنها که من میروم
نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود ۲ شما پس میگوئیم صریح تر از ۲ و خدای شما
این کلام آنحضرت بجهت اقرار نمودن او باینکه بنده خداست
و خدا را معبود خود و همه مردم میدانسته [illegible] از پسر
خدا بودن معنی مجازی [illegible] اگر
خود پادری هم در رساله خود [illegible] اطلاق
لفظ پسر خدا بر مردم نیکوکار [illegible] را
پیش نقل کردیم و بدانکه از آنچه گفتیم بطلان استدلال
پادری بخدائی حضرت عیسی ع و پسر خدا بودن او معلوم شد
و نیز واضح شد که پادریان نصاری عبارات انجیل که حالا
در دست دارند و از عیسی ع آن عبارات را نقل میکنند اصلا
معانی آنها را نفهمیده اند بلکه از روی بی شعوری و تأمل و
تفکر نکردن در معانی آنها استدلال بآنها بر خدائی آنحضرت
و پسر خدا بودن او کرده اند و حال آنکه آنحضرت در همین چهار انجیل

انجیل که الحال در دست آنهاست همه را اقرار نموده اند و فرموده اند
که خدا یکی است و من بنده خدا و پیغمبر او میباشم چنانچه بعضی از
کلمات آنحضرت را پیش ذکر نمودیم و کسیکه مکرر اقرار صریح بعبودیت
و مخلوقیت و مرزوقیت خودش نموده باشد چگونه ادعای خدائی
میتواند بکند پس دانسته شد که نصاری بمصداق آیه شریفه
افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض محکمات آیات انجیل را که
مطابق با ادله عقلیه و نقلیه است که آنحضرت بعبارات صریحه
اقرار بعبودیت خود نموده اند بکنار میگذارند و عبارات متشابهه
که تاویل کرده شده اند که منافات با عبارات صریحه و ادله عقلیه
و نقلیه ندارند که در بعضی از انجیل است بانها عمل میکنند از این که شده
پیش گفتیم که دلیل عقلی بر دلیل نقلی مقدم است پس مشتمل بودن
کتاب انجیل یا تورات یا غیر اینها بر بعضی از امور مستحیله و ممتنعات
عقلیه که قابل تاویل نباشد دلیل بر صحیح نبودن و بی اعتبار بودن
آن کتابست و معلوم میشود که اینها را داخل کتاب نموده اند و
کسی نمیتواند دست از عقل بردارد و استدلال بان امری که محالست
بنماید که اگر آن آیات قابل تاویل باشد باید تاویل نمود تا مخالف آیات
محکمات و مخالف ادله عقلیه نباشد پس هیچگونه نمیر که حکایت این
پادری مثل حکایت آن قلندر است که پیش گفتیم و باز بمناسبت مقام

فصل هفتم

مقام میگوئیم که آن قلندر میگفت من از قرآن از همین یک آیه
خوشم آمده است لا تقربوا الصلوة شخصی با و گفت باقی آیه را هم
بخوان که و انتم سکاری باشد قلندر گفت من حافظ قرآن نیستم که
باید همه قرآن را دانسته باشم همین قدر از آیه که بکار من می آید
کفایت مرا میکند حالا این پادری هم این آیات متشابهات که
مخالف آیات محکمات و ادله عقلیه است و مشتمل بر امور مستبعده
اینها را ذکر میکند و میگوید اینها مرا کفایت میکند و استدلال
بانها بر خدائی عیسی و پسر خدا بودن او مینماید و این آیات
محکمات انجیل را که موافق ادله عقلیه و نقلیه است که همه صریح اند
در اینکه عیسی ع اقرار بعبودیت [illegible] نموده است
و امر هم نموده است مردم را باعتقاد باینکه [illegible] خدا یکی
است و اینکه من بنده خدا و پیغمبر او هستم [illegible] در مقام
استدلال ترک نموده است و بدانکه بعضی از کلمات حضرت
عیسی ع که اقرار باینکه بنده خدا و مخلوق اوست و پیغمبر اوست
پیش از این ذکر نمودیم و نیز میگوئیم که در باب هفدهم انجیل یوحنا
در آیه سیم در مقام مناجات عیسی با خدا مذکور است که آنحضرت میفرمایند
وزه هوء حیی عولام لادعت اوتخا لبدیخا
واین اوست حیات ابدی بدانستن ترا بتنهائی الخ

شالحطا آثیر حماشیخ یَشوعْ وَاطِ هاامیط اِلْ

خدای ذات حقیقی وهم عیسی مسیح را که برسالت فرستادی

معنی کلام آنحضرت اینست که سبب حیات ابدی و نجات اخروی اینست

که بشناسند ترا که خدای واحد برحق هستی و بشناسند عیسی مسیح را

که برسالت فرستادی بدانکه این کلام آنحضرت صریح است بر ثبوت

توحید الهی و بطلان تثلیث و نیز صریح است بر اینکه عیسی علیه السلام پیغمبر و

فرستادهٔ خدا است و تغایر بین خدا با پیغمبر از بدیهیات واضحه است

و همین است مذهب مسلمین است و پادری در رسالهٔ مفتاح الاسرار را

مخصوص برای اثبات تثلیث نوشته است و قدرت خلاق عالم را

ملاحظه کنید که چگونه حق را بر زبان او جاری نموده است که در

اول این رساله همین کلام علیه را نوشته است که اثبات مذهب

اسلام را میکند و مذهب خود را که تثلیث باشد باطل میکند و

نیز در باب پیش از این آیه دویم است عیسی میفرماید چنانچه تو پسر را

بر همه بشر قدرت دادهٔ تا اینکه آنچه تو باو دادهٔ او بآنها حیات ابدی

بخشد و بعد از آن آیه سیم را که گفتیم فرموده است و این آیه دویم

نیز صریح است بر اقرار آنحضرت بعبودیت و رسالت او و نیز صریح است

بر اینکه قدرت آنحضرت از خدا است و همین کلام آنحضرت حجت است ۲ باب ۱۷

بر نصارای در روز دنیا که از آنها مؤاخذه خواهند فرمود که من

من بشما نگفتم که اقرار بیکتائی بخدای واحد و شما قائل بجسم خدا
شدید چنانچه خدا تعالی در قرآن در آخر سورهٔ مائده از آنحضرت
حکایت فرموده است که چون خدا از آنحضرت در روز قیامت بجهت
اتمام حجت بر امت چنین سؤال خواهد شد وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
تا آخر و این آیه را با تفسیر آن پیش ذکر نمودیم و نیز در انجیل
مرقوس در باب دوازدهم در آیهٔ بیست و هشتم الی آیهٔ سی و یکم مذکور
است که یکی از کاتبان از عیسی پرسید که اول همه احکام
کدام است عیسی او را جواب داد که اول همهٔ احکام اینست که
بشنو ای اسرائیل خدا خداوند ما خدای واحد است و خداوند خدای خود را
بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود دوست بدار که
اول از احکام اینست و دویم مثل اینست که همسایهٔ خود را چون
۱۲ انحضرت ع نفس خود محبت کن بزرگتر از این دو حکمی نیست و این کلام نیز
صریح است در توحید خالی از شوائب شرک و بودن توحید اصل
اصول و احکام و نیز در باب ششم انجیل یوحنا در آیهٔ بیست و
هشتم و آیهٔ بیست و نهم مذکور است که بعیسی عرض کردند که چه
۲ که با کسی هو کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم فرمود عمل خدا اینست که او را
برسالت فرستاده ایمان بیاورید و بعد از آن در آیهٔ سی و هشتم

فصل هفتم

وسیوم هم میفرماید من از آسمان نازل شده‌ام یعنی از نزد خالق آسمان
فرستاده شده‌ام برسالت که باراده خود عمل نمایم بلکه باراده آن
کسیکه مرا فرستاده است عمل نمایم و اراده پدری که مرا فرستاده است
اینست که از آنچه بمن عطا کرده چیزی را ترک نکنم و همان را بگویم
و نیز در همین باب آنحضرت خود را پسر انسان فرموده است پس میگویم
این کلمات آنحضرت صحیح است در اینکه آنحضرت اقرار بعبودیت خود
و بشریت خود و اینکه پسر انسان است نموده است و اینکه مکرر فرموده اند
من پسر انسانم یعنی پسر خدا نیستم بلکه از اولاد حضرت آدم میباشم
زیرا از شکم مریم که از زنان و اولاد آدم است بقدرت خدا متولد
شده ام و این کلام آنحضرت دلیل بر آنست که مردم مرا پسر خدا میخوانند
من پسر حقیقی خدا نیستم و نیز در باب پنجم انجیل یوحنا در آیه بیست
و پنجم حضرت عیسی ع میفرماید هر آینه هر آینه بشما میگویم هر کس
کلام مرا بشنود و بفرستنده من ایمان آورد حیات ابدی دارد
و بعد از آن در آیه بیست و ششم میفرماید هم چنانکه پدر از خود
حیات دارد یعنی حیات ذاتی از خودش دارد نه اینکه حیات از دیگری
یافته باشد همچنین پسر را نیز حیات عطا فرموده است که در خود
حیات داشته باشد و باو اقتدار بخشیده است که داوری هم بکند
زیرا که پسر انسان است و بعد از آن در آیه سی ام میفرماید من از خود

[illegible]

فصل هفتم

خود هیچ گونه قدرت ندارم که چیزی از ذات خود باستقلال بگویم و
اینست و جز این نیست که من حکم میکنم بانچه میشنوم و دین من عدالت
زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است
طالبم **بدانکه** این کلام انحضرت صریح است که انحضرت حیات
ذاتی نداشته بلکه خدا بانحضرت حیات داده است و در این باب احتیاج
بخدا داشته **و نیز** حیات او ازلی نبوده چنانچه یوحنا در باب اول انجیل
خودش گفته است **و نیز** صریح است در آنکه انحضرت قدرت ذاتی
از خودش نداشته چنانچه پادری در مفتاح الاسرار گفته است و
اینها منافی با الوهیت است **و نیز** انحضرت [illegible] خود را انحضرت
ادم ع نسبت داده است که فرموده است من پسر انسانم و نیز
منافی است با اعتقاد نصاری که او [illegible] و [illegible] و نیز
این کلام انحضرت صریح است در آنکه انحضرت [illegible] بنده خدا و
پیغمبر او میدانند **و نیز** در باب دهم انجیل مرقوس در آیه هفدهم و هیجدهم
مذکور است که عیسی ع راه میرفت شخصی دوان دوان آمد پیش او
زانو زمین زده سؤال نمود که ای استاد صالح و نیکو چه کار کنم تا
وارث حیات جاودانی شوم انحضرت باو فرمود چرا مرا صالح و نیکو
گفتی و حال انکه صالح و نیکو نیست جز خدای یکتا بعد از آن انحضرت
او را موعظه فرمودند **بدانکه** انحضرت در این کلام صلاح ذاتی را

ذات را از خود نیست فرموده و برای خدا ثابت فرموده و نیز صریح
فرموده که خدا یکی است برد نصاری که به سه خدا قائل اند و نیز در
باب سیزدهم انجیل مرقس مذکور است که آن حضرت از حوادثیکه بعد
واقع خواهد شد خبر دادند و بعد در آیه سی و دویم است که فرمودند
ولی از آن روز و آن ساعت که این حوادث واقع خواهد شد غیر از
خدای واحد احدی اطلاع ندارد نه فرشتگان آسمان و نه پسر هم
یعنی خود آنحضرت با آنکه آنحضرت در این کلام تصریح فرموده اند
باینکه علم بروز و ساعت وقوع این حوادث ندارند و این منافی
با الوهیت است اگر مرتبه الوهیت را داشتند جهل و نقصان
از برای ایشان جایز نبود و نیز در فصل چهارم انجیل متی مذکور است
که عیسی را بهمراهی روح القدس به بیابان برده شد تا ابلیس او را
تجربه نماید و در آیه هشتم تا آیه یازدهم میگوید پس ابلیس آنحضرت را
بکوه بسیار بلندی برد و همه ممالک جهان را باو نشان داد و
گفت اگر مرا سجده کنی این همه را بتو میبخشم آنحضرت فرمود دور
شو ای شیطان زیرا که مکتوب است یعنی در توریة که آن خدائی را
که خدای تو است پرستش کن و غیر او را پرستش و عبادت مکن
همان ساعت ابلیس او را رها کرد و فرشتگان آمده او را پرستاری
مینمودند با آنکه اینها آیات صریح اند در اینکه آنحضرت اقرار بعبودیت

بعبودیت خود و توحید الهی نموده است پس اگر العیاذ بالله مدعی
الوهیت بود بسجده کردن و عبادت خود دعوت میکرد نه بسجده
کردن و عبادت خدا و دیگر در همین فصل چند فقرهٔ دیگر است پیش
از اینها بر که همه صریح اند بر اقرار آنحضرت بعبودیت که یکی از آنها
اینست که آنحضرت چهل شبانه روز روزه گرفت گرسنه شد شیطان
عرض کرد اگر پسر خدائی بگو این سنگها نان شود آنحضرت فرمود
جواب داد انسان منحصر بنان نیست بلکه بهر [illegible] میتوان بود
و در این کلام خود را انسان گفت یعنی فرزند آدم میباشم نه
فرزند حقیقی خدا و اقرار بعبودیت خود نمود [illegible]
بقوت و قدرت الهی تصریح فرمود [illegible] شیطان آنحضرت را بر
کنگرهٔ هیکل بیت المقدس برد و عرض کرد اگر پسر خدائی خود را
بزیر انداز و فرمان ده تا فرشتگان ترا بر دستهای خود شان بگیرند
مبادا پایت بسنگی بخورد آنحضرت فرمود مکتوبست یعنی در
توریت که خدای خود را تجربه مکن و این کلام آنحضرت نیز صریح
است در اینکه خود را بندهٔ خدا میدانست و نیز در باب پنجم
انجیل لوقا در آیهٔ شانزدهم مذکور است که آنحضرت بویرانه
عزلت جسته بعبادت الهی مشغول شد و نیز در باب ششم همین
انجیل است در آیهٔ دوازدهم که آنحضرت بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند

[illegible] سبب [illegible] خدا [illegible] و در [illegible] همین باب در آیه
بیست و دوم میفرماید بشما کرمان خودش خوشا حال شما وقتیکه مردم
بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و شما
دهند و [illegible] آیه سی و پنجم میفرماید بلکه دشمنان خود را محبت نمائید
واحسان کنید و بدون امید عوض قرض بدهید که اجر شما عظیم خواهد
بود پسران حضرت اعلی یعنی خدا خواهید بود زیرا که او با ناسپاسان و
بدکاران مهربان [illegible] باشید چنانچه پدر شما یعنی خدا نیز رحیم است
و بعد از [illegible] این کلمات [illegible] خود را پسر انسان گفت یعنی
آدم [illegible] بشاگردان [illegible] پسران خدا خواهید بود و
فرمود پدر شما یعنی [illegible] از این معلوم میشود که هرجا
آنحضرت [illegible] معنی را اراده فرموده اند و در همین
سه باب بیست و [illegible] مذکور است که در وقتیکه رؤسای
یهود اراده کردند که آنحضرت را گرفته بقتل رسانند در آیه سی و پنجم
تا چهل و یک بعد میگوید که آنحضرت بکوه زیتون رفته و شاگردانش
از عقب او رفتند و چون بان موضع رسیدند با ایشان فرمود دعا کنید
تا در معرض امتحان نیفتید پس آنحضرت از ایشان بمسافت پرتاب سنگی
دور شده بزانو درآمد و دعا کرده گفت ای پدر اگر میخواهی این
پیاله را از من بگردان لیکن نه بخواهش من بلکه باراده تو پس [illegible]

فصل هشتم

بجا آمده افتاده بسعی بلیغ دعا کرد چنانکه عرق او مثل قطرات خون
بود که بر زمین میریخت پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود
آمده ایشانرا از حزن در خواب یافت بایشان گفت برخاسته دعا
کنید بدانکه این فقرات عجز و نیاز و دعا کردن آنحضرت بدرگاه
الهی احتیاج و بندگی آنحضرت معلوم میشود و این فقرات منافی با
الوهیت دارد و نیز بعد از آنکه آنحضرت را گرفتند در همین انجیل
لوقا و همین باب در آیه هفتادم [illegible] پرسیدند تو پسر
خدا هستی بایشان گفت شما [illegible] که من هستم [illegible]
خود را پسر خدا نمیداند و نیز در [illegible] میگوید
رئیس کهنه بعیسی عرض کرد ترا قسم [illegible] تو مسیح پسر
خدا هستی یا نه عیسی فرمود که تو [illegible] و نیز در
همین باب است که آنرا گرفته شکر خدا نمود و پاره کرده بشاگردان
خود داد و نیز در باب بیست و هفتم است که چون جماعتی از یهود
آنحضرت را نزد پیلاطس والی بردند همگی فریاد زدند که بالا او را
بدار کشی و بقتل آوری والی پرسید گفت چرا چه بدی کرده است ایشان بیشتر
فریاد زدند تا آخر الامر عیسی را بایشان زدند و او را سپردند تا بدار کشند
و بعد از آنکه او را بدار کشیدند موافق آنچه متی نوشته است عیسی
گفت ایلی ایلی لما سبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی و در انجیل

انجیل مرقس باین عبارتست که عیسی گفت ایلوئی ایلوئی لما شبقتنی
پس میگوئیم این فقرات منافات با الوهیت دارد و دلالت بر عبودیت
وبنده بودن دارد ونیز میگوئیم عیسی ع فالج و دست خشک شده را
شفا میداد اگر از پیش خودش بدون اذن الهی بود میبایست جمعی از
یهود را اگر او را گرفتند و بردار کشیدند دستهای ایشان را خشک کند پس
معلوم شد که معجزات عیسی ع از جانب خدا بود مثل معجزات سایر پیغمبران
پس معجزات او دلیل بر خدائی او نمیشود ونیز در باب چهاردهم
انجیل مرقس است که در وقتی که اراده کردند آنحضرت را بگیرند آنحضرت
با حواریون فرار نمودند چون بموضعی که جتسیمانی نام داشت رسید
بحواریون فرمود در اینجا بنشینید تا دعا کنم و پطرس و یعقوب و یوحنا
را همراه برداشته مضطرب و ذلیل گردید و با ایشان گفت نفس من
از حزن شدید نزدیک بموت شده اینجا بمانید و بیدار باشید و قدری
پیش تر رفته بروی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت
از او بگذرد پس گفت ای پدر همه چیز نزد تو ممکن است این پیاله را
از من بگذران لیکن نه بخواهش من بلکه باراده تو پس چون آمد ایشان را
در خواب دید با ایشان گفت بیدار باشید و دعا کنید و باز رفته
بهمان کلام ایشان را خفته یافت و در مرتبه سیم با ایشان گفت ساعت
رسیده است اینک پسر انسان بدستهای گناهکاران تسلیم میشود

در باب ۲۶ متی [illegible]

فصل هفتم

میشود برخیزید برویم بدانکه این فقرات هم صریح بر اضطرار و
احتیاج و عجز و دعا و نیاز است که دلیل بر عبودیت دارند و منافی
با الوهیت میباشند و نیز خود را پسر انسان گفته نه پسر خدا و نیز
در باب یازدهم انجیل یوحنا مذکور است که شخصی که لعازر نام
بود چهار روز بود که فوت شده بود و او را دفن کرده بودند انحضرت
بسر قبر او آمدند و سنگ را از جائیکه برسیت گذاشته شده بود بر
داشتند پس انحضرت چشمان خود را بالا انداخت بسوی آسمان
و گفت ای پدر ترا شکر میکنم که خواهش مرا همیشه شنیده و من
میدانم که خواهش مرا همیشه میشنوی اگر چه بجهت اینها که
که حاضر اند گفتم تا اینکه باور کنند تو مرا فرستادهٔ و رسالت
و ایمان بیاورند بمن پس بعد از ان بصدای بلند ندا کرد که ای لعازر
بیرون بیا در حال ان میت دست و پای بسته در کفن بیرون آمد انحضرت
فرمود او را باز کنید و بگذارید برود بدانکه دلالت این کلمات
انحضرت بر اینکه عبد خدا و پیغمبر اوست بسیار واضح است و نیز در
باب ششم همین انجیل است در آیهٔ پنجاه و هفتم که انحضرت میفرماید
چنانچه پدر زنده مرا فرستاده من بسبب پدر زنده ام بدانکه این
کلام صریح است در اینکه حیات انحضرت حیات ذاتی نبوده بلکه از
خدا بوده مثل سایر مردم و نیز دلالت دارد بر رسالت انحضرت و اینکه

فصل سیم [illegible]

واینکه مراد از پسر معنی مجازی است و نیز در باب دوازدهم همین
انجیل است که بعضی از اهل یونان خواهش داشتند که آنحضرت را
ببینند بعضی این طلب را با نحضرت عرض کردند فرمود ساعتی رسیده
است که پسر انسان تمجید یابد هر اینه بشما میگویم اگر دانه گندم در زمین
می افتد نمیرد تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار دارد بدانکه این کلام
انحضرت کنایه از انست که اراده قتل انحضرت را دارند و بعد از ان
فقرات فرمود تا اینکه فرمود الحال جان من مضطربست چه بگویم
ای پدر مرا در این ساعت رستگار کن لکن بجهت همین امر تا این ساعت
رسیده ام تا اینکه فرمود من اگر از زمین بلند کرده شوم همه را بسوی
خود خواهم کشید بدانکه این سخن کنایه است با نچه با نحضرت خواهند
کرد از دار کشیدن و خدا او را باسمان بالا خواهد برد باعتقاد مسلمین
یا بقتل خواهند اورد باعتقاد نصاری پس همه با نحضرت گفتند ما
از توریه شنیده ایم که مسیح تا ابد باقی میماند پس چگونه میگوئی که پسر
انسان باید بالا کشیده شود کیست این پسر انسان فرمود اندک زمانی
نور با شماست پس مادامیکه با شماست بنور ایمان بیاورید تا ظلمت
شما را فرو نگیرد بدانکه این فقرات اقرار انحضرتست بعبودیت و
طلب امرزش کردن و اضطراب و احتیاج او و نیز دلالت دارد بر اینکه
خودش را پیغمبر میدانسته نه خدا و نه پسر خدا و مرده را اگر زنده کرده

بلندگاه الهی دعا کرد و سر بسوی آسمان کرد و از خدا خواست تا خدا او را
زنده کند و نیز خود را پسر انسان گفته نه پسر خدا چنانچه مردم او را
میخوانند و نیز در باب یازدهم انجیل متی در آیه نوزدهم عیسی ع
فرمودند یعنی آمد نه می خورد و نه می آشامد میگویند دیو دارد پسر
انسان آمد یعنی خود آنحضرت میخورد و مینوشد میگویند اینک مرد
پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است تا اینکه در
آیه بیست و پنجم میگوید عیسی ع توجه نمود و گفت ای پدر مالک آسمان
و زمین ترا ستایش میکنم تا اینکه در آیه بیست و هفتم میگوید که پدر
همه چیز را بمن سپرده است و کسی پسر را نمیشناسد بجز پدر و نه پدر را
هیچکس میشناسد غیر از پسر و خلاصه آنکه از این قبیل آیات که صریح
در اقرار آنحضرت بعبودیت در چهار انجیل بسیار است اگر همه را
ذکر کنیم کتاب بزرگ میشود و همین قدر از برای اهل بصیرت
و انصاف کفایت میکند و در این چهار انجیل و سایر رسائلها و مکاشفات
تقریبا پانصد موضع است که آنحضرت خود را پسر انسان فرموده
یعنی انسان و بشر هستم از اولاد حضرت آدم ع میباشم اگرچه بدون
واسطه پدر بود ولکن مریم مادر او از اولاد آدم ع بود و خود در انجیل
نسب آنحضرت را که شمرده اند بحضرت آدم ابو البشر ع منتهی کرده اند
مثل لوقا در باب سیم انجیل خودش و نیز آنحضرت اقرار باینکه انسان

وقف

انسان و بشر میباشند و پسر انسان اند فرموده اند و همین دلیل بر ربوبیت
و منافی ربوبیت و الوهیت است و این مطلب بر صاحبان عقول و شعور
و ارباب بصیرت و انصاف پوشیده نیست و بر کسانیکه عقل سلیم
و شعور و انصاف و بصیرت ندارند اگر مخفی باشد بحثی نیست و من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور مولف کوهر یا نصرانی در
مفتاح الاسرار بعضی عبارات از انجیل نقل کرده است که بزعم باطل
خود شرح دلالت بر الوهیت و قدیم بودن صفات عیسی دارد چنانچه
ان عبارات را با جواب انها بعینه گفتیم و حقیر هم در اینجا عبارات
انجیل را که صریح اند در اقرار کردن عیسی به عبودیت و مخلوقیت
و عجز و اضطرار و احتیاج صفات خودش همه را ذکر نمودیم و این
چیزها ملازم حدوث است و حدوث ذات مستلزم حدوث صفات
است زیرا که صفات مانند اعراض است که بمحل قائم میباشد پس
هرگاه ذات حادث شد صفات ان چگونه قدیم میتواند باشد پس
اگر کلامی از انحضرت در انجیل یافت شود که ظاهر ان دلالت بر قدم و
الوهیت او بکند چون از قبیل متشابهات است و مخالف ادله عقلیه
قطعیه اتفاقیه و مخالف آیات صریحه اناجیل است چنانچه ذکر نمودیم ۲ ونقلیه
باید ان کلام را تاویل نمود چنانچه از قواعد مسلمه است و اگر قابل تاویل
نباشد قطع بهم میرسد که این کلام انحضرت نیست بلکه داخل انجیل

بانجیل کرده اند چنانچه پیش ذکر نمودیم بدانکه اجماعی نصاری انست که
حضرت عیسی ع بعد از دار کشیدن و کشته شدن باعتقاد آنها آن عیسی
بادی بعوض امت گناه کار خویش داخل جهنم شدند و بعد از سه روز
بیرون امدند باسمان عروج کردند و کناره شدن آنحضرت نزد انها
عبارتشان همین امر بزرگست و این امری است که هیچ امتی در حق
پیغمبر خود شان چنین امر بیهوده نسبت نداده اند پس در این صورت
مثل این اعتقاد انها مثل مشهور است که [illegible] ایشان کم قرار کند
و بروند در زیر ناودان بایستند که انها از ظلم کم قرار نمودند در ظلم
عظیم گرفتار شدند بجهت آنکه [illegible] ولا تزر وازرة
وزر اخری عذاب کردن پیغمبر [illegible] بجهت
گناه کاران امت خود که اصلا هیچ [illegible] انها
پس میگوئیم که این قول نصاری باطل است [illegible] بطلان
ان میکند و دیگر انکه عبارتیکه پادری در مفتاح الاسرار استدلال
بانها بر خدائی عیسی کرده است چند ایه از انها از پیش گفتیم ظاهر
بعضی از انها دلالت دارد بر انکه عیسی پسر خداست نه انکه خودش خدا
بوده و بعضی دیگر اشعار بحلول دارد که خدا در عیسی در آمده است
و بعضی دیگر اشعار باتحاد دارد که خدا با عیسی یکی بوده در این صورت
معلوم نمیشود که پادری قائل باتحاد است یا قائل بحلول است حلول

حلول چیزی در دیگر است و اتحاد چیزی با چیزی دیگر است حلول اند
در آمدن چیز است در چیز دیگر مثل در آمدن آتش در زغال و خون
در گوشت و روح در جسم و نیز میگوئیم در صورت حلول است نه با
الوهیت چگونه خواهد کرد بجهت آنکه حال و محل هر دو با هم متغایراند
و نیز اتحاد قدیم با حادث خواهد گفت یا اتحاد قدیم با قدیم تعیین
یکی از این دو امر را و لازم است و نیز اتحاد دو چیز با چند مشعر بر ۲ چیز
سبق [illegible] است پس این تعدد با ادعای توحید که نصاری
[illegible] بان دارند چگونه صورت می‌بندد بلکه این اشعار
تعدد [illegible] است از دست نمیرود تا وقتیکه
تعیین [illegible] را نکند و تا جمع میان امور
متناقضه [illegible] باشد بجا بیاورد است لا لا و باین ۳ کرده
عبارات بمعنی پنج است خلاصه آنست که اتحاد دو چیز نفسه
محال است خصوص اتحاد حادث با قدیم که مستلزم اتصاف ذات
واجب الوجود بصفات ممکن الوجود است و بر عکس آن و نیز حلول
چیزی در چیزی دیگر دلیل احتیاج و نقصان است و بر ذات مقدس
الهی روا نیست چنانچه عقل شهادت بان میدهد و پیش گفتیم که دلیل
نقلی هرگاه معارض دلیل عقلی شود باید دلیل نقلی را بکنار گذارد
یا تاویل کرد و نیز پیش گفتیم در وقتیکه آنحضرت را بدار کشیدند

گفت خدای من خدای من چرا مرا تنها گذاشتی و این کلام دلیل است
بر اینکه خدا با آنحضرت لازم جدا نمیباشند و اتحاد حقیقی چنانچه نصاری
میگویند ندارند و بآنکه پلوس که نصاری او را خلیفه و پیشوای
خود و واجب الاطاعه میدانند در رساله اول خودش که بقرنتیان
نوشته است در باب یازدهم میگوید بآنها شما بدانید که سر هر مرد
مسیح است و سر زن مرد است و سر مسیح خداست پس میگوئیم این
کلام پلوس صریح است بر مغایرت [illegible] و مغایرت
مرد با زن و مغایرت خدا با [illegible] معلوم و تابع [illegible] آنحضرت
نسبت بخدا و این منافات [illegible] فات
با اتحاد بودن او با خدا دارد [illegible] خدا در
آنحضرت دارد بلکه دلالت میکند [illegible] قابل انکه
پادری نیز استدلال کرده است [illegible] باب نوزدهم و
بیستم و بیست و یکم که در باب پنجم رساله اول یوحنای رسول است
که میگوید و میدانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده
است اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و بما بصیرت داده است
تا حق را بشناسیم و ما در حق هستیم اوست اله حق و حیات جاودانی
ای فرزندان خود را از بتها نگاه دارید مؤلف گوید پادری
چنین فهمیده است که مراد بعبارت اوست اله حق عیسی است و احتمال

وحال آنکه مراد از خدای حقیقی است بقرینهٔ مقابله از بابنا
که در آخر عبارت واقع است و نیز بقرینهٔ لفظ جاودانی که بمعنی
اینست که همیشه زنده است و عیسی را باعتقاد خود نصاری
بقتل آوردند و در خاک دفن نمودند و خلاصهٔ معنی این عبارت
اینست که شما خود را از عبادت و پرستش بتان باز دارید و بخدای
حق که او را بواسطهٔ عیسی شناختید ایمان بیاورید باز این
گذشته میگوییم بر فرض اینکه لفظ اله را هم کسی درباره آنحضرت
استعمال کرده باشد در جواب آن میگوییم که فرق است میان
لفظ الله و میان لفظ اله زیرا که الله علم است از برای ذات واجب
الوجود بالذات که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه از همه صفات
نقیصه بوده باشد و نیز مالک ما سوای خودش بوده باشد و این را
بزبان انها کاد میگویند و اب و پدر میخوانند و اما لفظ اله
بروزن کتاب عبارت است از کسیکه مستحق تعظیم و اطاعت بوده باشد ۲ مطاع
و این مرادف خداوند و مالک الناموراست و بهمین معنی اطلاق لفظ
اله و آلهه که جمع آنست بر غیر الله مثل پیغمبران و معلمین و سلاطین
باشتراک لفظی یا حقیقت و مجاز در توریة و انجیل و سایر کتب
پیغمبران شده است چنانچه در فصل هشتاد و دویم زبور حضرت
داود لفظ آلهه که جمع اله است درباره سلاطین بر وجه مجاز یا تعظیم

بر افراد انسان کرده می‌شد نسبت بایشان استعمال شده است
و در فقره [illegible] از باب [illegible] کتاب زبور است که من گفتم که شما خدایانید
تمامی شما پسران حضرت اعلی هستید و نیز در باب دهم انجیل یوحنا کلام
حضرت عیسی صریح است و اینکه اطلاق لفظ اله در تورات و در
سایر کتب سابقه بر بعضی از افراد انسان از پیغمبران و غیر ایشان بطریق
مجاز و بعضی زمانها شایع بوده است و نیز در کتاب شعیای پیغمبر
در فصل بیست و هشتم اطلاق لفظ اله بر شیطان شده است
و نیز در انجیل یوحنا تصریح شده است که لفظ رب که [illegible]
است درباره حضرت عیسی بمعنی [illegible] اطلاق شده [illegible]
لفظ الرب در کتاب بمعنی [illegible] یعنی [illegible]
خدای عزوجل است و مشرکین لفظ اله را [illegible]
و چیزهای دیگر که آنها را میپرستیدند [illegible] لفظ اله معانی
دیگر نیز دارد چنانچه در کلیات ابوالبقا گفته است قال بعضهم اسم الاله
یطلق علی غیره تعالی اذا کان مضافا او نکرة کقوله تعالی وانظر الی الهک
وایضا قوله تعالی اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی خلاصه آنکه
لفظ اله استعمال در غیر خدا از افراد انسان شده است و در لغت هم
چند معنی دارد پس اگر در این اناجیل که حواریون بعد از عیسی ع نوشتند
یافت شود که لفظ اله استعمال در عیسی ع شده است بر فرض اینکه ثابت

ثابت شود که این استعمال را تغییر کرده است این دلالت بر الوهیت
آن حضرت ندارد بجهت آنکه لفظ اله استعمال در سایر مردم غیر از عیسی
نیز شده است و آنها خدا نیستند و نصاری و غیر آنها نیز آنها را خدا
نمیدانند و نیز میگوئیم خود عیسی مکرر تصریح کرده اند بر اینکه
خدا یکیست و من بندهٔ خدا و رسول او میباشم چنانچه همهٔ آن آیات را
پیش گفتیم و بنا بر این صورت اعتمادی باین عبارات اصلا نخواهد بود
و نیز پیش ذکر نمودیم که بسیار از جاهای انجیل همه بر خلاف یکدیگر چیزها
نوشته اند و نیز ثابت کردیم که تحریف و تغییر بسیار در کتابها شده است و آیات بسیار
و اسناد اعتبار در کتب آنها نیست چه این عبارات که موافق عقل و سایر
آنهاست و نیز میگوئیم بطلان قول نصاری را که عیسی را خدا یا پسر خدا
میدانند ثابت کردیم باین رسالهٔ ما با ادلهٔ عقلیه و ادلهٔ نقلیه از کتب خودشان
ثابت کردیم و نیز میگوئیم که آیات میکند در بطلان این اعتقاد اینها
آیات شریفهٔ قرآن مجید که میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و نیز میفرماید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ
جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ
وَلَدًا و چند آیهٔ دیگر از قرآن که دلالت بر بطلان اعتقاد اینها دارد
پیش ذکر نمودیم و چون در کتاب هدایة الطالبین و غیر آن معجزه بودن

بودن قرآن را با دلائل خارجیه قطعیه ثابت کرده ایم اما بجهت استدلال
نمودن بآیات قرآن بر بطلان مذهب نصاری و یهود و غیر اینها دوری وارد آید
لازم نمی آید وجه پنجم آنکه لفظ الله را پیش گفتیم که علم است از برای
ذات واجب الوجود بالذات پس میگوئیم که هیچکس لفظ الله را
استعمال در غیر ذات واجب الوجود بالذات نکرده است و استعمال
آن در غیر ذات واجب الوجود غلط و کفر محض است وجه ششم آنکه
پادری در مفتاح الاسرار استدلال کرده است باینکه خدا رؤیت
میشود باین عبارتی که از حضرت عیسی نقل کرده است که آنحضرت
فرمودند هر کس مرا دیده است پدر را دیده است در جواب میگوئیم
اول آنکه از کجا ثابت شد که این کلام از آنحضرت [illegible] با آنکه در
این رساله ثابت کردیم که اعتماد بر اناجیل [illegible] نیست و انجیل
اصلی که از میان رفته است و [illegible] قطعیه و دلائل نقلیه
معتبره در هدایة الطالبین و غیر آن ثابت کرده ام که خدا دیدنی نیست
و کسی نمیتواند خدا را ببیند چنانچه در این رساله هم بتفصیل
پیش گفتیم در اینصورت قطع حاصل میشود که این کلام آنحضرت
نیست و چگونه میشود که آنحضرت کلامی بفرمایند که مخالف کلام
همه پیغمبران و مخالف کتب آسمانی و مخالف عقل باشد دوم
آنکه پیش گفتیم که رؤیت مخصوص جسم و جسمانیات است و خدا جسم

جسم نیست تسلیم آنکه میگوئیم بر فرض اینکه آنحضرت چنین کلامی فرموده باشند مراد او رؤیت حقیقیه بچشم ظاهر نیست زیرا که این از محالاتست بلکه مراد رؤیت بالجنان است بدیده دل و کنایه از کمال معرفت اوست بحق تعالی چنانچه مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع فرمودند لَمْ اَعْبُدْ رَبًّا لَمْ اَرَهُ یعنی من عبادت نمیکنم پروردگاری را که نه بینم او را چه جای مثل اینکه آیا چند در انجیل موجود است که همه صریح اند در اینکه خدا دیدنی نیست از انجمله در باب اول انجیل یوحنا مذکور است خدا را کسی ندیده است هرگز و نیز باب چهارم نامه اول یوحنا بهمین عبارت گفته است خدا را هرگز کسی ندید و نیز در باب پنجم انجیل یوحنا از قول حضرت عیسی ع میگوید که آنحضرت فرمودند پدری که مرا فرستاده است گواهی میدهد برای من و شما آواز او را نشنیده اید و او را نشناخته اید و نه او را دیده اید و نیز میگوئیم که خود پادری داول همین رساله مفتاح الاسرار تصریح کرده است باینکه خدا را هیچ کس ندیده و نمیتواند دید و عبارت او بعینه همین استکه گفته است ذات پاکش از دیدار هر بشری چنین محجوب و مستور استکه هیچکس او را رؤیت ننموده و نمیتواند نمود و نیز بعد از این عبارت گفته است خدای غیر مرئی و بری از حیز خیال و فنای

وخارج از جملهٔ قیاس را نمیتوان شناخت مؤلف کوبیل ملاخلیله
کنید که انبیه در بهشت چون بنای او بر بنای انصاف و دروغ است خدا
اورا باین طریق رسوا میکند که خودش در دیباچه رساله‌اش تصریح
کرده است که خدا را کسی نمیتواند دید و بعد در همین رساله استدلال
کرده است بکلامی که معلوم نیست که کلام آنحضرت باشد که مخالف
آیات دیگر و مخالف ادلهٔ عقلیه و نقلیه است که خدا رؤیت میشود
وحال آنکه این کلام اگر از آنحضرت باشد [illegible] باید مثل دیگر
کلام همه پیغمبران و ادلهٔ عقلیه است باید تاویل نمود چنانچه ما نیز
وانیه در تاویلهم نکرده است [illegible] آنکه بعضی از [illegible] که
نصاری قائل بسه خدا شده اند و [illegible] و [illegible] ایشان
هست با اقوال آنها و آیات شریف [illegible] نصاری
قائل بسه خدا شده اند با احادیثی که در این باب [illegible] است
همه را ذکر نمودیم و نیز در اینجا میگوئیم که نصاری بزبان میگویند خدا
یکی است و لکن قائل بسه خدا میباشند باینطریق که میگویند خدا
یکی است و همان خدائی که یکی است پدر است و همان خدائی که یکی است
وپدر است پسر است و همان خدائی که یکی است و پدر است و پسر است
روح القدس است و پادری در مفتاح الاسرار گفته است هر چند که در
ذات الهی میانه پدر و پسر و روح القدس امتیاز جدائی حقیقی هست

هست باز وحدانیت خدا باطل و زائل میگردد و نقص و قصوری
قبول نمیکند چنانکه در حقیقت یک خدای احد حقیقی است پس
در اینصورت باید که آدمی خاک زاد در این باب سکوت اختیار نموده
و بکلام خدا معتقد و مطمئن گردد و قسیس در موضع دیگر گفته است
هرچند لفظ تثلیث در ذات الهی معاینه یعنی بصراحت در انجیل
یافت نمیشود لکن بحسب عادت چنین نامیده شده است بنابراین
ما لفظ تثلیث را مثل اولیا استعمال نمودیم **مؤلف گوید**
بعد از عیسی تا امروز پادریان نصاری هرچند سعی زیاد کردند
که بیک معنی معقول تثلیث را بیان نمایند نتوانستند و حکمای
مسلمین هم بجهالت علمای این تثلیثها نموده اند
و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است مذهب نصاری قطعی است
که مجهول است در مقام دیگر گفته است ندیده ایم ما مذهبی در
دنیا که رکاکتش و دوریش از عقل زیادتر از مذهب نصاری
باشد **خلاصه** اینکه این پادری بی شعور با آنکه قائل به تثلیث
و سه خدا است و خدای حقیقی میان سه خدا قرار میدهد باز از
ادعای توحید نیز برای تالیف قلوب عوام مثل بهایم دست بر
نمیدارد و میگوید نصاری بخدای واحد و بوحدانیت ذات پاک
الهی اعتقاد کلی دارند این تناقض صریح را باید شنید از این مرد بی

بی شعوری مینما اند که عما است تثلیث حقیقی با توحید حقیقی در ۷ ابطال
مادهٔ واحده شخصیه و محال بودن ان از بدیهیات جلیه است
و بر همه مردم از زن و مرد محال بودنش ثابت است بلکه هر طفل
ممیزی حکم بمحال بودن ان میکند و حقیر در کتاب هدایة الطالبین
توحید صرف خدا تعالی را با دلهٔ عقلیه و نقلیه معتبره ثابت
نموده ام و در این رساله نیز از ایات توریه و انجیل و سایر کتب
پیغمبران ثابت نمودیم و باز هم بجهت اتمام حجت بعضی از ایات را
دوباره با بعضی ایاتی که پیش ذکر نکرده ایم در اینمقام ذکر مینمائیم
ازانجمله اینستکه پیش گفتیم که در باب [illegible] انجیل یوحنا
مذکور استکه حضرت عیسی ع فرمودند سبب حیات ابدی اینست
که بشناسند تراکه خدای واحدی [illegible] و انکسی را که فرستادهٔ
برسالت مسیح است موافق کریمهٔ این قول عیسی حجت خود
انحضرتست بر نصاری که در روز قیامت ازینها مواخذه خواهد
فرمود که من بشما گفتم خدا یکی است و من بندهٔ خدا و رسول او
میباشم شما چرا پسر خدا قائل شدید چنانچه خدا در قران حکایت
فرموده استکه چون از انحضرت در روز قیامت برای اتمام
حجت بر امت چنین سوال خواهد فرمود که ای عیسی ع ایا تو گفتهٔ بمردم
که مرا و مادر مرا خدا بدانید انحضرت عرض خواهد کرد که من چنین

چنین نگفته‌ام بلکه بر عدم گفته‌ام که خدا را یکی بدانید و من بنده خدا
و پیغمبر او میباشم و تفصیل این فقره را با آیات قرآن پیش ذکر
نموده‌ایم و نیز در انجیل در رسالهٔ اول پاولوس بقرنتیان در باب
هشتم در آیهٔ چهارم میگوید بشنو که جهان چیزی نیست و خدائی
دیگر جز یکی نیست و نیز در توریت در سفر مثنی در فصل ششم در
آیهٔ چهارم مذکور است ای اسرائیل یعنی یعقوب بشنو خداوند
خدای ما خدا اینست [illegible] و نیز در توریت در همین سفر در فصل
چهارم در آیهٔ سی و پنجم میفرماید بر تو است که اعتقاد نمائی
بانکه پروردگار [illegible] معبود حق و نیست معبودی غیر از او
و نیز در همین فصل در آیهٔ سی و نهم میفرماید پس یقین بدان و
مکرر بیاد بیاور [illegible] که خدا تعالی معبود
و پرستیده شده بر حق است در آسمان بلند و زمین پائین و نیست
معبودی سوای او تعالی و نیز در زبور داود در مزمور
هیجدهم در آیهٔ سی و یکم میفرماید سوای خداوند خدا کیست و غیر از
خدای ما دیگر کیست و نیز در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیای
پیغمبر در آیهٔ پنجم و ششم و هفتم مذکور است منم پروردگار عالم
نیست خدائی غیر من منم آنکه ترا کمر بستم اگر چه مرا نشناختی یعنی مرا
بان طریق که حق شناختن من بود نشناختی پس باید بدانند و یقین

یقین کنند آن کسانیکه از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن هستند
که سوای من معبودی نیست من خداوندم و غیر من خدائی نیست خالق
نور و ظلمت و صانع و آفریدگار تمام این موجودات و مخلوقات و
مصنوعات منم و با آنکه این آیات همه صریح اند بر اینکه خدا یکی است
و خدائی دیگر غیر از او نیست پس این آیات که صریح اند در توحید
صرف حقتعالی که از روی کتب خودشان که مکرر به هر زبانی چاپ
زده اند و باطراف عالم فرستاده اند [illegible] جواب کلمات
بیهوده فاسده و تعریضات باطله [illegible] پادری را میدهند و نیز
از جمله آیاتی که پادری در مفتاح الاسرار [illegible] بر الوهیت
عیسی ع کرده است این آیه است [illegible]
تکوین الخلایق در آیه بیست و چهارم [illegible] خداوند
گوگرد و آتش را بر سدوم و عموره [illegible] از نزد خداوند از آسمان بارانید
پادری استدلال کرده است باینکه در این آیه سه مرتبه لفظ خدا
۲ است صح مکرر شده و این دلیل بر تثلیث که سه خدا باید باشد مؤلف گوید
این استدلال از عجیب عجایب است و قابل این نیست که کسی اعتنا
بآن نماید و جواب از آن بگوید ولکن بجهت رفع اشتباه عوام کالانعام
۲ و در جواب صح جواب این بی شعور را بر خود لازم میدانم و میگوئیم اول آنکه در این
آیه سه دفعه لفظ خدا تکرار نشده بلکه دو دفعه مکرر شده و همین

وهمین عبارتیکه ذکر نمودیم همان عبارتیست که خودش در مفتاح
الاسرار ذکر نموده است بلکه میگوئیم در توریته بزبان عربی که پادری
خود نصاری از زبان عبری بزبان عربی ترجمه کرده است در این آیه
یکدفعه لفظ الله دارد و زیاده تر ندارد و در سه نسخه توریه عربی
که هر کدام چاپ جداگانه ایست که خود نصاری چاپ کرده اند ملاحظه
نمودم یکدفعه لفظ الله دارد دویم آنکه تکرار لفظ خدا دلالت بر
تعدد خدا ندارد و این مطلب از آفتاب عالمتاب روشن تر است
و بر فرض اینکه دلالت بر تعدد خدا میکرد باید میان این خدایان
تغایر و جدائی حقیقی باشد بجهة آنکه پادری و سایر نصاری دست از
ادعای زبانی توحید بر نمیدارند و میگویند هر سه خدا یکی میباشند
و میگویند آن خدائیکه پدر است همان خدا پسر است و آن خدائیکه
پدر است و پسر است همان خدا روح[۳] است و نیز میگوئیم کاهی میشود ۱۳ القدس ع۶
که در مناجات یا دعا صد مرتبه زیاد تر اسم خدا مکرر میشود پس ۲ یا ع۶
اگر این تکرار بقول پادری دلالت کند بر تعدد خدا باید پادری
بخدایان بسیار قائل شود چرا بسه خدا قائل شده و نیز این استدلال
او باین آیه عیوب دیگر هم دارد که اگر همه را ذکر نمائیم مطلب بطول
می انجامد و بر صاحبان فهم و بصیرت مخفی نیست و نیز میگوئیم در
توریته در سفر اعداد در فصل ششم در آیه بیست و دویم تا آیه بیست

بیست و هفتم مذکور است و خداوند موسی را مخاطب نموده فرمود
که با هرون و پسرانش بگو که بنی اسرائیل را چنین دعای خیر نموده
بایشان بگوئید که خداوند ترا برکت بدهد و ترا محفوظ بدارد
خداوند نور روی خود را بر تو افروزد و رحمت بر تو نماید و
خداوند روی خود را بر تو متوجه سازد و سلامتی بر تو نازل
گرداند بدانکه پادری در مفتاح الاسرار استدلال کرده است
باینکه در این آیات سه دفعه لفظ خدا مکرر شده است و این دلیل
بر اثبات تثلیث و سه خداست و ... بیان از آنچه پیش گفتیم
معلوم میشود و نیز در تورات در سفر تکوین الخلائق در فصل
اول در آیه بیست و ششم مذکور است خدا گفت آدم را بصورت
خود موافق مشابهت خود بسازیم پادری گفته است این آیه در
باره خدا بلفظ جمع آمده بصیغه متکلم مع الغیر که بسازیم است و
بسازیم و این دلالت بر اقنوم ثلثه ذات الهی میکند مؤلف گوید
این استدلال از اعجب عجایب است بجهت آنکه بلفظ جمع در مقام
تعظیم شایع است مثل اینکه بیک نفر شما میگویند بجهت تعظیم و
احترام و این مطلب بر همه کس روشن است و نیز میگوئیم کلمه اول که ۲ مخاطبه
خدا گفت بصیغه مفرد است و دلالت بر یک خدا دارد و آیات پیش
از این هم دلالت بر توحید دارد و بدانکه این آیه دلالت میکند بر

براینکه خدا العیاذ بالله جسم است و اعتقاد باینمطلب کفر است
و توجیه این عبارت را پیش گفتیم و بدانکه بعضی نقل کرده اند
که یکی از پادریان نصاری در رساله خودش استدلال کرده است
بر اثبات تثلیث باینکه در بسم الله الرحمن الرحیم سه اسم خدا که
الله و رحمن و رحیم باشد هست پس بر اهل اسلام لازم است که
باین جهت اعتقاد به سه خدا نمایند مؤلف گوید این استدلال
از عجیب ترین استدلالهاست هذا لشیء عجاب و جواب آن از آنچه
پیش گفتیم معلوم میشود آری این حرفهای بیهوده بی سر و پا
و خرافات بامثال اینها لایق زنان و کودکانست عمر ضایع کردن
کاغذ فایده ندارد و از امثال این خرافات قابل جواب نیست خلاصه
آنستکه پیش گفتیم که اعتقاد نصاری بر تثلیث با اقرار زبانی که به توحید
دارند منافات دارد و معنی محصلی ندارد و آنچه از کتابهای دیگر
معلوم میشود حاصل آن اینست که خدا مصداق پدر و پسر و
روح القدس است و نیز تصریح کرده است که جدائی حقیقی میانه
این سه خدا هست پس میگوئیم چگونه عقل سلیم باور میتواند نمود
که خدا عین مصداق عیسای مجسم مولود از شکم مریم بوده باشد
و بنا بر آنکه طایفه از نصاری گفته اند که خدا با عیسی و روح القدس
متحد میباشند پس باید اطلاق پدر و پسر را بر یکدیگر بکنند و بنا بر

فصل ششم

وجایز بدانند و حال آنکه جایز نمیدانند بلکه میگویند عیسی ع پسر
خداست و میگویند عیسی پدر خداست و نیز میگویند روح القدس
پسر خداست و نیز میگویند روح القدس پدر خداست و نیز میگویند
پدر صادر شده است از پسر بسبب ولادت و نیز میگویند پدر
بسبب ایجاد صادر شده است از روح القدس و چه چیز عجیب تر
و قبیح تر از اینست که صادر بشود پدر از پسر بسبب ولادت پس
بعد از آن صادر بشود این پسر از پسر خودش ان هذا لشیء عجاب
پس در اینصورت که اطلاق پدر و پسر و روح [illegible]
جایز نمیدانند معلوم میشود که [illegible] حقیقت [illegible]
شخص که آنها را خدا میدانند هستند [illegible]
که بزبان میگویند ما بتوحید قائل میباشیم [illegible] و نیز میگوئیم که
خود آنها نمیتوانند انکار کنند بلکه اقرار دارند باینکه عیسی ع
مخلوق خداست خواه او را خدا بدانند یا پسر خدا بدانند و خواه
خدا را با عیسی متحد بدانند یا قائل بحلول خدا در عیسی بشوند و هم
چنین شبهه نیست و خود آنها نیز اقرار دارند باینکه روح القدس نیز
مخلوق خداست در اینصورت چگونه قائل بخدائی عیسی و روح القدس
شده اند مخلوق بدیهی است که نمیتوانند خالق باشند و نصاری
خودشان میگویند عیسی بن مریم از شکم مریم متولد شد پس جسم عیسی

هفتم   و نهضت بالحجة علی الرد

عیسی خدا است پس ذات مسبوق عیسی ازلی خواهد بود و محتاج با
خدا نخواهد بود و اگر نه لازم می آید اتحاد قدیم با حادث و بطلانی است
کرا از شما الآن است و نیز میگوئیم نزد نصاری خلقت عالم از اقانیم
ثلثه که پدر و پسر و روح القدس باشد شده است و نیز یوحنا
در اول انجیل خودش گفته است چنانچه پیش گفتیم که عیسی ازلی
است و همه چیزها بوسیله او آفریده شد و بوسیله غیر او چیزی
وجود نیافت پس میگوئیم که این لفظ صریح است در اینکه ایجاد همه
مخلوقات را عیسی کرده است پس بقول یوحنا لازم آید
که مریم را هم عیسی خلق کرده باشد و حال آنکه پیش گفتیم که خود
شما اقرار دارید که عیسی و مریم را خدا خلق فرموده است و نیز در
انجیل خود دانسته که جبرئیل از جانب خدا نفخ در مریم دمید و
مریم بعیسی حامله شد پس مریم و عیسی را خدا خلق فرموده است
بقول یوحنا مریم و همه مخلوقات را عیسی خلق نموده است ان هذا
لشیء عجاب پس در این صورت بشما میگوئیم که خلقت مریم از همان
جسم عیسی که در شکم مریم متکون شده است شد یا از روح آن
اگر بگوئید از جسم آن شده میگوئیم این چگونه میشود که خود در
شکم مادر پیدا شده و شیر خورده و نمو کرده و باز خالق مادر هم
او بوده و نیست این مگر شبیه خنده زنان و کودکان و اگر بگوئید از

از روح ان شده با ظهور میشود که روح عیسی ع خالق مرغها د و
خود بوده و جسم عیسی ع متکون و مخلوق از مادر بوده و این نزد عقل
خنده زنان و کودکان است مؤلف گوید عجب از اینست که سنائی
با دری همه نقیض یکدیگر است و گاهی مطلبی را میگوید و در موضع
دیگر خلاف انرا میگوید و حرفهائی میگوید که همه بیمعنی است و هیچ
بی شعوری نمیگوید حکیم ناصرخسرو [illegible] نظم کرده دل را مغز
تیره بود هیچ حالی فهم نتوان کرد دل که راه یابد [illegible] ساخت
سخنها را حکیم نتوان کرد و با آنکه [illegible] روح القدس اقنوم
سیم متحد با خدا قرار میدهند [illegible] از [illegible] مختصر
پیش از این معنی روح و معنی روح القدس [illegible] بیان نمودم
و نیز میگوئیم حقتعالی در قران [illegible] در این ایه
و نیز فرموده است قال الله یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و
علی والدتك اذ ایدتك بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا
یعنی ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمتم را که افاضه کرده ام بر تو و بر مادر
تو در وقتیکه تقویت کردم ترا بروح القدس سخن میگفتی با مردم در
حالتیکه در گهواره بودی و در حالت کهولت و پیری یعنی سخن گفتن تو
در طفولیت و کهولت بر نهج فصاحت و بلاغت است و مساویست
حال تو در عقل و کمال و سخن گفتن تو در حال طفولیت با حال پیری و این

فصل هفتم — وقف

واین معجزه تو است و باین آیه شریفه استدلال کرده اند بر نازل شدن
عیسی در آخر الزمان زیرا که اتفاقی است که آنحضرت را پیش از رسیدن
بکهولت در سی و سه سالگی باسمان بردند و بهمان جوانی نازل خواهد
شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و احادیث در این باب
بسیار است و بدانکه این آیه شریفه باطل میکند قول نصاری را
بجهت آنکه فرموده است عیسی پسر مریم است و در چند آیه دیگر نیز
میفرماید عیسی پسر مریم است چنانچه آن آیات را پیش گفتیم و خود
نصاری هم بزبان میگویند و هم در کتب ایشانست که عیسی پسر مریم است
چنانچه مکرر اینمطلب را پیش گفتیم پس کسیکه مادر دارد و از شکم
مادر بیرون آمده باشد البته خدا نیست و بدانکه جمعی از مفسرین
گفته اند مراد بروح القدس در این آیه شریفه جبرئیل است و جمعی
گفته اند مراد بآن کلامی است که بآن دین را احیا کرد و جمعی گفته اند
مراد بآن اسم اعظم است یا اسمی دیگر است از اسما الهی که آنحضرت بآن
مردگان را زنده میکرد و سایر معجزات را ظاهر میکرد و جمعی گفته اند
مراد بآن روح آنحضرت است که جبرئیل بفرمان خالق جلیل در مریم دمید
و وصف آن بقدس بجهت طهارت و پاکیزگی اوست از مس شیطان
و نیز بجهت زیادتی قرب و منزلت اوست نزد خداوند عالم و از این
جهت خدا اضافه فرموده است این روح را بخود که روح الله

فصل هفتم

۲۰۱

الله فرموده است از باب تکریم و تشریف آنحضرت مانند بیت الله و ناقة
الله و خلیل الله و حبیب الله و مانند اینها و جمعی گفته اند مراد از آن
انجیل است چنانچه خدا قرآن را روح نامیده اند در آیه شریفه و کذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا معنی این آیه شریفه اینست که همچنین وحی
کردیم بسوی تو ای پیغمبر قرآن را از امر خود ما پس همچنین انجیل را
که مواعظ و نصایح است که سبب حیات قلوب است او را
روح القدس نامیده اند و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد ۱۷۲ — ۲ اقوی است که [illegible]
بروح القدس جبرئیل است چنانچه وجه تسمیه جبرئیل به روح
القدس و بروح بودن او [illegible] انا انزلناه
فی لیلة القدر و جبرئیل را بجهت [illegible] و وجه
گفته اند اول آنکه جبرئیل زنده کننده [illegible] است بسبب
اینکه از نزد حضرت الهی نزد پیغمبران خدا می آورد از کتب و صحف الهی
و سایر آیات و معجزات چنانچه ارواح زنده کننده بدنها می باشند
دویم آنکه از باب تسمیه چیزی است باسم اکثر و اغلب اجزای او
چه روحانیت بر او غالب است و سایر ملائکه نیز اگر چه باین صفت
روحانیت اند و لکن اختصاص جبرئیل باین اسم بجهت تکریم و
تشریف او ست دیگر آنکه وجه اختصاص عیسی از میان پیغمبران
باینکه مؤید بجبرئیل بود با آنکه همه پیغمبران مؤید بجبرئیل بودند

بودند بجهت آنست که ثبوت اختصاص عیسی بجبرئیل بیشتر از سایر
پیغمبران بود زیرا که جبرئیل بشارت داد مریم را بولادت عیسی و از
دمیدن جبرئیل بفرمان خالق جلیل در مریم حامله شد بعیسی قوله ۲ مریم ص
تعالی فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا که روح در این
آیه بمعنی جبرئیل است و نیز جبرئیل تربیت میکرد آنحضرت را از
وقت تولد او تا وقتیکه بزرگ شد و هرجا که عیسی راه میرفت
جبرئیل با او راه میرفت و در وقتیکه یهود قصد کردند که او را
بقتل برسانند جبرئیل با او بود تا او را باسمان بردند **و تحقیق**
احادیث معتبره [illegible] است که روح القدس خلقی است بزرگتر
از جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه با پیغمبران اولوالعزم و ائمه
معصومین علیهم السلام میباشد از وقت ولادت ایشان تا آخر عمر ایشان و مربی
و معلم و مسدد ایشان است **و بدانکه** در معنی قدس خلاف کرده اند
بعضی گفته اند روح قدس بمعنی طهر و پاک و پاکیزه بودن اوست
از مس شیطان که جبرئیل در مریم دمید و بعضی گفته اند قدس بمعنی
مبارک است یعنی روح مبارک **و در حدیث** است که حضرت امام
جعفر صادق ع فرمودند هیچ خلقی خدا خلق نفرموده است که اعظم
از جبرئیل و میکائیل باشد جبرئیل با حضرت رسول خدا بود و خبر
میداد او را و [illegible] و تایید میکرد او را و بعد از پیغمبر با ائمه هدی

فصل هشتم

هدی بوده و نیز در حدیث است که فرمودند در پیغمبران پنج روح است
روح قدس و بآن مبعوث میشوند و بآن عالم و دانای بهمه چیزها می
شدند و روح ایمان و بآن عبادت میکنند خدا را و شریک از
برای او قرار نمیدهند و روح قوت و بآن جهاد میکنند با دشمنان
خودشان و چاره معاش و زندگانی خودشان را میکنند و روح
شهوت و بآن بلذت طعام و غذا میرسند و نکاح حلال میکنند
از جوانان زنان و روح بدن و بآن راه میروند در روی زمین و می
ایند و میروند هر جا که میخواهند و [illegible] در پیغمبران این پنج
روح جمع میشود و در مؤمنان چهار روح هست بغیر از روح
القدس که در ایشان نیست و آن چهار [illegible] و
وسایر طوایف کفار سه روح جمع میشود که روح قوت و روح
شهوت و روح بدن باشد و چون آنچه گفتیم دانستی پس بدانکه
روح القدس گاهی اطلاق شده است بر نفس قدسیه ایمانیه که
بسبب کمال ایمان بعقاید حقه تعبیر از آن بروح القدس شده است
که در مقابل نفس شریره اماره میباشد که تعبیر از آن نیز بروح شیطان
و روح خبیث و روح زنا و مانند آن در محاورات اخبار و غیر آن واقع
شده است چنانچه در باب چهارم انجیل لوقا در آیه سی و سیم میگوید
و در کنیسه مردی بود که روح ناپاک شیطان در او بود و باواز بلند

بلند فریاد کنان میگفت و باقی آنرا که لازم نبود ذکر نکردیم و نیز
در باب اول انجیل لوقا در آیهٔ پانزدهم در حق حضرت یحیی میگوید زیرا ٢ اوّل م
که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری دیگر
نخواهد نوشید و پر خواهد بود از روح القدس در وقتیکه در
شکم مادر خواهد بود و با آنکه بنا بر اعتقاد نصاری گفته اند که عیسی
با روح القدس متحد است لازم میاید که آنحضرت هم در شکم مادر
یحیی و مریم در شکم مریم مادر خود شهرها و جا گرفته باشد و نیز
با اعتقاد نصاری که روح القدس را یکی از سه خدا میدانند لازم
می آید که خدا در شکم مادر یحیی جا گرفته باشد و از شکم او بیرون
آمده باشد پناه میبریم بخدا از این حرفهای بیهوده که محل خنده
زنان و کودکانست و نیز در باب چهارم همین انجیل لوقا در آیهٔ
اول گفته است عیسی پر بود از روح القدس از اردن مراجعت
کرده روح القدس او را به بیابان برد و مدت چهل روز شیطان
او را تجربه و امتحان مینمود و حقیر تفصیل امتحان شیطان را
با جواب آنحضرت در این رساله ذکر نموده ام و با آنکه بقول نصاری
که روح القدس را خدا میدانند لازم می آید که خدا در شکم مریم جا
گرفته باشد و از آنجا بیرون آمده باشد و این از عجیب عجایبست
سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و با آنکه این آیات که گفتیم

فصل هفتم

گفتیم همه دلالت میکند بر اینکه مراد از روح القدس در اینها
نفس قدسیه ایمانیه در مقابل نفس اماره شریره میباشد چنانچه
بر صاحبان فهم و شعور پنهان نیست و همین کفایت میکند بر
بطلان قول نصاری و نیز دلالت میکند و مطلوب ما را خوب
واضح میکند در آنچه گفتیم عبارتی که در انجیل در کتاب اعمال
رسولان در باب یازدهم در آیه بیست و چهارم مذکور است
که در مدح مردی که برنابا اسم او بوده گفته است بود مرد نیک
نهاد و پر از روح القدس و ایمان بود دیده میشود که تصریح این
عبارتی میباشد که مراد از روح القدس نفس قدسیه ایمانیه
در مقابل نفس اماره شریره میباشد نه اقنوم ثالث نصاری
که روح القدس را خدا میدانند [illegible]
علاوه بر آنچه در معنی و استعمال روح القدس پیش گفتیم نیز
میگوئیم که در بسیاری از آیات توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران
کلمه روح القدس کنایه از آمرزیدن گناهان و تطهیر قلوب است
از آنجمله عبارتیست که در باب بیستم انجیل یوحنا مذکور است که
مسیح بحواریون گفت سلام باد بر شما چنانچه پدر یعنی پروردگار
مرا فرستاده است همچنین من نیز شما را میفرستم بسوی قبیلهها
پس در وقتیکه اینرا گفت دمید بر روهای ایشان و فرمود روح

فصل هفتم

وقف

روح القدس را قبول کنید هر کسی را که گناهان او را خواهید بخشید
من نیز گناهان او را خواهم بخشید و هر کسی که را از آمرزیدن گناهان
او باز خواهید داشت من از او نخواهم گذشت و نیز میگوییم احتمال
میرود که مراد از کلمه روح القدس در این انجیل یوحنا ملک مقرب
مثل جبرئیل یا غیر ایشان بوده باشد چنانچه در قران مجید روح
القدس بمعنی ملک مقرب مثل جبرئیل و مانند آن استعمال شده است
از آنجمله در سوره نحل در آیه یکصد و چهارم میفرماید قل نزله
روح القدس من ربك بالحق یعنی بگو ای محمد ایشان را که فرود
آورده قرآن را روح القدس یعنی روح پاکیزه که جبرئیل است از نزد
پروردگار تو بحق پس در این صورت اگر مراد از روح القدس در
عبارات انجیل یوحنا جبرئیل باشد پس قبول روح القدس کنایه
از قبول مواعظ و نصایحی است که بواسطه جبرئیل بر آنحضرت
نازل گردیده است خواهد بود از باب مجاز مؤلف گوید
از آنچه گفتیم بطلان اعتقاد نصاری به تثلیث و سه خدا که یکی از
آنها روح القدس است ثابت شد و نیز پیش گفتیم که خود نصاری
اقرار دارند باینکه عیسی و روح القدس خواه مراد از روح القدس
جبرئیل باشد یا معنی دیگر داشته باشد چنانچه گفتیم هر دو
مخلوق خدا میباشند پس در این صورت چگونه عیسی و روح القدس

فصل هفتم

القدس هر دو را خدا میدانند بدیهی است که مخلوق نمیتواند شد
که خالق باشد و نیز خالق نمیتواند که مخلوق باشد و چون اینهمه ۲ مشوه
گفتیم در بطلان اعتقاد نصاری بسه خدا دانستن پس حالا بیان
میکنیم اصول دین و فروع دین انها را بدانکه اصول دین نصاری
چنانچه ملا علیقلی پادری جدید الاسلام که از پادریان بزرگ انها
بوده و جمعی دیگر از پادریان انها گفته اند چهارده است که
اعتقاد بانها را واجب میدانند هفت از انها بالوهیت تعلق
دارد و هفت دیگر بانسانیت حضرت عیسی تعلق دارد اما از هفت اصلی
که بالوهیت تعلق دارد اول اعتقاد داشتن باینکه خدا یکی است
دوم اعتقاد داشتن باینکه همان خدا [illegible] است
سیم اعتقاد داشتن باینکه همان خدا [illegible] است
پسر است چهارم اعتقاد داشتن باینکه همان خدائی که یکی است
پدر است و پسر است و روح القدس است پنجم اعتقاد داشتن باینکه
همان خدائی که این صفتها که گفتیم عین ذات او است پروردگار است
ششم اعتقاد داشتن باینکه همان خدائیکه با این صفات است پروردگار
است شفاعت کننده است هفتم اعتقاد باینکه همان خدائیکه یکی
است و این صفاتیکه گفتیم دارد نجات کننده است و اما آن هفت
دیگر که تعلق بانسانیت خدا دارد اول اعتقاد داشتن است باینکه همان

همان خدائی که یکی است و پدر است و پسر هست و روح القدس است
و پروردگار است و شفاعت کننده است و نجات کننده است بتوسط
آن شخص روح القدس بدنیا آمده داخل رحم مریم شده دویم اعتقاد
داشتن باینکه همان خدائیکه داخل رحم مریم گشت از انجا بدنیا آمد
سیم اعتقاد داشتن باینکه همان خدائیکه داخل رحم مریم شد و از انجا
متولد شد بدار کشیده شده است و بعد از انکه بر دار کشته شد
مدفون گردید چهارم اعتقاد داشتن باینکه همان خدائیکه مدفون
شده بود بجهنم رفت از برای آنکه خلاص کند ارواح همه پیغمبران و
مؤمنان و اولیا را که از اول ابتدای دنیا تا آن زمان مرده بودند
و در انجا محبوس بودند که منتظر بودند و انتظار امدن او را میکشیدند
پنجم اعتقاد داشتن باینکه همان خدائی که بعد از کشته شدن مدفون
شد بجهنم رفت و از انجا همراه پیغمبران و اولیا و مؤمنان بدنیا
برگشته رجعت نمود ششم اعتقاد داشتن باینکه همان خدا بعد از
انکه از جهنم بیرون رفت و بدنیا رجعت نمود بعد از پنجاه روز ارواح
مؤمنان و اولیا را با خود برداشته باسمان بالا رفت و بر دست
راست پدر خود قرار گرفت هفتم اعتقاد داشتن باینکه همان خدا با
ان سیزده صفاتی که گفتیم در روز قیامت از اسمان نازل خواهد شد
و در صحرائی از صحراهای شام که او را صحرای دمشق میگویند بوان

فصل هفتم

دیوان خلایق را خواهد کرد و نیکوکاران را به بهشت و بدکاران را بجهنم
خواهد فرستاد مؤلف گوید این چند فقره اعتقادها که تمام
جداگانه موجب کفر اند و بطلان انها از انچه در همین رساله و در
کتاب هدایة الطالبین گفته ایم واضح میشود و اما فروع دین انها
پس ان هفت است فرع اول غسل کردن بدل ختنه است که انرا باپتسم
قرار داده است بجای ختنه و ان باین طریق است که هر طفلی که متولد
میشود پدر و مادر او هشت روز بعد از تولد او با هدیه
مناسب از اشرفی یا مبلغی پول نقره و یک شمع بزرگ چرب ایشان به
کلیسا نزد پادری ببرند و ان هدیه را میدهند و ان طفل را اسم
میگذارد و در میان اب و نمک [illegible] اورا
بان اب و نمک فرو میبرد میگوید که [illegible] بنام
پدر و پسر و روح القدس فرع دویم استکرار ان طفل همینکه
بسن هفت سالگی رسید باید پدر او یا کسی دیگر که نگاهداری اورا
مینماید ان طفل را با هدیه دیگر بجوبکه که گفتیم نزد ان پادری که
خلیفه است ببرد و ان خلیفه انگشت خود را بان روغن زیتی که در
ظرف طلا یا نقره در کلیسا دارند و انرا نیز مثل سایر بتها میپرستند
چرب کرده در سر ان طفل بشکل صلیب که بتاج مشهور است خط
میکشد که من ترا نشان میکنم بنشان شفاعت و یک سیلی بصورت ان

ان طفل میزند و او را دوا نه میکنند از برای انکه ان عمل را فراموش نکند
فرع سیم اقرار بگناه خود کردنست و ان باینطور است که هر مردی
یا زنی که سن او از هفت سال بگذرد باید که هر ماه یا هر سال بنزد
پادری امده در خلوت هر گناهی که در این مدت کرده است باید که با
ادب تمام بدو زانو نشسته اقرار بگناهان خود نماید و بعد از انکه
همه گناهان خود را اقرار کرد ان پادری موافق خواهش خود از ٧ کفاره مع
برای گناهان او که اقرار او را شنیده است قرار بدهد و ان گناهان
او را ببخشد باین صیغه که میگوید من همه گناهان ترا می بخشم باسم
پدر و پسر و روح القدس و در اثنای این صیغه باید پادری دست
خود را بشکل چلیپا [illegible] که معهود است بسر ان مرد یا زن بکشد و
اعتقاد ایشان اینست که اگر ان شخص یک گناه خود را از پادری پنهان
کرده باشد ان بخشیدن نفعی بحال او ندارد بلکه بجهنم خواهد رفت
مگر انکه پیش از وفات همه ان گناهان را با ان گناهی که پنهان کرده
بود اقرار نماید و نیز اقرار بکند که این گناه را پنهان کرده بود فرع
چهارم انستکه هر کسی که گناه خود را به پادری گفت باید که همان
ساعت بکلیسیا برود و ان نانی را که شکل خدا بران نقش کرده اند و
باین جهت انرا میپرستند از دست پادری بخورد لکن ان شرابی را که
خون خدا میدانند باینها نمیدهند بخورند بلکه ان مختص پادریان است

است و بدیگران عوض ان شراب در پیاله اب میدهند از برای انکه
ان نان بزودی از گلوی انها پایین برود زیرا که میگویند دندان با
نان رسانیدن گناه بزرگی است پس در وقتیکه ان کسانی که گناه
خود را گفته اند بجهت خوردن ان نان حاضر میشوند پادری ان
نانها را که نازک کاغذی است و بقدر ناخن انگشت ابهام است و
صورتی بران نقش است بر داشته بلند میسازد تا انها ببینند و
بسجده گذارند پس میگوید انیست حضرت عیسی [illegible] راستی
راستی چنانچه در بلندیهای اسمان [illegible] شد [illegible] مردمان هرکه [illegible]
ای صاحب این نان حق را ندارم که تو داخل خانه من شوی لیکن بگو [illegible]
نزدیک است از برای انکه روح ما شفا یابد [illegible]
هر انی که نزدیک دهان هریک از ان [illegible] باز [illegible]
بگیرید عیسی که خداست انشخص دهان خود را باز کرده پادری
نان را بحلق او می اندازد و پیاله اب را بدهد [illegible] که نان فرو رود
و جائیده نشود [illegible] هرکسیکه میخواهد
پادری شود باید این مراتب را طی کند تا قابل پادری بودن شود
درجه اول انست که [illegible] پادری شدن دارد باید یک
خانه رفته [illegible] اگر زبان [illegible] با ایشان است
[illegible] از ان بزرگ خلیفه برود و او با انگشت [illegible] دیگر [illegible]

روغن زیتی که گفتیم چرب کرده باشد شکل صلیبی بر سر آن جوان میکشد
و در اثنای کشیدن آن شکل پیغمبر خاصی میگوید و بعد ناخن موی
ذقن او را میتراشد مرتبه سیم آنست که بعد از مدتی که گذشت
نزد خلیفه میرود و آنچه خلیفه در مرتبه اول کرده بود باز همان نحو
با او بعمل میاورد و موی فرق سر او را میتراشد و مقابل اول میتراشد و هم
چنین مرتبه چهارم ایضا نزد خلیفه میرود بهمین دستور و در
مرتبه [illegible] و تحفه برای خلیفه میبرد و همینکه علم صرف و نحو را بزبان
لاتینی خوب یاد گرفته [illegible] نزد خلیفه باید ببرد پس خلیفه
آن علامت را که در میان سر او قرار داده بود بزرگتر میسازد و نیز
در مرتبه ششم باید با هدیه نزد خلیفه برود و در این مرتبه صحیفهای
متعدده بر سرش میخوانند و آن شکل اول را که نظیر همیکه گفتیم باز بر سر او
میکشد و آن جای تراشیدن را بزرگتر میکند بقدر گودی کف دست
و منصب تمام مرتبه پنجم را باو میبخشد و در این مرتبه اذن باو میدهد که
در کلیسیا ها کتابهای پلوس و سایر پیرهای آنها که در کلیسیاها
هست بخواند و چون مدتی از این بگذرد همینکه عمر آنجوان اقلا به
بیست یکسال میرسد مرتبه دیگر که مرتبه ششم است نزد خلیفه
میرود و بدستور مرتبه پنجم خلیفه با او رفتار میکند و علامت سر او را
بزرگتر میکند که بقدر [illegible] کف دست میشود و در این مرتبه اذن باو داده

داده میشود که در کلیساها انجیل را بخوانند و چون مدتی از این
بگذرد و کالانیکه در میان ایشان رسم است برای او بهمرسد مرتبه
هفتم نزد خلیفه میرود پیر او دستهای خود را بان روغن زیتی که
گفتیم چرب نموده بر سر او میگذارد و باو میگوید بگیر روح القدس را
بدانکه مرحوم ملا علیقلی جدید الاسلام که یکی از پادریان نصاری
بوده و پیشتر گفتیم که نصاری او را متمرد [illegible] میدانسته اند
و چنان اعتقاد داشته اند که روح القدس را و حلول که [illegible] است و
از برای بخشیدن گناهان خود شان پناه [illegible] برده اند از جمله از
این فقرات که گفتیم گفته است [illegible]
با این مرکه برده بودند از برای اینکه [illegible]
پادری شوم جمع کثیری از هم درسان [illegible] بیست
روح القدس را از خلیفه تحصیل نمایند پس بعد از آنکه باعتقاد
خود بنده و همه آنها روح القدس را گرفته بخانه خود میرفتیم حضیر
برفقای خود گفتم که در وقتیکه خلیفه بهر یک از شما گفت بگیر روح
القدس را آیا هیچ اثری در خود یافتید که دلیل حلول روح القدس تواند
شد زیرا که من تفاوتی در خود ندیدم بلکه حالا که خودم رجوع میکنم خود را
از اول شقی تر میبایم پس رفقا همه حرف مرا قبول کردند و ایشان هم نیز
بهمین طور گفتند مگر یکنفر از انها که از راه ساده لوحی یا از راه تعصب انکار کرد

که در دین خود داشت گفت من مثل شما بودم بلکه در وقتیکه خلیفه
دستهای خود را در بالای سر من گذارد روح القدس را بمن بخشید
چیزی مانند میخ بزرگ سرخ شده یافتم که از فرق سرم داخل شده رو
به پائین تا به پشت من دوید و در فضای من از ترس با اعتقادی که کرده
بودند هیچ نگفتند لکن بنده که در دریدن پرده کفر بود و سر نیجه هذا
که از دو زعالی دَن داشته بی پروا بودم از آن شخص پرسیدم که آن میخ
کرم که تا اخر سر تو شده و به پائین تا پشت تو دوید آیا در آنجا ماند
یا از راه پائین بدر رفت در فتاخیه شروع بخندیدن کردن و آن ساده
لوحان [illegible] بخنده گذشته و هیچکدام
از [illegible] آنچه من گفتم بجز بیشتر استهزای با نها
بودم [illegible] از این فقرات مرحوم میفرماید پس بعد از
انکه چنین روحی در دل خلیفهای اینها با اعتقاد خود شان حلول بکند
اینست که خود را مثل خدا میدانند و گناهان مردم را می بخشند و هر روز
نان و شراب را خدا ساخته از راه عداوتی که بخدا دارند میخورند و علاوه
کو بلند نصاری میکویند عیسی متحد است با روح القدس و نیز روح القدس
را یکی از سه خدا میدانند و با وجود این میکویند روح القدس در
خلیفهای اینها حلول میکند و در هر زمانی خلیفهای بسیار و پادریان
بیشمار در مملکتهای اینها هست پس بنا بگفته خود شان لازم می اید که خدا

فصل ششم

خدا و عیسی ملول نمایند در خلیفه او پادریان ازو پناه میبریم بخدا
از این خرافات که محل خنده زنان و کودکانست فرع ششم اینست
که هر دختری و پسری را که میخواهند بهم بدهند دستورشان اینست
که پدران دختر دختر خود را با هدیه بکلیسا نزد پادری میبرد و آن پسر
نیز حاضر میشود پس اول پادری از آن دختر میپرسد که تو راضی هستی
که زن این پسر شوی آن دختر میگوید بلی بعد از آن از پسر میپرسد که
تو راضی هستی که این دختر زن تو باشد میگوید بلی پس پادری دست
دختر و پسر را بهم داده و دست [illegible] میگوید که من
شما را باهم عقد بستم بنام پدر و پسر و روح القدس [illegible] سخنهای
نامربوط که آن پادری گفت آن پسر [illegible] میبرند و
بعد از آن آن پسر دست دختر را گرفته بخانه خود میبرد این فرع را بهمه
واجب میدانند که اگر پسری یا دختری بدون اینکه این گفتگو میانه
ایشان و پادری واقع شده باشد زن و شوهر شوند شوهر را زانی
و زن را زانیه میدانند فرع هفتم اینست که هر یک از نصاری
چه پادری و چه غیر پادری چه مرد و چه زن همینکه وفاتشان نزدیک
شد اول باید که پادری را طلب نموده هر گناهی که در تمام عمر خود کرده
نزد او شماره نماید و بعد از آن آن نان را که پیش گفتیم بخورد و همینکه
وقت جان کندن او میشود پادری پیش آمده شیشه و غیر روغنی که با خود

خود دارد غیر ان روغنی که پیش گفتیم که ان را نیز میپرستند بر مریضان روغن
زده دستها و پاها و گوشها و دو سوراخ بینی این مریض را چرب میکنند
واعتقاد انها اینست که هر گناهیکه باین اعضا کرده باشند بواسطهٔ
چرب کردن باین روغن عذاب بان اعضا نخواهد رسید پس بعد ازان
یا دری شمعی از موم بدست او و بتی بصورت مرد چهار میخ کشیده
بدست چپ او [illegible] هر دو گوش او فریاد میزنند که این شمع مثل
اقانیم ثلثه است که یک ذات است بهر هیئتی میتواند شد که در انوقت
باین اعتقاد [illegible] باشی این صورت خدای شماست یعنی عیسی که
از برای خلاص شما کشته شده است با انکه اینها فروع دین انهاست که
انهارا [illegible] میدانند اما سنتهای دین انها بسیار است که اگر
همه را ذکر نمائیم طول میانجامد پس اکتفا میکنیم بذکر جملهٔ از سنتهای
مؤکد انها از انجمله ختنه نکردن و شراب و گوشت خوک خوردن است
زیرا که هر کسیکه ختنه کند و شراب و گوشت خوک را نخورد او را خلاف
مذهب دانسته کافر میدانند و نیز از جملهٔ سنتهای انها استنجا نکردن
وغسل نکردن و ناخن و شارب نگرفتن و نوره نکشیدن و هیچ چیزی را
حرام ندانستن است و هر حرام گوشتی را مثل خوک و شب پره و لاک
پشت و وزغ و مار ابی و سگ ابی و غیره را حلال دانستن است و بمرتبه
در خوردن محرمات اهتمام دارند که خوردن گوشت خوک و وزغ و شب

فصل هفتم

شب پره و غیره را تکلیف میدانند و در روز عید پیران انها اینها را [illegible]
میخورند و نیز از سنتهای ایشان شکل صلیب از چوب یا سنگ یا نقره
یا طلا یا از دندان فیل یا غیر اینها با خود داشتن و در برابر انها در
کلیساها سجده نمودن و طلب یاری کردن از انها است در کارهای
خودشان و نیز از سنتهای ایشان چنانچه مرحوم غفران پناه ملا علی
قلی گفته است دشمنی کردن با هر کسیست که [illegible] پرست باشد از این
اصول دین و فروع دین ایشان و دشمنی باید خصوص با اهل اسلام
و یهودیان که چون اینها را از نسل حضرت ابراهیم ع میدانند
دشمنی با انها کوتاهی نمینمایند [illegible] ایشان
اگرچه بمقام پیغمبری برسد اسم میکذارند [illegible]
[illegible] یا مذهب است که اینها [illegible] و ستاره
پرستان را باولاد خودشان میگذارند و اگر یکی از اولاد انها اسم
پیغمبری از پیغمبران را مانند ابراهیم و اسحق و غیره داشته باشد او را
مثل یهودی یا مسلمان میدانند و استهزا باو مینمایند و اذیت بسیار
باو میرسانند و در وقتی که یکی از انها میخواهد پادری شود یا حکومتی
یا مدخلیتی در امور دین و دنیای انها بکند تفحص از نسب او تا سه
تا چهار پشت او میکنند که مبادا از نسل ابراهیم ع باشد و دختر خود
را بکسی که از نسل انحضرت باشد نمیدهند زیرا که دختر دادن بچنین کسی

کسی در نزد انها بدبختی و ننگ عظیم است و نیز مرحوم ملا علیقلی
پادری جدید الاسلام نوشته است که از جمله قاعدهائیکه دیم پاپا
و پادریان دیگر در میان نصاری قرار داده اند اینستکه در میان
فرنگیان این قاعده هستکه خوبان ایشان هر دختری از دختران
خود را که مقبول تراشند نذر میکنند که او را به بتی که باسم حضرت
عیسی تراشیده [illegible] بخشند و بعد از این نذر همین که ان
دختر [illegible] رسید ایشان [illegible] بسیار همراه او مینمایند و او را
نزد پادریان میفرستند و [illegible] هر کلیسائی که در بلاد نصاری
هست میباشد [illegible] مدرسه متصل ان کلیسا
کرده و نهایت [illegible] بنحوی که راه بان بتخانه
دارد و ان مکان را [illegible] ان دختران نذر کرده شده قرار
داده اند و در هر کدام از ان مدرسها که در جنب کلیساهای باین وصف اند
که کمتر صد نفر بیشتر از این دختران میباشند که همین باسم دختران
زیرا که کارگذار و پیشوای ایشان پادریان اند که همیشه در انجا
تردد مینمایند از برای انکه ان نماز لعنتی که دارند برای ان دختران بجا
بیاورند و در وقتی که ان پادری برای ایشان نماز میکند ان دختران
میباید که در عقب سر او اقسام سازها بدست گرفته بنوازند و
خوانندگی بکنند تا ان پادری از ان نماز که سه چهار ساعت گاهی طول می

میکشد فارغ شود و بعد از ان قوطی دارد پر از نان کرد نازک مثل
کاغذ هر کدام بقدر پنجشاهی و در هر یک از ان نانها صورت کرا ودا
عیسی میگویند نقش شده است پس ان قوطی را بدست گرفته میرود
بجائی که ان دختران همه سر برهنه بدو زانوی خود ایستاده اند و این قوطی را
در بالای سفره که برای همین کار ساخته شده است میگذارد و در ان
سفره چندین شمع از موم کافوری در شمعدانهای طلا و نقره گذاشته اند
و اقسام گلها پاشیده اند و چون [illegible] همه ان دختران در
ان روز خلوت کرده گناه [illegible] خود را به پادری که [illegible] بشنود
مقرر اند بگویند پس چند نفر از ان [illegible] پادری گفته اند
دو نفر دو نفر بترتیب با ادب تمام در [illegible] پادری [illegible] ان نانها که چون
اعتقاد دارند که خدا است اول [illegible] نزدیک پادری
بدو زانو می نشینند پادری یکی از ان نانها را بدست میگیرد و میگوید
اینست بدن و خون حضرت عیسی خدا و انسان واقعی چنانچه در اسمان
میباشد بعد از ان بان دختران تعلیم میدهد که اشاره بان نان کرده
بگویند که ما حدان نداریم که تو داخل خانه دل ما بشوی و لکن از برای
همین کافیست که بیک سخن تو روحهای ما شفاعت کرده شوند و بعد
از ان ان دختران دهان خود را باز میکنند و پادری در حلق هر کدام
از انها یکی از ان نانها را می اندازد و واجب میدانند که دندان بان نان

وفق

فصل هفتم

نان نرسانند زیرا که پادریان گفته اند که خدا را دندان زدن و جاق بدن بی ادبی است و اگر دندان بان بزنند خون ازان خواهد چکید و بهمین جهت چند پیاله از نقره یا طلا که برای همین کار ساخته اند بهر یک ازان دختران قدری اب ازان پیاله میدهند تا انکه ان نانرا باسانی فرو برده دندان بان نزنند و همچنین اندخترها دو نفر دو نفر امده نزد پادری و بطریقی که گفتیم ان نان را از انها میخورانند و در وقتیکه یکی ازاین دخترها بیمار میشوند یا با امید خلوت و اختلاط با پادری خود را بدروغ بیمار مینمایند یکی ازاین پادریان داخل دخمخواب او بشود و خلوت کرده گناهان ان دخترها را بشنود و گاه باشد که در اثنای گفتن گناه گناهی که از پادری باتفاق رو داده شده است و بخواهش هر دو بعمل امده است نیز داخل گناهان دیگر به پادری عرض کند و بعد از انکه پادری گناهان او را بخشید به بتخانه می اید و گنجینه را که از نقره یا چوب مطلا شده دارد باز میکند و قوطی پر از همان نان که گفتیم بیرون می اورد و یکی از انها را در میان نعلبکی طلا میگذارد و انرا بر روی دست گرفته باطاق ان دختر بیمار میبرد و بنحویکه گفته شد باو میخورانند و اگر اندختر براستی بیمار بوده است و ازان مرض فوت شود ناقوسهای متعدده که دران مدرسه و مدارس دیگر هست مینوازند تا انکه ازان پادریان که اندختران با انها تعلق دارند مطلع شوند زیرا که

که چنانچه هر سلسله از پادریان خود را به پیر مخصوص منسوب میدانند
و باعتبار لباس و اداب که ان پیر باو داده است هر سلسله ای از ایشان
از سلسله دیگر ممتاز است همچنین هر سلسله از پادریان [illegible]
دختران دارند که متوجه شنیدن گناهان ایشان میشوند و نماز کردن
و دفن نمودن انها با ایشان تعلق دارد و هر دو یک پیر را میپرستند
پس چون پادریان صدای ناقوس را از معبد [illegible] دختران سلسله خود
میشنوند همه یک بار داخل انمعبد [illegible] میشوند و [illegible]
شده متوجه نماز طولانی و دفن [illegible] میشوند و بسیار میشود که [illegible]
وقتی که اندختر مرده را نماز میکنند [illegible]
از پادریان و دختران شربت وصال [illegible] باشد
که بعضی از دختران حامله میشوند [illegible] سقط
میکنند و نیز امرحوم میفرماید حکایت عاشقی و معشوقی ایشان چنان
نیست که پنهان باشد و پادریان از ان انکاری داشته باشند بلکه
این هم قاعده ایست از قواعد انها که قرار داده اند زیرا که هر کدام از
پادریان از اندخترهای ندری معشوقه باید داشته باشد که پیوسته
میانه ایشان رسول و نامه در کار است و یادبودها از حلویات و
چیز خوردنی دیگر و لباس برسم تواضع اندختر بجهت پادری عاشق خود
میفرستند و نیز امرحوم که خودش پیش از مسلمان شدن از پادریان معتبر

معتبر بوده میفرماید وامّا وضع داخل شدن دختران بانجانه که گفتیم
اینست که هر کسی که دختر خود را باسم بتی نذر کرده باشد باید بعوض
مهر پنجاه تومان بانمد و سه نفر شد و از این جهتست که مدارس دختران
مداخل بسیار دارد و نیز اگر پدر دختر غنی باشد ملکی نیز وقف میکند
که از مداخل آن هر ماهی بقدر یکتومان باند خرج بدهند و این غیر از خرج
خوراك و لباس او [illegible] که از متولی مدرسه باو داده میشود تا آنکه پیشوایان
[illegible] باشد [illegible] میکنند که دختر ها الداری را معشوقه
خود نمایند [illegible] بعد از آنکه پدر [illegible] دختر را دختر ها با اسباب و بت
[illegible] و از [illegible] مدرسه از مدارس دختران هر سه سال
[illegible] از [illegible] پیشوای آنها باشد بقرعه یا بمشورت با جماع
تعیین [illegible] ان سر سال حکومت آنها را میکنند پس بعد از
آنکه پدر دختران دختر ها بان پیره زن سپرده قاعده نیست که کسی دیگر
او را ببیند یا با او حرف بزند اگر چه خویشان نزدیك او باشد بلی در
بعض از آن مدارس گاهی اذن میدهند که در هر سالی یکبار باید در
مادر خود سخن بگوید و بعد از آن هیچ کسی آنها را نمی بیند و با آنها
حرف نمیزند بلکه همه کارهای آنها منحصر در یاد دادن است امّا آن پیره زن
وقتیکه پدر دختر خود را باو سپرد او یکی از آن دختران که او را تربیت
کننده میگویند آن دختر تازه را باو میسپارد تا آنکه آداب بتپرستی را باو

فصل هفتم

باو باید بدهند تا مدت یکسال و هر خدمتی که خواهد باو بفرمایند و آن
سال را سال ریاضت یا آزمایش میگویند و بعد از آنکه سال تمام شد
کلیسیا و مدرسه را آرایش میکنند و از اقشام کالاها در جاهای مخصوص
آن میریزند و در وقت عشای ربانی همه پادریان و دختران سلسله نصرانیه جمع
میشوند که عروسی آن دختر و آن بتی که باسم حضرت عیسی تراشیده اند
بکنند و آن دختر را بنزد یکی از پادریان که [illegible] از زینت نشسته
است میبرند پس آن دختر در برابر آن پادری زانو بزمین مینهد [illegible] پادری از
او میپرسد که چگونه گذشت بر تو [illegible] از یکسال [illegible]
عیسی [illegible] خوش آمد میخواهی [illegible]
و عقوبتها را ولکن بعد از آنکه [illegible] بجا بیاوری
نمیتوانی روی این دختر از ترس [illegible] میگوید بلی و
همینکه بلی گفت آن دختران همگی شروع بنواختن سازها و خواندنها
میکنند و آن پادری رخت عروس را بیرون آورده رخت تازه باو
میپوشاند و با همینکه رخت تازه پوشید اول پادری او را و بعد هر یک
از آن دختران او را در بغل میگیرد و سه مرتبه یکدیگر را فشار میدهند و
بعد از آن او را ازین بتخانه بدر [illegible] و باز آن دختر قاعده است
که همه آن دختران در آن روز مهربانی بکنند و به پادریان هدیه بدهند
و [illegible] مهمانی برای دختران میکنند و آنها را بمدرسه حاضر میکنند بعد

فصل هفتم

وقف

بعد از غذا خوردن دست این دختر را گرفته با اطاق خودش میبرند و در مکان
که فرشهای پاکیزه افتاده است رختخواب انداخته اند و در میان رختخواب بچه بر
صورت شیری تراشیده با بلبل و اقسام گلها نقاشی کرده گذاشته اند
پس عروس را میبرند و در پهلوی آن صورت که بمنزله بت است میخوابانند
پس باید آن دختران شب آن صورت را در بغل گرفته بخوابد و از غصه
اینکه چرا پدر یا مادر [illegible] که بعوض آن صورت جماد در پهلوی او نیست
تا صبح خواب نمیکند مؤلف گوید این مختصر بیشتر از قواعد و اعمال
نصارا [illegible] این صورتها که در کلیساها دارند مثل بت
[illegible] که [illegible] را پرستش نمیکنیم بلکه صورتها
شبیه [illegible] و پیران و پیشوایان خود را ساخته [illegible] و تعظیم آنها را
مینمائیم [illegible] این عذر بدتر از گناه است زیرا که آنچه
میگویند این صورتها شبیه بخداست در این رساله و در هدایة الطالبین و غیره
نوشته ایم و ثابت کرده ایم که خدا را شبیه کردن بچیزی کفر است العیاذ
بالله خدا جسم نیست که کسی شبیه آنرا بسازد و اما پرستیدن صورتهای
حضرت عیسی و مریم و پیران و پیشوایان آنها و لازم دانستن تعظیم آنها
و حاجت خواستن از آنها حرام است بلکه کفر است چنانچه از کتب خود
آنها معلوم میشود از آنجمله در فصل پنجم سفر توریة مثنی در آیه
هشتم و نهم بتاکید بسیار حقتعالی منع میفرماید آنها را از ساختن صورت

صورت تراشیده و شبیه هر چیزی که میفرماید مسازید از برای خود شبیه
انچه در اسمان و انچه در زیر اسمان و در روی زمین و انچه در زیر زمین
و در دریاهاست و پرستش نکنید شبیه هیچ چیزی را و سجده نکنید انها را
زیرا که منم تنها خدای واحد شما بلکه خدا میفرماید که تعظیم شبیه
انها را هم نکنید پس نصاری که هم بتها را میسازند و هم میپرستند و هم
تعظیم میکنند و هم حاجات خود را از انها میخواهند و هم سجده مینمایند
انها را دیگر هیچ عذری نمیتوانند بیاورند [illegible] که انها
با بتپرستان تفاوتی ندارند [illegible] همین سفر توریة [illegible] در فصل
چهارم در ایه شانزدهم و هفدهم و هیجدهم [illegible] از زبان
حقتعالی بنی اسرائیل را تاکید [illegible] تراشیدن
و شبیه هر شکلی خواه مرد یا زن یا شبیه [illegible] زمین است
یا شبیه هر مرغ پرنده بالداری که در هوا پرواز میکنند یا شبیه حشرات
الارض یا شبیه حیوانات دریائی از ماهی و غیر ان که منع از تراشیدن صورت
و شبیه اینها میفرماید چنانچه در فصل چهارم همین رساله نیز گفتیم و
در ایه نوزدهم میفرماید و مبادا که چشمان خود را باسمان بلند بدو
افتاب و ماه و ستارگان یعنی تمامی عساکر اسمان را ملاحظه نموده انها را
سجده و پرستش نمائید و تعجیل از ان در ایه بیست و سیم و چند ایه بعد از
ان میفرماید از خود احتیاط نمائید مبادا که عهد خدای خود را که با شما

وقف

فصل هفتم

شما نبشته است فراموش کرده از برای خود صورت تراشیده شبیه هرچه
خدا نهی فرموده است تراشید تا انکه در ایه بیست و پنجم میفرماید اگر طغیان
ورزیده صورت تراشیده شبیه هرچیزی را تراشید و خدا را غضبناک
گردانید بزودی از زمین هلاک خواهید شد و عمر شما کوتاه و بکلی مستاصل ۳ از روی ۴
خواهید شد و خدا شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود و بعد کمی
در میان انها باقی خواهید ماند و در انجا ها بخدایان ساخته شده
بدست انسان از چوب و سنگ که نمی بینند و نمیشنوند و نمیخورند
و نمیبویند پرستش خواهید کرد و نیز در کتاب باروک پیغمبر که
از پیغمبران معتبر بنی اسرائیل میباشد مذکور است که خدا میفرماید
شبیه و صورت هیچ چیزی را نسازید و تاکید بسیار در این باب میفرماید
و چون عبارت بسیار طولانی بود بر وجه اختصار بیان نکردیم
و بدانکه ایاتی که در کتب پیغمبرانست که خدا منع فرموده است از
ساختن صورت و تعظیم نمودن انها بسیار است و چون بنای این رساله
بر اختصار است اکتفا نمودیم بانچه گفتیم و اگر نصاری بگویند که هم
چنانکه منع از ساختن صورت در این کتب وارد شده است جواز انهم
در این کتب مذکور است جواب میگوئیم اول انکه در این رساله ثابت
کردیم که بسیاری از چیزهائیکه مخالف فرموده خدا است [illegible]
او داخل در توریة و سایر کتب پیغمبران کرده اند زیرا که بعضی از انکه

فصل ششم

خدا را باین ایاتی که ذکر کردیم منع میفرماید از ساختن صورت و تعظیم
و سجده انها نمودن چنانچه موافق عقل و دین پیغمبران نیست بلکه خلاف
انرا میفرمایند و اگر عباراتی در کتب ایشان باشد که مخالف انچه گفتیم
باشد معلوم میشود که انرا داخل کرده اند و اعتباری برای کتب انها
باقی نخواهد ماند دویم انکه بر فرض اینکه خدا اذن ساختن بعضی
صورتها را داده باشد هرگز اذن نفرموده [illegible] انکه چنانچه نصاری
میکنند رفتار نمایند چنانچه قاعده نصاری انست که صورتهای
شبیه خدا و پیغمبران و خلفای خود را در کلیساها در جاهای بلند
میگذارند و انها را زینت میکنند [illegible] بخور
نموده کنندر و سایر بویهای خوش [illegible] انها
بجا اورده انها را سجده مینمایند و [illegible] میگویند
ایشان حاجات ما را بر اورد و بدانکه در انجیل [illegible] مکرر گفتیم که عیسی
فرمود که من نیامده ام که حکمی از احکام توریة را برهم زنم بلکه امده ام
که احکام انرا تکمیل نمایم و نیز فرمود که هر کس طالب بهشت باشد باید
تابع احکام توریة باشد بلی بعد از امدن عیسی که مبعوث بر بنی اسرائیل
تنها بود چنانچه خود نصاری میگویند باید یهود ایمان بعیسی بیاورند
و او را پیغمبر بدانند و لکن احکام دین عیسی ع همان احکام توریة بود
و انجیل اسمانی مشتمل بر مواعظ و حکمت بود که ان هم از میانه رفت چنانچه

چنانچه پیش گفتیم و با وجود این فرموده عیسی ع نصاری را باید باحکام توریة
از اصول دین و فروع دین ان عمل بکنند و حال انکه هیچ جه عمل باحکام
توریة نمیکنند و صورت ساختن و اعتقاد داشتن باینکه تعظیم انها
لازم است بدین موسی ع و حکم توریة جایز نیست و لکن نصاری انرا جایز
میدانند چنانچه گفتیم و نیز از اصول دین موسی ع اینست که گناهان
بنی ادم که [illegible] گرفتار میشوند و بغیر از خلاق عالم هیچکس
[illegible] باشد نمیتواند گناهان بندگان را ببخشد و نصاری اعتقاد
دارند که [illegible] گناه [illegible] باشد چنانچه گفتیم و نیز اعتقاد
[illegible] است که [illegible] برای گناه حضرت ادم ابو البشر ع [illegible]
خود شان در جهنم [illegible] انکه عیسی ع امد و جهنم را خراب کرد
و ایشان را ازانجا [illegible] و نیز از جمله فروع دین موسی ع ختنه کردنست و
پیش گفتیم که روز هشتم تولد عیسی ع مریم مادر ان حضرت او را موافق
دین موسی ع ختنه کرد و یکنفر از نصاری بگفته پلوس ختنه نمیکنند
چنانچه گفتیم و نیز از فروع دین موسی ع بلکه معظم ترین فروع دین او
نگاه داشتن شنبه است و نصاری بکلی انرا ترک کرده اند و نیز از جمله
احکام توریة غسل جنابتست و نصاری انرا هم ترک نموده اند و نیز
از فروع دین موسی ع ذبح حیوانات است و نصاری انرا هم ترک کرده اند
و نیز حقتعالی در سفر چهارم توریة فرموده است خون هیچ حیوانی را

جوانی را نخورید بجهت آنکه خون ایشان بجای روح ایشانست و باین
جهت نشاید که گوشت و روح هر دو را بخورید بلکه خون را مثل آب
باید بر زمین جاری نمائید و نیز در سفر تکوین الخلائق که سفر اول
توریت است در فصل نهم در آیه چهارم میفرماید گوشت را با جانش
که خون اوست نخورید پس با وجود این نصاری حیوانات را ذبح نمی
نمایند و خون را بر زمین جاری نمیسازند بلکه [illegible] اینها اینست
که وقتیکه مهمان [illegible] خواهد [illegible]
و کار [illegible] باریک [illegible]
او فرو نمود خون [illegible]
می اندازند که [illegible]
میپزند و میخورند و نیز از جمله احکام [illegible]
از حیوانات است نصاری گوشت حیواناتی را که در توریت [illegible]
کرده است بحرص تمام حلال دانسته میخورند چنانچه در سفر توریت
مثنی در فصل چهاردهم حضرت اله برای حضرت موسی ع حیوانات
حلال گوشت و حرام گوشت را بیان فرموده است از جمله [illegible]
حرام گوشت که فرموده است اینها را نخورید [illegible]
و [illegible] بوده [illegible] حیوانات
دیگر است و نیز فرموده است [illegible]

اشاره باینست که بعضی الهیان است چنانچه مذهب اهل اسلام است
با وجود این نصاری برخلاف حکم تورات گوشت اینها را بر خود حلال
کرده میخورند و اعتنائی بحکم خدا ندارند بلکه گوشت انها را از باقی
گوشت حیوانات حلال بیشتر میخورند و بهتر از انها میدانند و نیز از
جمله سنتهای مؤکده دین موسی زن کردن است و در تورات نیز تاکید
کرده است اما [illegible] تنها بودن چنانچه در سفر تکوین الخلایق
در [illegible] فصل اول [illegible] وقتیکه خدا آدم را آفرید فرمود
[illegible] باشد [illegible] برای او [illegible] از جنس خودش و
[illegible] بعد از [illegible] بدعتهای را اختیار کردند
چنانچه [illegible] در رساله اول بقرنتیان نوشته است
باب [illegible] میگوید اما میخواهم که همه مردم مثل خود
باشند یعنی زن نگیرند و در آیه هشتم میگوید لکن بمجردین و بیوه
که زن ندارند و به بیوه زنان میگویم ایشان را بهتر انست که مثل من
بمانند و در باب هفتم آیه بیست و پنجم میگوید اما در باره باکره ها حکمی از
خدا ندارم لکن چون از خدا رحمت یافتم که امین باشم رای میدهم که
ایشان را بهتر انست که همچنان بمانند و در آیه بیست و هشتم میگوید
لکن هرگاه نکاح کردی گناه نکردی و هرگاه باکره منکوحه گردید
گناه نشده ولی چنین ها در جسم زحمت خواهند کشید لکن من بر شما شفقت

فصل هفتم

شفقت دارم لکن هرگاه کسی گمان کند که با باکرهٔ خود ناشایسته روی دهد
اگر چه بحد بلوغ رسیده بگذارد که نکاح کند تا مرتکب گناه نشود لیکن کسیکه در
دل خود پایدار است بلکه در ارادهٔ خود مختار است و در دل خود عازم
است که باکرهٔ خود را نگاه دارد و بشوهر ندهد خوب میکند پس کسیکه
بنکاح بدهد خوب میکند و کسیکه بنکاح ندهد بهتر میکند و بعد
در آیهٔ سی و نهم و ایضاً [illegible] اینست که زن
شوهر [illegible]
که چنین بمانند و [illegible]
زن ندارم [illegible]
باب [illegible] خواه مرد و خواه زن [illegible]
بمانند یعنی مرد زن نکند و زن [illegible] علیحده
پادری نصرانی جبلدالاسلام که تغیر یافته [illegible] شده
است نوشته است که بعد از حضرت عیسی تا [illegible] پیش از
این پادریان نصاری زن میگرفتند لکن چون ریم پاپا دید که پادریان
از گرفتن زن و نگاه داشتن و اولاد بزرگ کردن زحمت زیاد برای
ایشان داد قرار داد که بعد از این پادریان زن نگیرند و اذن بایشان داد
که هر زنیکه برای اقرار نمودن بگناهان خودش نزد پادریان بیاید
اگر خواهند با او نزدیکی کنند تا باعث برگشتن زن و سعادت شوهر

شوهرش کرده و دیگر آنکه گفته اند که بلوس این بدعت را قرار داده
بود و بعد از آن دیگر پاپاها که از متابعان او بود این قرار داد و تفصیل
حال بلوس را پیش گفتیم و بنای فرنگیان در اکثر امور دینی به متابعت
اوست و دین او دین یهود بود و بحواریین عیسی اذیت میکرد و یکی
از حواریون که بهترین ایشان بود بقتل آورد و دشمنی بشمعون الصفا
وصی عیسی میکرد و بعد از آن دین عیسی را اختیار کرده و بکلی دین
انجیل را خراب کرد و احکام یهود کرد و باطن دین یهود را باز
داشته است و در ظاهر چنین اظهار کرد که من دین عیسی را اختیار کرده‌ام
او را [illegible] فریب داد [illegible] شما و [illegible] هرچه خواست کرد
و چون [illegible] است که بعد از بلوس امداد [illegible]
بلوس را پیش [illegible] است تابع او بود دین او را رواج داد
و خرابی بسیار در دین مسیح نمود و تحریفات و تغییرات بسیار در
توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران نمود چنانچه پیشتر از این ذکر نمودیم
و نیز از جمله قاعده‌های نصاری آنست که رو گرفتن زنان ایشان از مردان
نامحرم رسم نیست بمرتبه که زنان ایشان در میان بازارها دکان داری
میکنند بلکه هر کسی که چند دختر دارد هر کدام خوشگل‌تر است او را
دکان مینشانند که مشتری دکان او زیادتر شود بلکه رو نگرفتن ایشان را
از مردان بیگانه ثواب میدانند و کمال ایشان با یکدیگر مخالطت است که اگر

اگر مردی بدیدن دوست خودش برود اگر آن دوست صاحب خانه
خودش در خانه است زن و دختران خود را باستقبال او میفرستد
که سلام کنند و سلام مردان ایشان کلاه از سر خود برداشتن است و
سلام زنان ایشان بوسه است پس بعد از آنکه مهمان نشست شراب
برایش می آورند و صاحب خانه هر دختری از او که مقبول تر است او را
ساقی میکند و بعد از خوردن شراب چون کیف او [illegible] زن و
دختر او خوانندگی و رقاصی [illegible] میکنند و هیچ [illegible]
مضایقه نمیکنند و اگر صاحب خانه در خانه نباشد زن و دختر [illegible]
بهمین تفصیل مهمان [illegible]
زن و دختران صاحب خانه را بمهمان [illegible]
یا باغی که دارد و آنها را با آنجا میبرد و [illegible] خوش
گذرانی مشغول میشوند و چون صاحب خانه بخانه میاید و از این
مطلب مطلع میشود بسیار از آن دوست خود خوشنود میشود و بر
خودش لازم میداند که او نیز زن و دختران او را [illegible] بخواهد و بگردش
ببرد تلافی آنچه او کرده است و نیز در میان نصاری رسم است که زنان
آنها در مجلسی که مرد و [illegible] نامحرم است و شوهران آنها نیز حاضراند
با زینت تمام می نشینند و اصلا روی خود را نمیپوشانند بلکه از دوش
تا گردن و سینه و پستان آنها برهنه است و با آن مردان شراب میخورند

میخورند و رقص میکنند بلکه از جماعتی شنیدم که مردان در ان مجلس با ان
همه جمعیت بی ستر زنان شوهردار نامحرم را در حضور شوهران انها
میکیرند و با هم رقص میکنند و یکدیکر را بغل میکیرند و فشار میدهند
و همین چیزها سبب میشود که میل بیکدیکر میکنند و بزنا کرفتار میشوند
و بر فرض اینکه سبب زنا نشود همین نظر کردن مرد بزن نامحرم بدون ضرورت
شرعی مثل طبابت و مانند ان کناه دارد و همچنین نظر کردن زن بمرد
نامحرم بدون ضرورت شرعی کناه دارد مؤلف کوید با تفصیل مسئله
نظر کردن مرد بزن را [illegible] با فروعات ان و خلافی که در انست
در کتاب [illegible] نوشته ام [illegible] بضم تا و [illegible] زن [illegible] اکر چه شهر
است [illegible] داده میشود بان مثلا اذفر و نوشته اند
که زنهای انها بسیار قوی [illegible] با قوت اند و لکن بجهت عادت و رسم
مذهبی که دارند از دو هزار سال پیش تا حال از جانب پیشوایان خود
محکوم باین حکم هستند که زنهای جوان صورتهای خود را [illegible]
تا انکه مردان بیکانه صورت انها را اکر ببینند رغبت بانها ننمایند و
برعکس انها زنان نصاری است چنانچه کتبشان نیز در باب پنجم انجیل متی در ایه
بیست و هفتم تا ایه سی و دوم عیسی علیه السلام بحواریین میفرماید شنیده اید
که باولین یعنی امتهای پیش کفته شده بود زنا نکنید لکن من بشما
میکویم هرکس بزنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا

[illegible]

زنا کرده است پس اگر چشم راست تو بلغزاند ترا قلعش کن و از خود دور انداز
که ترا بهتر است که عضوی از اعضایت تباه گردد از آنکه تمام بدنت در
جهنم افکنده شود و اگر دست راست تو بلغزاند ترا قلعش کن و از
خود دور انداز که ترا مفیدتر است که عضوی از اعضای تو نابود
شود از آنکه همه جسد تو در جهنم افکنده شود و گفته شده است یعنی
با امت پیش از زمان آنحضرت هر کس از زن خود مفارقت جوید طلاق
نامه باو بدهد لکن من بشما میگویم که هر که بغیر علت زنا زن خود را از خود
جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند
زنا کرده باشد بدانکه در همین باب [illegible]
ایات که گفتیم در ایه هفدهم عیسی [illegible] تمام
تا توریت و صحف پیغمبران را باطل نمایم [illegible] ابطال اینها
نیامده ام بلکه بجهت تکمیل آمده ام و در ایه نوزدهم میفرماید پس هر
کس یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و بمردم چنین تعلیم بدهد
در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر کس بعمل آورد و تعلیم
نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد و نیز در این رساله
گفتیم که مکرر عیسی فرموده است من نیامده ام احکام توریت را باطل
نمایم بلکه بجهت تکمیل آمده ام پس میگوئیم در دین موسی و احکام توریت
طلاق دادن جایز است پس ممکن نیست که عیسی طلاق را حرام نموده باشد

باشد و همین دلیل است بر اینکه این حرمت طلاق که در میان نصاری
رسم است از خلفا و پیشوایان انها است و نیز دلیل است بر اینکه تغییر و
تحریف بسیار در این کتب نموده اند مرهم و نیست که شیطان گفته است نگاه
کردن بزن نامحرم کمان قدیم منست و تیری است که هرگز انرا خطا نمیکنم و
از توریه و انجیل و سایر کتب پیغمبران ظاهر میشود که زنان از مردان نا
محرم باید [illegible] انکه زنان یهود نیز از مردان نامحرم رو
میگیرند [illegible] زنان انها در مجلس عروسی و مهمانی که مردان نامحرم بسیار اند
با زینت تمام [illegible] حاضراند روی خود را نمی
پوشانند [illegible] مشغول میشوند موافق کویند
نمیدانم [illegible] حیوانات نیست نظر کنند در احوال
خروسی [illegible] عقل و شعوری ندارد غیرت او
در نگاهداشتن ناموس بنحوی است که اگر خروسی دیگر داخل مرغهائیکه
با او در انخانه راه میروند بشود با ان خروس جنگ میکند بمرتبه که از
لاله سر ان خروس دیگر و خودش خون جاری میشود و اگر در قوه او باشد
با او جنگ میکند تا او را بکشد و اگر نتواند او را بکشد با او جنگ میکند
تا انرا از انخانه بیرون نماید و دیگر انکه زنا و لواط در دین همه پیغمبران
حرام است و از معاصی کبیره اند چنانچه در توریه و انجیل و سایر کتب
پیغمبران است بلکه عقل که حجت و رسول باطنی است حکم میکند بقبح

بقیه حرمت انها در دین نصاری طلاق دادن زن جایز نیست مگر
اینکه زن زنا بدهد که در اینصورت طلاق دادن او جایز است چنانچه
در انجیل متی در فصل نوزدهم این حکم را میکند و بدانکه از جمله
احکام دین موسی ع انست چنانچه در بعضی از کتب معتبره خودشان
است که زنان باید سر و صورت و موی و دست و ساق پاهای خود
را و عورتین خود را از نامحرم بپوشند و نیز [illegible] خود را از نا
محرم بپوشند و اگر زنی موی سر خود را از نامحرم نپوشد باید
گیسوهای او را ببرند [illegible]
پوشیدن زنان خودشان را از نامحرم [illegible] دست
و ساق پاها را هم باید بپوشانند [illegible] نصاری
جواب بگویند که زنان ایشان بچهره [illegible] از نامحرم [illegible] خود را
نپوشانند بلکه در مجالس جمعیت باز نیست تمام رقص میکنند و
بتولوس که نصاری او را پولوس حواری میخوانند و او را واجب الاطاعه
میدانند و خودش گفته است که عیسی ع مرا برسالت برای شما
فرستاده است تا بشارت بدهم شما را و باراده خدا مرا رسول
نامیده اند چنانچه تفصیل احوال او را در رساله در مواضع عدیده
گفته‌ام در باب پنجم رساله اول [illegible] نوشته است
مذمت زنان که زن را بسیار نوشته است تا آنکه در [illegible] هشتم گفته است

و در فصل [illegible] از باب پنجم [illegible]

است بشما نوشتم با زانیان معاشرت نکنید و بعد در آیه یازدهم
کفته است و حالا بشما مینویسم اکر کسی مسمی ببرادر زانی یا طماع
یا بت پرست یا فحاش یا شرابخوار یا ظالم باشد با چنین شخصی
معاشرت نکنید بلکه غذا هم با او نخورید و بعد در آخر آیه سیزدهم
میکوید پس آن شریر را از میان خودتان برانید و نیز در باب ششم
همین رساله در آیه [illegible] پیش [illegible] بی دینان و بت پرستان نیز [illegible]
پیش [illegible] [illegible] نهم و دهم میکوید آیا نمیدانید که ظالما
وارث ملکوت خدا نمیشوند فریب مخورید زیرا که فاسقان و بت
پرستان و زانیان و متنعمان و لواط کنندگان و دزدان و طمع داران و
شرابخواران و فحاشان و ظالمان وارث ملکوت خدا نخواهند شد
و در آیه [illegible] میکوید آیا نمیدانید که هر کس با
فاحشه پیوندد با او یک تن باشد از زنا فرار کنید هر گناهی که آدمی
میکند بیرون از بدن است لیکن زانی بر بدن خود گناه میکند
و نیز همین پلوس به تیموتاؤس شاکرد خود که او را برسالت
میفرستاد در باب دویم رساله اولش که باو نوشته است در آیه
هشتم میکوید پس من آرزوی این را دارم که مردان دستهای مقدس را
بدون غیظ و جدال برافراخته در هر جا دعا کنند و نیز زنان
خویشتن را آرایش نمایند بلباس زینت داده شده بحیا و تقوی

فصل هفتم

تقوی و پرهیزکاری نه بزلفها و طلا و مرواریدو رخت گرانبها بلکه زنانیکه ادعای دینداری میکنند شایسته است که با تقوی و پرهیزکاری و اعمال صالحه باشند و زن با سکوت تعلیم بگیرد یعنی وقتیکه او را تعلیم میدهند سکوت کند و حرف نزند که صدای او را نامحرم بشنود بلکه در سکوت بماند مراد انستکه زن تعلیم ندهد بمردان بجهت انکه صدای او را نامحرم [illegible] میگوید زیرا که ادم اول خلق شد و بعد حوا خلق شد و ادم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد مراد انستکه زن زود فریب میخورد اگر او را [illegible] زن تعلیم بدهد و حرف بزند [illegible] فریب میخورد و بزنا گرفتار میشود [illegible] برخلاف فرموده موسی ع و عیسی ع و پیشوایان خود شان و کتب خود رفتار میکنند و اصلا اعتنائی بفرموده انها نمینمایند نمیدانم بچه جهت این فرمایشات را حلال کرده اند و این اعمالی که گناه دارند انها را ثواب میدانند و گرنه با بسشتم انجیل مرقوس تفصیلی میگوید که مختصرش انستکه هیرودیس سلطان یهود بود برادر او فیلیپس فوت شد زنی داشت که اسم او هیرودیا بود هیرود پس زن برادر را بنکاح در اورد حضرت یحیی ع به هیرود پس فرمود نگاه داشتن زن برادر

[illegible]

فصل هفتم

۴۳

برادرت بر تو روا نیست هیرودیا این سخن را شنید کینه آنحضرت را
در دل گرفت اراده قتل او را داشت ولکن نمیتوانست زیرا که هیرودیس
از آنحضرت میترسید چونکه او را مرد عادل و مقدسی میدانست و
سخن او را میشنید ولکن هیرودیس بخواهش هیرودیا یحیی را در زندان
خود حبس نمود و آنحضرت در زندان بود تا آنکه هیرودیس در روز عید
مولود خود [illegible] و سای بزرگ را مهمانی نمود و دختر
هیرودیا از نزد خودش بمجلس مهمانی آمد و رقص بسیار خوبی در
آنمجلس کرد [illegible] و اهل مجلس را شاد نمود پس پادشاه بان
دختر گفت [illegible] بعد از رقص بتو میدهم و قسم خورد که
اگر نصف پادشاهی را بخواهی بتو میدهم دختر بیرون رفته بمادر
خود گفت چه چیز بخواهم مادرش گفت سر یحیای پیغمبر را طلب کن
دختر هم سر آنحضرت را خواهش نمود که همین حالا میخواهم پادشاه
محزون شد ولکن بجهت اینکه قسم یاد کرده بود و بخواطر اهل مجلس
که از رقص آندختر لذت برده بودند بدون تامل حکم کرد که سر آنحضرت را
در زندان از تن جدا نمایند پس سر آن پیغمبر مظلوم را از تن جدا
نموده در طبقی نهاده آوردند پادشاه بآندختر داد و دختر آنرا بمادر
خود داد و چون شاگردان آنحضرت مطلع شدند رفتند نعش او را
برداشته دفن ۲ تا اینجا عبارت [انجیل] مرقس بود [illegible] احادیث [illegible] ۲ نمودند

فصل هفتم

حکایت باید که تفاوتی وارد شده است و آنکه گویا این عجب
عجایب است که پادشاه بزرگی اینقدر بی غیرت باشد و در وقت
عطا از روی خود باشد که دختر زن او که تبرک دختر او شده در
مجلس او این همه جمع است همه دختر های خود او همه باشند رقص کنند
که انها التذاذ برند و بعد از آن دختر که کار [illegible] و گناه
بسیار [illegible] است و حکم عقل
[illegible] الثانی [illegible]
[illegible] شهید که [illegible]
[illegible]
هذا الشیء [illegible]
[illegible] و میان
آن کوه [illegible] باز [illegible] شد
و [illegible] این خون [illegible] است
که پادشاه [illegible]
آن حضرت را شهید کرده و سر [illegible] او را آوردند
پس [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

انخون مجوشید تا بنی پرسید آیا کسی دیگر از بنی اسرائیل در این شهر
باقیمانده است گفتند بیره زنی از ایشان در فلان موضع هست پس
زن را
ان را طلب نمود و چون سر او را در میان انخون برید خون از جوشیدن
ایستاد و بروایتی دیگر هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را بر روی ان کوه
هلاک کرد هنوز از او مجوشید بقتل رسانیدند تا انکه خون از جوشیدن
افتاد و در باب نکوهش شراب بسیار طولانی است حقیر این مطلب بر وجه
اختصار ذکر نمودم و بدانکه خوردن شراب در همه شریعتهای پیغمبران
حرام است و با وجود نص خوردن ان بقدر یکه مست کند حرام
است و نیز عقلا اگر در قول با ما اتفاق ایشان حکم میکنند باینکه خوردن چیزیکه عقل
را زایل کند حرام است و در بعضی از کتب پیغمبران خوردن شراب را با
بت پرستی خوردن با باطلات برابر گفته اند و در کتاب شعیای پیغمبر
در فصل پنجم در ایه یازدهم تا چند ایه فرموده است وای بر انکسانیکه
در سحرگاه برمیخیزند تا اینکه پیروی مسکرات نموده تا بشام در ان
مینمایند که شراب ایشانرا گرم نماید و در مجالس خود بربط و دف
و سنطور و نای و شراب موجود مینمایند و نیز در ایه بیست و دوم
میفرماید وای بر انکسانیکه بنوشیدن شراب پهلوان و در مزاج مسکرات
قوتمند اند و نیز در سفر لاویان توریه در فصل دهم در ایه هشتم
و نهم و دهم و یازدهم خدا خطاب بهرون میفرماید تو و پسرانت همراهت

فصل هفتم

برادران دامن شما بخصیه جمیع شراب و مسکرات را نخورید مبادا که
بمیرید در قرنهای شما قانون ابدی است تا آنکه در میان چیزهای مقدس
و چیزهای غیر مقدس و غیر طاهر و طاهر تمیز بدهید و تا بنی اسرائیل را
بتمامی قوانینی که خدا بواسطهٔ موسی ع بایشان اعلام نموده بود تعلیم
دهید هفتم نیز در توریة در سِفر اعداد در فصل ششم در آیهٔ اول و دوم
فرموده است هر مردی یا زنی که خواهد رضامندی خدا را حاصل کند
و پارسا باشد باید که شراب و هیچ مسکری [illegible] را [illegible] نخورد دوم نیز
در باب اول انجیل لوقا مذکور است که در وقتیکه فرشتهٔ [illegible]
خدا بشارت حضرت یحیی را بزکریا داد گفت [illegible] از ولادت
او مسرور خواهند شد بجهت آنکه [illegible] بزرگ
خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید [illegible] کتاب
هوشع پیغمبر در آیهٔ یازدهم و دوازدهم میفرماید شراب و زنا
و شیرهٔ انگور دل را میگیرند و نیز در کتاب امثال حضرت سلیمان ع
در فصل سی و یکم در آیهٔ چهارم و پنجم میفرماید ای لموئیل نوشیدن
شراب لایق ملوک و پادشاهان نیست و میل مسکرات هم لایق امیران
نیست مبادا که بنوشند و حق را فراموش کنند و محاکمهٔ تمام فقرا زادگان
را تغییر دهند [illegible] آنکه در توریة و سایر کتب پیغمبران آیات
بسیار است در مذمت و حرمت شراب و چون بنای این رساله بر

مؤلف گوید این برای اختصار است اکتفا نمودیم بانچه ذکر نمودیم
آیا اینکه از کتب خود انها گفتیم همه اطلاق دارند و صریح اند در اینکه
شراب خواه زیاد بخورند بقدری که مست شوند یا کم بخورند که مست
نشوند حرام است و هر چیزیکه حرام است فرقی میان زیاد خوردن
یا کم خوردن از نیست پس قول نصاری باینکه اگر کم بخورند که مست
نشوند حرام نیست باطل است و نیز میگوئیم خوردن هر چیزیکه نجس
باشد حرام است کم بخورند یا زیاد حرام است پس شراب که نجس است هر که
خوردن او هم حرام است و بعلاوه فاعل جماعت یهود انست که
در وقت عقد نکاح و در عیدهای و روز عیدها و شبها
و وقت ختنه کردن پیاله شراب را یکی از اهل مجلس بدست میگیرد
و دعا بر آن میخواند و ازان را بر اهل مجلس میخوراند هیچ کاری
ازانها درست نیست و بعضی از پادریان نصاری که مسلمان شده اند
گفته اند که حالت نصاری نیز همین طور میباشد و از علمای یهود و
نصاری که مسلمان شده اند گفته اند که یهود و نصاری شراب را حلال
میدانند و میگویند پیغمبر حلال کرده است که حلال دانستن
شراب را ابن و طایفه زیر حد تواتر رسیده است و بعضی از انچه
از کتب خود شان که صریح اند در حرمت شراب ذکر نمودیم دیگر جای
شبهه باقی نمانده معلوم شود که پیغمبران شراب را حرام میدانسته

فصل [illegible]

تکذیب کننده خدای تعالی است بجهت آنکه اگر تصدیق او را میکرد حرام او را
حرام میدانست و نیز از آنحضرت فرموده است عذاب میکند خدای تعالی
شرابخوار را بسیصد و شصت نوع و نیز از آنحضرت روایتست که فرمودند
چون بنده خدا جرعه اول از شراب را بیاشامد دلش سخت شود و در
مرتبه دویم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همه ملائکه از او بیزار شوند و
در مرتبه سیم همه پیغمبران و اوصیای ایشان از او بیزار شوند و در مرتبه چهارم
خدای تعالی از او بیزار شود و نیز از آنحضرت روایتست که فرمودند که
سلام کنند بر شرابخوار [illegible]
عمل چهل ساله او را از درجه اعتبار [illegible]
فرمودند بر یهود و نصاری سلام کنید و بر شرابخواران سلام
۲ مرد لیسکه م — نکنید و نیز آنحضرت فرمودند یا علی میاید بر شرابخوار ساعتی که نمی
شناسد در آن ساعت خدای خود را و نیز از حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب مرویست که فرمودند هرگاه قطره از شراب در چاهی ریخته
شود و در موضع آنچاه مناره ساخته شود من بر بالای آن مناره
اذان نمیگویم و اگر قطره از شراب در دریا بچکد و بعد از آن آن دریا
خشک شود و بروید در آن گیاه بروید من گوسفند در آن نچرانم و نیز
مرویست که شرابخوار اگر بیمار شود عیادت او را نکنید و اگر فوت
شود بر جنازه او حاضر نشوید و اگر شهادت بدهد قبول نکنید و اگر

واگر خواستگاری کند زن باو ندهید بدرستیکه هر کس دختر خود را
بشراب خواری بدهد چنانستکه کشیده باشد او را باتش و بدانکه
احادیث در مذمت شرب خمر بسیار است که اگر همه را ذکر نمائیم بطول
می انجامد و بر فرض اینکه خدا و پیغمبران و اوصیای ایشان مذمت شراب
و حرمت آنرا نفرموده بودند عقل که اشرف همه چیزها است و سرمایه انسانست ۳ تحصیل
و تمیز و شناسائی انسانست و بان از خوب و بد امتیاز میابد و بطلان
و آنچه آنرا بنی ادم سرا زایل میشود حکم میکند بحرمت شراب زیرا
که چیزی که عقل را زایل کند عقل حکم میکند بحرمت آن و نیز گفته اند که
شراب خوار دو ... مست و بیهوش است مزاج او همیشه متلون
میشود ... اعنی خیال تازه از برای او بهم میرسد
این باعث اغتشاش امور دنیائی او میشود هر وقت که مست شود آدمی
که بنای کمالات او بان برپاست عقل است و از او بهم میرسد زیرکی و
فهم و بخاطر داشتن چیزها و از او بهم میرسد علم و بواسطه عقل کامل میشود
انسان و عقل راهنمای او و آلت بینائی او و کلید کار بسته او است و نیز
خاتم انبیاء فرموده اند قسمت نکرده است خدا بر بندگان چیزیرا که افضل
از عقل باشد و نیز مرویست که فرمودند دوست هر مردی عقل او است
و دشمن او بی عقلی او است و نیز مرویست که فرمودند ثواب عبادت
و اعمال بقدر عقل است هر کسیکه عقلش زیادتر است ثواب اعمال او

اما اخفا از پادشاه عطا میفرماید پس میگوئیم ای مردمان عزیز و ای عاقلان
شعور و تمیز عقل باین وصف که گفتیم که دوست چیز خوار و تو است
بخوردن شراب از خود راندن و دشمن بد اندیش جهالت و جهل را
بخوانش تمام بسوی خویش خواندن منافی ادعای شعور و فهم و عبد
و مخالف قاعده تمیز و زیرکیست عقل را دور و خود را انکه گرفتن با آن کار
انسانیت منافات دارد و نیز از حضرت خاتم انبیا صلعم روایت
که فرمودند جمع شده است همه شرها در خانه و کلید آن شرب خمر است
و بعضی از علما در شرح این حدیث حکایتی نقل کرده است از آن
حکایت حقیقت معنی این حدیث [illegible] معلوم میشود
و مقلتی [illegible] حاکم شهر [illegible]
با او میگفت و طریقه [illegible]
نصیحت ایشان از دست داده بود [illegible] حاکم آن [illegible] روزی
آن زاهد را گرفته باندرون خانه برد و حکم کرد تا درها را ببستند
پس شرابی و زنی و پسری و طفلی حاضر کرد و شمشیر کشیده گفت که از
این چهار کار را باید بکنی یا با این زن زنا کنی یا با این پسر لواط کنی یا
شراب بخوری یا این طفل را بقتل رسانی و اگر یکی از اینها بجا نیاوری
ترا بقتل میرسانم زاهد چون دید چاره ندارد با خود فکر کرد که زنا
و لواط و قتل نفس همه اینها گناه بزرگ است چون آنها را بجا آوردم گناه

وگناه خمر اکثر شرده ونیز چون مجبور بود میزانست که مؤاخذه در

این نیست زیرا که این نسبت بخمر ... اختیار کرده است چون شراب را خورد

مست شد و عقل او زایل شد در عالم مستی چشمش ... افتاد و ...

شهوتش را و جبر کند میخواست با آن زنا کند ... گشت و ... آن زن

از برای ... ممکن نشود ... اول با این پسر لواط کنی ... با آن زن

کنی ... در زاده بان پسر لواط کرد بعد از آن خواست

با آن زن ... این طفل را بقتل برسانی ... گناه ...

... هم بقتل او ورود ... از آن با آن زن

... که بشرب شراب این چند گناه بزرگ را بعمل آورد

... و معنی این حدیث که نیز از ... است

... جمع کننده همه گناهان و مادر همه خبائث

است **و از جماعتی** شنیدم که بسیار اتفاق افتاده که در حالت مستی

با خواهر و دختر و مادر و عمه و خاله و سایر محارم خود زنا کرده الله اعلم

گوید میدانم از شرب خمر دیوانه شدن و هرزه و نامربوط گفتن و نعره

زدن و کج و اج رفتن و هر دم قیقه یکی را دشنام دادن و هر قدم بر سر

راهی افتادن و هر لحظه در دوش کسی بودن و در کوچه و بازار بیجا

اسب تاختن و هر لحظه بجهت اندک گفتگوی شمشیر و خنجر بهم کشیدن

و هر لحظه بر سر فاحشه پرده عرض و ناموس خود را دریدن نیز از غلبه مستی

و در خانه هر شب فرش پاکیزه را بقی آلوده ساختن مع

شبهها را بکنار دیده باشد و بیشتر حسنت بی عقل خود ببیند
چگونه کار است که مدعیان دانش و بینش اینهمه را بپسندند و فریفته
گردیده اند خصوصا عوام الناس چون یهود و نصاری و سایر کفار که شرا
داخلاله اند شرارت علما و فرقه آنها بیشتر است از این جهت است که قلب
آنها سیاه تر از قساوت شده است بلکه بسبب آنها تمام شده است
و سخنان پریشان و کلمات متناقضه که در این کتاب اشاره به بعضی
و بسیاری از سخنان و اقوال آنها ... و متعارف شده از آن
عجیب تر که بعضی کلمات خود را نسبت بکلمات خود شان بر خلاف ...
و هر چیز و نام بود است ... و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

فصل هشتم در بیان موعظه و نصیحت بعد از آن است

بمحض خیرخواهی و موعظه یهود و نصاری و سایر کفار میگوئیم
از اینجه در کتاب هدایة الطالبین و در اینها ... نوشته ام ثبوت
حضرت انبیا آنها بر عبد الله صر شما ها ثابت است اگر غرض و عصبیت
و محبت بین آبا و اجداد را بکنار بگذارید هیچ شبهه در ثبوت این حضرت
از برای یادر بان شما ها و خود شما ها باقی نخواهد ماند اینست که
یادر بان و کشیشان شما حب ریاست در قلب آنها رسوخ کرده است
از این جهت اسلام را اختیار نمیکنند حقیر غیر از خیرخواهی شما و صلاح

فصل هشتم

صلاح دنیا و آخرت شما منظور دیگر ندارم اگر موعظه حقیر را قبول
کنید و مسلمان شوید خود را از عذاب جهنم خلاص خواهید کرد
و مستحق دخول بهشت خواهید شد و اگر قبول نکنید در ظلمت اباد
کفر باقی خواهید ماند و در روز قیامت در محضر الهی چه جواب خواهید داد
گفت هر چه در انجا جواب خواهید گفت امروز در این دار دنیا انرا
اظهار بکنید تا در روز قیامت حیران و سرگردان نمانید و در ان روز
ایمان آوردن و توبه و استغفار نمودن ثمری ندارد و قبول نخواهد شد
شبهه انست که این احکام و اعتقادات که شما یهود و نصاری دارید
قطعی است که اعتقادات موسی و عیسی نسبت بکار اول
کسیکه در روز قیامت شما را مواخذه نماید و بر این تقدیر
این ... ایمان خواهد بود این توریت و چهار انجیل که
حالا بدست شما هاست هر کس انها را ملاحظه نماید یقین از برای او
حاصل میشود باینکه اینها کلام خدا و کتاب اسمانی نیستند زیرا
از چیزهائیکه در انها نوشته است که پیش از این گفتیم همه کفر محض
است و بولس و حواریون و سایر پادریان و پیشوایان شما این کتابها را
تحریف نموده اند چنانچه بتفصیل اگر پیش گفتیم و این احکامیکه حالا
بدست دارید احکامی است که انها برای شما برپا کرده اند بلکه بعضی احکام
توریة اصلی و اخبار ... و بعضی کلمات موسی و بعضی کلمات انجیل

انجیل اصلی و بعضی کلمات عیسی ع در این کتب کم‌ها لا دارید یافت می‌شود
غافل نباید بود انشاء الله که چشم بصیرت خود را باز کنید و از روی بی‌غرضی تأمل
کنید و ملاحظه نمائید که بچه جهت و بچه دلیل بنای دین خودتان را بنا
کتابهائی گذاشته‌اید میدانم این علما و پیشوایان شما ها که این احکام
باطله و اعتقادات فاسده را از برای شما ها قرار گذارده‌اند و احکامی
که موسی و عیسی ع از برای شما ها قرار فرموده بودند همه را بکلی
بکنار گذارده‌اند که پیش ذکر نمودیم [illegible] و موسی و عیسی ع
در باره نبوت خاتم پیغمبران [illegible] بودند امر فرموده بودند بایمان
آوردن باو همه را از عوام خود [illegible] که [illegible]
[illegible] مؤاخذه
الرحیم [illegible] خواهند گفت [illegible] در زمان
هارون [illegible] در هر عصر و زمانی چگونه بر خواهند [illegible] تمام کلمات
عوام نصاری و یهودان بر عهده این پیشوایان ربا است طلب و همه
بیهوده [illegible] انها تا [illegible] کردن انها خواهد بود و مؤاخذه
جمیع کارهای [illegible] را خدا از انها خواهد فرمود و بعذاب دائمی در جهنم
انها را معذب خواهد فرمود بجهت آنکه عوام ناقصان عقول لکنهم
انها گمراه شدند و فریب خوردند و در روز محشر در محضر الهی عذری
نخواهند داشت اگر [illegible] خواهند کرد چنانچه در آیه شریفه قرآن مجید

جهت است ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا ربنا آتهم
این شعر اینست که عرض خواهند کرد که پروردگارا ما اطاعت کردیم پیشوایان
و علما و بزرگان خود را تا ایشان گمراه کردند ما را و نیز خدا از خود خوا
هند مواخذه خواهد فرمود و بعذاب دائمی آنها را گرفتار خواهد فرمود
بجهت آنکه عقل که رسول باطنی است خدا بانها داده بود و بواسطه
رسولان ظاهر که پیغمبران اند بانها فرموده بود که پی حق را طلب نمایند
از روی بی غرضی و انصاف و بعضی از راه عناد و عصبیت تا آنکه
حق را از باطل تمیز بدهند و آنوقت حق را اختیار نمایند
کردند انصاف ... نکردند و حق را با واجبات
از خود ... ... نماید و نیز بواسطه
پیغمبران با آنها فرموده بودند ... از غیر شریعت و علمای
ربانی طلب و هوا پرست که هست ... و با صفت قلب آنها و سو
کرده است و متابعت آنها را نکنند نظر بانکه باید کرد دل را از لجاج
تا بفهمند حاجتی با احتجاج و دیگر شرا ابوجهل ... هیچ سود
از گفتن احمد نبود خلاصه آنست که حقیر ... غیر از صلاح
شما ندارم پیرانه وقت ارادت است ... بشنوید و
تدارک کار خود را بکنید که این چند روز باقی عمر غنیمت است و وقت
فرصت است وما علینا الا البلاغ المبین فقط هذا آخر شرط بلاغ است

است یا تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال خاطر از اینش
کم ملاحظه کنید که خود فرایند عیسی بود متابعت احکام توریة بود و نه
انکر دن آنچه این سخن را گفتم بعد از آنکه عیسی مبعوث شد
انجیل خود شما نوشته است چنانچه میفرماید که عیسی فرمود من
نیامده ام که احکام توریة را تغییر دهم بلکه برای تکمیل احکام توریة
آمده ام با وجود این فرموده عیسی شما نصاری تمام احکام توریة را یک
کنار دهاید بلکه اصلا اثری از احکام توریة باقی نگذاشته اید قواعد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و ابد [illegible]
هشتم روز [illegible] کرد اگر ختنه حرام است پس [illegible]
و اگر واجب است چرا از این کار [illegible] نموده اید خلاصه اینکه اگر درست
ملاحظه شود هیچ جهت اتحادی در میان موسی و توریة با عیسی و
انجیل باقی نگذارده اید بلکه آنچه حالا در میان شما عقاید و رفتار از
اختراعات پادریان شما است و از رفتار مسیحی در میان شما نام و نشانی
اصلا نیست صاحب میزان الحق بکلی شریعت را انکار کرده و فرقه از مسیحی
که عمل شریعت مینمایند احمق و جاهل شمرده است از اینها گذشته شما را

نصاری بسیار پریشان سخن میگویند و حرفهای شما منافی و مناقض
یکدیگر است کاهی میگویید عیسی بندهٔ عابد زاهد خدا بود که شبها
نماز میکرد و روزها روزه میگرفت و پیغمبر خدا بود بر بنی اسرائیل
چنانچه در باب پانزدهم انجیل متی در آیه بیست و چهارم میگوید و
در آیات بسیار در این چهار انجیل خودتان است که عیسی فرمود
من بندهٔ خدا و پیغمبر او میباشم چنانچه پیش گفتیم با وجود این کاهی
میگویید پسر خدا است کاهی پسر از خدا تولید میکنید و میگویید
عیسی نیز خدا است و هر طفل ابتدائی که اندک عقلی دارد میفهمد که پیغمبر
عبد [illegible] خدا باشد و [illegible] نمیتواند شد که پیغمبر باشد اگر
عیسی خدا [illegible] میکرد خدا [illegible] اندک عقل
هیچ طفلی [illegible] اگر شما در حق خدا و پیغمبران او میگویید
قبول میکنند و در وقت نوشتن این مطالب در این مقام مثلی بخاطرم رسید
و آن اینست که وقتی شخصی بود که صوفی بود چند مرید داشت مریدهای
او هر جا میرسیدند بمردم میگفتند مراد ما هر شب بعرش میرود تا
آنکه جمعی آمدند نزد خود آن صوفی و باو گفتند مریدهای شما میگویند
شما هر شب بعرش میروید آن صوفی گفت چون هوا گرم است میروم
پشت بام بخوابم و خودم نمیتوانم بروم هر شب سه نفر زیر بغل مرا
میگیرند و بمن او مراد مرا ببام میبرند و صبح بهمین طریق مرا از بام

بام پائین می آوردند کسیکه حالتش اینطور باشد چگونه هر شب
بعرش میرود پیران چنگ آمدند بمریدها او گفتند مراد شما چنین است که
پیر مریدها گفتند مراد ما غلط میکنند که این حرف را گفته است بلکه
هر شب بعرش میرود و از راه شکسته نفسی این حرف را گفته است حال
هم چنانچه در این رساله ذکر نمودیم که در انجیل خودشان نوشته که مکرر
حضرت عیسی فرموده است من بنده خدا [illegible] و میباشم خدا یکی
است و من خدا نیستم نصاری [illegible] فلا [illegible] خدا
میدانیم خلاصه [illegible] در این رساله [illegible]
الطالبین گفته ام و باز هم میگویم [illegible]
فرموده خاتم پیغمبران [illegible] پیغمبر
عظیم الشان میدانیم و اعتقاد به نبوت [illegible] پیغمبران
مبعوث شد واجب میدانیم و بعد از بعثت خاتم انبیا دین انها را
منسوخ میدانیم و اطاعت خاتم انبیا را بر همه انس و جن واجب میدانیم
و نیز هر کسیکه منکر نبوت موسی و عیسی باشد یا در حق انها دشنا
بد بگوید کافر میدانیم ما اهل اسلام موسی و عیسی و انبیا را تجلیل
میکنیم و لکن نصاری تضییع میکنند عیسی را و عظم از برای خدا و عیسی
باقی نگذارده اند بلکه خدا را مثل یکی از خودشان میدانند مکرر
در این رساله گفته ام که آنحضرت مکرر فرموده اند خدا یکیست و من

قف

فصل هشتم

دعوی بنده خدا و پیغمبر او میباشم و این کلمات آنحضرت در همه کتابهای خود شان است که زیاده از صد هزار کتاب بهمه زبانها چاپ کرده اند باطراف عالم فرستاده اند و مفت بمردم داده اند خود نصاری و اهل همه مذاهب بدانند و ببینند که مکرر آنحضرت این کلمات را فرموده اند در اینصورت ... اگر عیسی را راستگو میدانید چرا او را تکذیب میکنید و قائل به خدائی میشوید میگوئید عیسی را خدا میدانیم و اعتنا بفرموده خود آنحضرت نمیکنید هر چه مکرر میفرماید خدا ... من بنده خدا هستم شما میگوئید برای خود ش میگوید ما اعتنا بقول او نداریم ما او را خدا میدانیم و اگر عیسی را پناه میبرم بخدا دروغگو میدانید ... کسیکه دروغگو باشد قابل پیغمبری خود نیست تا چه رسد باینکه قابل خدائی باشد پس بقول شما عیسی نه قابل خدائیست و نه قابل پیغمبری بلکه قابل پیشوائی هم نخواهد بود زیرا که قول شما مستلزم اینست که پناه میبرم بخدا که عیسی دروغگو ست و کسیکه مکرر دروغ بگوید خصوص در امر اصول دین واضح است که قابل پیشوائی هم نخواهد بود مؤلف گوید آنچه در این رساله گفتیم نبوت حضرت خاتم انبیاء بهمه اقسام ثابت است زیرا که معجزات ایشان زیاده از حد بتواتر ثابت شده است و نقل کنند کان معجزات ایشان صد هزار هزار نفر است چنانچه پیش گفتیم و نیز از معجزه ایشان قرآن مجید است که حالا

میدانسته‌اند و بالجمله اگر یهود و نصاری بگویند اهل اسلام نیز شراب
میخورند جواب میگوئیم مسلمین شراب را نجس و حرام میدانند و حرمت
انرا ضروری دین اسلام میدانند و منکر انرا چون منکر ضروری دین اسلام است
کافر و مرتد میدانند و همیشه منکر حرمت آن نیستند اگر بعضی از انها
شراب بخورند کافر و مرتد نمیشوند و اگر بعد از خوردن توبه نمایند
خدا انها را بیامرزد و انها اگر میخورند در [illegible] میخورند بسیار کما فی که
کم اند و پنهان میخورند اگر کسی بفهمد [illegible] خود را [illegible]
[illegible] تطهیر میکنند و [illegible] و حکام [illegible] اگر کسی شراب
خورده باشد [illegible] حد میزنند [illegible]
نصاری در مجالس [illegible] عام
با هم شراب میخورند مثل اینکه [illegible] میدانند
و همه انها از مرد و زن و صغیر و کبیر و عالم و عامی عیسی و سلطان
در مجالسی که مثلا ده هزار نفر اند اشکارا میخورند و بهمین جهت
خوردن شراب که هر روز در شب و روز عشرت و همیشه [illegible] و
سیرت کمال الطبیعی انسان بلکه بسیاری از بهایم و حیوانات از
میان انها نابود و نیست شده است بتفصیلی که گفتیم و بالجمله شرب
خمر بنیان تقوی و ایمان را سیل همان است و خرمن سعادات دینی
و دنیوی را آتش سوزان است و نیز ضرر بدنی بسیار دارد و سبب ظلمت

ظلمت قلب و قساوت میشود و نیز بعضی از اطبای حاذق گفته‌اند خوردن
مسکرات خصوصاً عرقها باعث فساد نطفه مرد و زن میشود و باعث کم
شدن نسل میشود و نیز زیاد خوردن عرق رطوبات اصلیه بدن را کم
میکند بلکه در حالت مستی شدید قوه نموّ را کم میکند و نیز باعث
مرگ فجاءه میشود و نیز در بعضی از مزاجها باعث طپش قلب میشود و در
بعضی سبب صداع دائم میشود و در بعضی آخر الامر مجنون یا مصروع
میشود و در بعضی استسقا میشود و نیز شراب خوار عمر طبیعی بسر
و مطلق شرابخوار مزاج او مختل میشود و ضررهای دیگر نیز از طبیب
برای شراب گفته است و از حضرت خاتم انبیاء صلعم مرویست که فرمودند
شرابخوار مانند بت‌پرست است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند
لعنت کند خدا شراب را و کارنده آنرا و خورنده آنرا و ساقی آنرا و فروشنده
آنرا و خرنده آنرا و خورنده قیمت آنرا و بردارنده آنرا و کسیکه بسوی او
شراب را میبرند و نیز از آنحضرت مرویست که هرکسیکه شراب خورد چهل
روز نماز او قبول نمیشود و اگر بمیرد و در شکم او شراب باشد بر خدا لازم
است که بنوشاند باو از چرک اهل جهنم و آنچه از فرجهای زنان زنا کننده
میاید و نیز آنحضرت فرموده است کسیکه شب را مست روز کند آن شب عروس
شیطان است و نیز فرموده است همسایگی یهود و نصاری بهتر از
همسایگی شرابخوار است و نیز آنحضرت فرموده است شرابخوار که بمیرد

ازان وجه معجزه بودن چنانچه [illegible] تا قیامت باقی خواهد بود [illegible] الامر جواست
در این رساله مرقوم بجهت اختصار و در هدایة الضالین بتفصیل گفته ام
تمیز انبیا پیغمبران گذشته بنبوت ثابت شد هر دو این رساله و
هدایة الضالین ذکر نموده ایم پس نبوت خاتم انبیا به همه طرق
ثابت است و اما نبوت موسی و عیسی امری بدلیل و واقعی که تمام
باشد از برای ثبوت نبوت انها نیست و نقل کنند کان معجزات عیسی را
تکذیب کنیم که مشهور میشود [illegible] بخبر متواتر
در این مسئله اختلاف نیست که [illegible] انبیا بتصریح [illegible] او
نقل نموده بود و در قرآن هم مذکور است [illegible]
بر اثبات نبوت انها از صحیح [illegible]
و عیسی امری دلیل ثابت شود [illegible] انکار
قرآن فرموده حضرت خاتم پیغمبران [illegible] ثبوت
نبوت انها [illegible] است بر اقرار بنبوت محمد پس [illegible]
یهود و نصاری و سایر طوایف کفار لازم است که اقرار بخاتمیت
خاتم انبیا کنند و مسلمان شوند تا از عذاب جهنم خلاص شوند
و ختم میکنیم این رساله را باین آیه شریفه قرآن که در سوره آل عمران حق تعالی
فرموده است ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی
الاخرة من الخاسرین یعنی هر کس که اختیار کند غیر از اسلام دینی را

فصل هشتم [illegible]

دیگر این قبول نخواهد شد آن دنیا و در آخرت از جمله زیان
کاران خواهد بود و عذاب کرده خواهد شد و بدانکه اینچه
در این رساله گفتیم از برای کسانیکه از روی حقیقت طالب حق باشند
و خالی از غرض و عناد و صاحب انصاف باشند کفایت میکند تمام
شد تصنیف این رساله بتوفیق خداوند عالم در شب بیست
و چهارم شهر محرم الحرام من شهور سنه یکهزار و سیصد و
سه از هجرت نبوی گذشته سنه ۱۳۰۳ [illegible]
[illegible] الثالث عشر [illegible] الحرام من شهور سنه ۱۳۱۲

[illegible]

[illegible]

و دعا در حق مصنف و واقف

[illegible]

تمام شد

[illegible]

فی ۱۳۱۲ سنه